

پیام بھائی

شمارو ۳۲۴ نومبر ۲۰۰۶ء
۳۰ اگست ۲۰۰۶ء



بہ یاد دکترا منوچہر سلمانپور

یادداشت ماه

سالگرد میلاد خجسته حضرت بهاءالله را به خوانندگان عزیز تبریک می‌گوییم و توفیق خدمت به آستان مقدّسش را برای همگان خواستاریم.

بزرگداشت این روز فرخنده را در دورانی برگذار می‌کنیم که در رابطه با دیانت بهائی از دو ویژگی برخوردار است. یکی نیاز هر چه بیشتر جهان پر آشوب و در هم ریخته به تعالیم جاودانی این آیین، و دیگر حملات کوبنده و روزافزون دشمنان آیین الهی به پیروان وفادار این دیانت در زادگاهش. گویی بین این دو پدیده ارتباطی برقرار است. هر چه ضعف و ناتوانی جهان در حلّ مشکلات خود افزونی می‌گیرد، هر چه هرج و مرج در نظام اجتماعی و نظام اخلاقی شدیدتر می‌شود، و هر چه بیشتر زندگانی در کره خاکی از سوی بنیادگرایان و متعصبین سیاسی و مذهبی و یا به خاطر ویرانی محیط زیست دستخوش ناامنی و هراس می‌گردد، به همان اندازه نیز حمله به آیینی که حضرت بهاءالله برای نجات بشریت به آن مبعوث گشتند شدیدتر و بی‌رحمانه‌تر می‌گردد. گویی ماشینی عظیم و ویرانگر با قدرت و امکاناتی فراوان به راه افتاده تا یک به یک، آخرین سنگرهایی که مدافع صلح و آشتی و یگانگی است از میان بردارد و راه را برای تسلط کامل قوای تاریکی بر جهان و گسترش تعصب و خشونت و افراط‌گرایی فراهم‌تر سازد.

بقیه در صفحه ۵

فهرست مندرجات

ای مظهر جمال خدا (شعر) / ۳۲	از آثار مقدّسه / ۳
چیست کودک؟ (شعر) / ۳۳	جمال ابهتی،
شجر پرثمر / ۳۶	مجملی درباره جمال و جمیل / ۶
به یاد و احترام	نگاهی به وقایع اخیر مصر (۲) / ۱۰
دکتر منوچهر سلمانپور / ۴۱	مشکل پدیده جهانی شدن نیست
نهضت مشروطیت و دیانت بهائی (۲) / ۴۵	نبود یک نظم جامع جهانی است / ۱۵
سرگردانی میان دو تمدن / ۵۵	مبارزه ناجوانمردانه (۷) / ۲۱
یادی از جناب عنایت‌الله روشن / ۵۸	اخلاق برای یک جامعه جهانی / ۲۵
از گلخن فانی به گلشن باقی / ۶۱	اودو شفر، دانشور بزرگ بهائی / ۳۱

عکس روی جلد: دکتر منوچهر سلمانپور، رجوع فرمایید به صفحه ۴۱.

درسی از تاریخِ سلف

از حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه، در لوحی خطاب به "ای سلیلِ حضرتِ شهیدِ عزیزِ عبدالبهاء"
(مکاتیب، جلد دوم) چنین آمده است:

پروردگار عالمیان محضِ فضل و احسان هیکل ایران را به خلعتی مفتخر فرموده و ایرانیان را تاجی بر سر نهاده که جواهرِ زواهرش بر قرون و اعصار بتابد و آن ظهور این امر بدیع است. زیرا هر امتی و ملتی که به نهایت انحطاط و اضمحلال مبتلا شد، تا رستخیزی عظمی نگردد بر نخیزد، مانند مریضی که مرضی مزمن یابد، بارهنگ و خاکشیر تاثیر نکند و ختمی و بنفشه دفع اندیشه ننماید. طنظورِ خطائی خواهد و معجونِ آلهی شاید تا هیجانِ عظیم در خون حاصل گردد و بحرانِ کافی وافی نماید. باید در تاریخِ سلف تعمق نمود. مثلاً قوم عرب چون به اسفلِ درکاتِ انحطاط افتاد و به پستی و نیستی معتاد گشت و از علویتِ هستی محروم گشت ترقی و نشاط به تدابیر ممتنع و محال بود. زیرا قوهٔ تدبیر ابودر، فقیر را امیر نمی‌کرد و فکر و اندیشهٔ انسانیِ عمّارِ یاسر، تمار را کامرانی نمی‌داد. افکار و آراءِ عقلاء، سکانِ جزیرهٔ العرب را به اوجِ عزتِ ابدیه نمی‌رساند و قیاسره و اکاسره را مغلوب و مقهور آن قوم بی‌سرو پا نمی‌نمود. ولی قوتِ معنویه به میان آمد. نور نبوت درخشید. رستخیز عظیم حاصل گشت. هیجان شدید در عروق و اعصاب ظاهر شد لهذا آن قوم بلید را در ایامی عدید از اسفلِ درکاتِ ذلت به اوجِ عزت رساند. ایران و توران مقهور شد و امپراطوری رومان مخذول و منکوب گشت. حال چنین امر عظیمی به قوهٔ تدبیر ممکن بود؟ لا والله. این قضیه مثل آفتاب است.

اکنون ایران نیز چنین است. به عربده و های و هوی انقلابیون و حسن تدبیر اعتدالیون و کفایت و درایتِ سیاسیون، از این انحطاط نجات نیابد ولی ملاحظه خواهید کرد که به تأییدِ الهی، ایران چنان فوران نماید که سیل جان بخشش اقالیم عالم را سبز و خرم نماید. ولی افسوس که ایرانیان از این موهبتِ کبری در نهایتِ غفلت و نسیان... اما مشیتِ الهیه تعلق یافته و قوهٔ معنویه در ایران نبعان نموده... به حضور سرورِ معالی موفور این قضیه را عرض نمائید که با وجود این همه احزابِ متخاصمه و آراءِ مختلفه و مفاسدِ خفیه و جمعیت‌های سرّیه معلوم است که نتایج مفیده مستحیل است. انسان باید بنیادی نهد و بنیانی بنماید که ایوانش از کیوان بگذرد. پس شخص دوران‌دیش تا تواند خدمتی به دیوان الهی کند تا به ایوانِ رحمانی پی ببرد. یعنی ایرانیان را بیدار کند که به آنچه سبب استحکام بنیانست تشبث نمایند و آبادی ابدی جویند و قوتی در عروقِ اعصاب مانند روح سریان نماید که در کمال سرعت ترقی کند و بر سایر ملل تفوق جوید... حال ملاحظه نمائید که قوتِ معنویه چه می‌کند علی‌الخصوص تعالیم بهاء‌الله. و اسرار این امر و اساس این ظهور منکر ندارد. آفاق مانند ماهی لب تشنه است و تعالیم جمال مبارک آب روان. نه حیفی و نه سیفی و نه تکفیری و نه تدمیری و نه تضییقی و نه تعرضی و نه تکلفی. شمشیرش اعلانِ وحدتِ عالم انسانی، تیغِ جهانگیرش موهبتِ رحمانی، قوهٔ جندیّه اش محبتِ الله...

معانی لغات دشوار

زواهر: درخشنده، اضمحلال: نابودی، بهران: ترقق و برتری، علویت: بلندی، قیاصره: قیصرهای روم، آکاسره: خسروانِ ایران، بلید: گودن، اسفل: پائین‌ترین، مخذول: خوار شده، منکوب: دچار نکبت شده، درایت: هشیاری و فهم، نبعان: فوران، حیف: اتلاف، سیف: شمشیر، تدمیر: ویران کردن، تضییق: سخت گرفتن، تکلف: رنج و زحمت، جُند: لشکر، ابوذر و عمّارِ یاسر: از صحابهٔ رسول اکرم، تمّاز: خرما فروش، بارهنگ و خاکشیر و ختمی و بنفشه: داروهای خانگی در قدیم، طنظور خطائی: دارویی که در چین ساخته می‌شد.

دنباله یادداشت ماه از صفحه ۲

این حقیقت نیز نیازی نیست که بشریت در حلّ این مسائل ناتوان و درمانده مانده و راه نجاتی برای خود نمی یابد، این مطلبی است که سال ها به تجربه رسیده و قولی است که جملگی برآیند. مکاتب سیاسی یک به یک شکست خورده و ناتوانی خود را در اداره جهان آزموده است. در ادیان پیشین نیز قدرت مقابله با مشکلات جهان امروز دیده نمی شود و در اینکه بتوانند بشریت را با رستاخیزی از این تدنّی اخلاقی نجات دهد ناتوانند.

بیان حیات بخش حضرت بهاءالله را به یاد بیاوریم و متوجّه وظیفه خطیر و تاریخی خود در این برهه از تاریخ گردیم:

«رگ جهان در دست پزشک داناست درد را می بیند و به دانایی درمان می کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خود بینی سرمست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد می دانند نه درمان می شناسند. راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند. بشنویید آواز این زندانی را بایستید و بگویید شاید آنان که در خوابند بیدار شوند. بگوای مردمان دست بخشش یزدانی آب زندگانی می دهد بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زنده گی نیابد.»

افریقا گرفتار فقر و فساد و جنگ های قومی است که حاصلش کشتارهای بی رحمانه و سرگردانی و آوارگی صدها هزار افراد بشر است. برخی از این درماندگان آخرین پناهگاهشان را در اروپا می یابند و با هزاران مصیبت خود را به سواحل این قاره می رسانند، آن هم در روزگاری که رخدادهای ناگوار در سطح جهانی مثل وقایع نیویورک، مادرید و لندن، همراه با سوء تفاهات و تبلیغات غلط علیه خارجیان، موجب هراس و پرهیز غریبان از این بی پناهان گردیده، و وقتی عدم تفاهم فرهنگی و ناآگاهی به دین و اعتقادات ایشان را نیز به آن اضافه کنیم می توانیم بهتر بدانیم که چرا اگر بخت یار آنان باشد باید برده وار به مشاغلی که هیچ فرد اروپایی به آن رو نمی آورد پردازند. همین کیفیت در مورد مردم امریکای لاتین و هجومشان به مرزهای امریکا وجود دارد. خاورمیانه سال هاست در تشنج و جنگ به سر می برد و وضع کشور عراق این نایسامانی را صد چندان نموده است. این جنگ های مزمن و طولانی طبقه ای عصیانگر به نام افراطیون مذهبی به وجود آورده که به اعتقاد خود، راه نجات را در ازدیاد هرج و مرج و کشتار و نابودی مردم بیگناه از هر دین و کشور، حتی هم دینان و هم میهنان خود می دانند و با همین منطق خواب خوش را از چشم مردم غرب ربوده اند.

تجاوز و دست اندازی قدرت های بزرگ به دیگر کشورها، ویرانی محیط زیست و خطرات ناشی از آن، و شیوع فساد اخلاقی و مالی و پایمال ساختن حقوق بشر از سوی دولت ها و غیره مسائلی نیست که نیاز به بیان آن باشد. به تکرار

جمال ابهی

مجلسی دربارهٔ جمال و جمیل

به مناسبت تصادف این ماه با سالروز میلاد جمال ابهی

پژوهنده

است و هم طالب تجمیل باطن آدمی با صفات رحمانی چون: مهر و دوستی، گذشت و مدارا، صلح‌خواهی و نظائر آن و به یک اعتبار می‌توان گفت اگر در آئین اسلام و پیش از آن در دیانت یهود بر روی صفات جلالیه‌ای چون متعالی بودن خدا، عزت، قهاریت و شکوهمندی و عظمت حق تأکید شده؛ در مسیحیت، تصوف و امر بهائی تأکید بیشتر بر روی صفات جمالیه است و این امر فقط در سطح اندیشهٔ تئولوژیک یا کلامی مطرح نیست بلکه در زندگی عملی آدمیان هم پرهیز از قهر و جبر و خشونت و امثال آن مورد توصیهٔ آکید است.

مؤلف فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی
یادآور می‌شود که شهاب‌الدین سهروردی
رساله‌ای در باب عشق و جمال و کمال دارد

از جمله القاب حضرت بهاء‌الله "جمال مبارک" است، لقبی که در آن معانی بسیار ژرف و دل‌انگیزی نهفته است. حضرت بهاء‌الله این نعت بدیع را برای خود اختیار فرمودند که رمزی از تازگی این ظهور و وجه امتیاز آن باشد زیرا حضرت بهاء‌الله گشایندهٔ دوره‌ای از تاریخ تمدن بشری هستند که زیبایی و ارجمندی مظاهر زیبایی در انسان، طبیعت و هنریکی از جلوه‌های عمدهٔ آن است. در اخبار اسلامی آمده است که «ان الله تعالی جمیل یُحِبُّ الجمال».

و اما جمال را دو معنی است یکی جمال ظاهری و دیگری جمال باطنی و اهل عرفان برای خدا صفات جمالیه قائل هستند که از آن جمله لطف و رحمت است و آئین بهائی، هم طالب تجمیل (زیبایی) ظاهری انسان و طبیعت



باغ بهجی

اخلاق شده (خیر) و دیگری هدف شناسایی یعنی علم و فلسفه (حقیقت) و سومی غایت هنر محسوب آمده (زیبایی) و ضمناً علم بدون اخلاق و هنر به دور از حقیقت و علم برای علم و هنر برای هنر پذیرفته شده اما در امر مبارک، به گمان بنده نگارنده، این سه ارزش بنیادی به هم پیوند خورده اند چنانکه علم باید در جهت ارتقاء مادی و معنوی انسان‌ها باشد و هنر، فی المثل هنری چون موسیقی، باید موجب تعالی روح و مقرون به وقار و ادب باشد و سخن با لطافت و اعتدال و متانت بیامیزد و حتی پوشش و آرایش انسان که از مقوله ظاهری است باید چنان باشد که آدمی را ملعبه جاهلان و هم‌رنگ حاشیه‌نشینان جامعه نکند.

*

در کتب مقدسه قرائن بسیار است که عصر موعود در آخر الزمان را نه فقط عصر غلبه خیر و نیکی می‌دانند (آئین زردشتی) و نه فقط قائلند به آنکه در آن زمان علم و معرفت، یعنی حقیقت، سراسر جهان را خواهد پوشید چون

که قهرمان آن یوسف است. نکته گفتمی در این باره آن است که حضرت بهاء الله، در آثار مبارکه حضرت باب به عنوان یوسف الله و یوسف بهاء یاد شده‌اند و چنانکه دکتر ریاض قدیمی یادآور می‌شود یوسف از نظر حساب جمل معادل صفت قیوم است (۱۵۶) و می‌دانیم که اول اثر

شناخته حضرت باب تفسیر سوره یوسف یا قیوم الاسماء بود که اشاره ضمنی به ظهور بعد یعنی من یظهره الله است و خود حضرت بهاء الله هم لقب یوسف الله و یوسف الرحمن را در آثار مبارکه خود پذیرفته و به ذات اقدس خویش اطلاق کرده‌اند و قبول این صفت خصوصاً از نظر اشاره به مظلومیت و محسودیت است. یوسف تاریخی به جمال معروف بوده چنان که حافظ شیرازی در غزلی در این باره گفته:

گرش بینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را

ضمناً باید گفته شود که جمال بنا به یک

تعریف قدیم، رسیدن هر چیزی به حد کمال آن است که البته در مظهر کلی الهی جلوه کمال صفات حق را می‌توان باز یافت.

افلاطون به ظاهر اول فیلسوفی است که

بحث از جمال را در میان نهاده و آن را با دو

ارزش اساسی دیگر یعنی خیر و حقیقت ارتباط

نزدیک داده است. هر چند در طول تاریخ این

سه ارزش از هم جدایی گرفته، یکی هدف

آب‌ها که زمین دریا را می‌پوشانند بلکه معتقدند که آن روزگار دوران ظهور زیبایی خواهد بود مثلاً در باب ۳۵ کتاب اشعیا می‌خوانیم که در آن آیام «بیابان و زمین خشک شادمان خواهد شد و صحرا به وجد آمده مانند گل سرخ خواهد شکفت و شکوفه بسیار خواهد کرد و جلال یهوه و زیبایی خدا (= بهاءالله) را مشاهده خواهند نمود» (آیات ۱-۲). و در باب بیست و یکم مکاشفات یوحنا می‌شنویم که شهر مقدس اورشلیم جدید مانند عروسی که خود را برای شوهر آراسته است از آسمان از جانب خدا نازل خواهد شد (۱-۲)

و در قرآن مجید ملاحظه می‌کنیم که آن روز مصداق و اشرفت الارض بنور ربها (= بهاءالله) خواهد بود یعنی روشنی بر تاریکی غالب خواهد شد و باز به گفته یوحنا در مکاشفات یکی از آن هفت فرشته مرا در روح (معناً) به کوهی بزرگ و بلند برد و شهر مقدس اورشلیم (یعنی مدنیته الهی جدید) را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود و جلال خدا (= بهاءالله) را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها چون یشم بلورین... و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا (بهاءالله) آن را منور می‌سازد و چراغش "برّه" است و ائمت‌ها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان جلال و اکرام خود را به آن [جا] خواهند آورد (باب ۲۱، آیات ۱۰-۱۲ و ۲۳-۲۴). اگر برّه را نماد و رمزی از حضرت اعلیٰ بدانیم جایگاهی را که "مقام اعلیٰ" این مدینه جدید الهی حائز است بهتر در خواهیم یافت و سرّ آن که بیت العدل اعظم به اجرای

نیّت حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در احداث ۱۸ تراس کرمل در فوق و ذیل مقام اعلیٰ مبادرت فرمود تا «ائمت‌ها در نورش سالک شوند و پادشاهان جهان جلال و اکرام خود را به آن بیاورند» روشن تر خواهد گشت.

تجمیل تراس‌های مقام اعلیٰ و روضه مبارکه، تجمیل مشارق ادکار بهائی بر طبق فرمان حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس که فرموده‌اند: «زینوها بما ینبغی لها» و حتی ذکر: «اکمل مایمکن فی الامکان» را در این مورد کرده‌اند، تجلیل هنرمندان و اصحاب فن، عزیز داشتن موسیقی که در شرایع قبل احیاناً به دیده آکراه نظر می‌شد، تشویق خطاطان و ادیبان و شعرائی که آفریدگار زیبایی و در عین حال پاسدار معنویت بوده‌اند، تجویز کاربرد ظروف طلا و نقره در عین تأکید بر سادگی و ارستگی، تأکید بیش از گذشته‌ها در مورد اهمّیت نظافت و لطافت و تشویق بر تجدید اسباب بیت در هر ۱۹ سال، یعنی رها کردن خود از کهنه پرستی و لو در شکل ظاهری آن باشد، آزاد گذاشتن لباس و اصلاح روی و موی با رعایت اعتدال و تناسب و وقار تنها چند جلوه از توجه بی‌سابقه‌ای است که این آئین الهی نسبت به زیبایی معطوف داشته که بر آن باید احترام عمیق به طبیعت و زیبایی‌های خداداده را چنان که در حیات عنصری و شیّم حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مشاهده شده، اضافه کرد.

عارفان از جمله در تعریف جمال نوشته‌اند که جمال ظاهر کردن کمال معشوق از جهت استغنائی از عاشق است. در بخش اول این

عبارت حرفی نیست اما در مورد بخش دوم کلام حضرت بهاء الله را باید یادآور شد که فرموده اند:

«اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان، در این آیام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق می نماید و محبوب جوینای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمردید و این نعمت را کم نشمردید»

*

«چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده... در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور. از لاله های بدیعش سرنار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه اش نفعه روح القدس عیسوی باهر... در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون»

مازندران امروز زادگاه جمال مبارک



در آثار جمال ابهی هم عالم روحانی به گلستان تشبیه شده است «از قفس امکان به رضوان دلکش لا مکان بخرام» (کلمات مکنونه) و هم مدینه الهی یعنی ظهور مظهر

ظهور و مدنیتی که در ظل کلمه او تأسیس خواهد شد: «اهل یقین را اخبار نمایند که در فضای قدس قرب رضوان، روضه جدیدی ظاهر گشته» (کلمات مکنونه) و در معنای اخیر است که در همان اثر شریف و در همان فقره می فرمایند:

«پس جهدی نمایند تا به آن مقام درآید و حقایق اسرار عشق را از شقایقش جویند» و در همین معنای اخیر است که در کتاب مستطاب ایقان می خوانیم:

اگر این تعبیر درست باشد مدنیّت حضرت بهاء الله که بشارت آن هم در کلمات مکنونه و هم در ایقان شریف به عباراتی که ذکرش رفت مذکور است، بیش از همه به زیبایی های یک باغ پر گل و گیاه توصیف شده و مسلماً کاربرد این صور خیال نمی تواند فقط برای ارائه قدرت ادبی باشد بلکه در پس آن حقیقتی بزرگ که جمع زیبایی و حقیقت و خیر (کلمه حکمت^۶ در هر دو متن) در مدنیّت بهائی باشد مکنون است. ■

نگاهی به وقایع اخیر مصر

خودداری از صدور کارت شناسایی برای شهروندان بهائی

کیومرث مظلوم

به میان آمد، پیوست گردید. رونوشت این نامه و نامه پیوست آن به سایر بلند پایگان کشور مصر از جمله حسنی مبارک رئیس جمهور، نخست وزیر، وزیران داخله و خارجه، رئیس پارلمان و رئیس جامعه الازهر فرستاده شد.^۱

- جامعه‌ای به نام "کفایه" مرکب از گروه‌هایی از طرفداران حقوق بشر و دموکراسی و سوسیالیست‌ها و حدود ۴۰ تن از روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان و دانشگاهیان بیانیه‌ای در تاریخ ۱۳ مه در تأیید حق بهائیان منتشر کرد که در آن از جمله چنین آمده: «نگرش ما [در زمینه مشکل بهائیان] بر اساس اعتقاد عمیق به این حقیقت است که اصلاحات قانون اساسی و سیاسی که امری ضروری است باید شامل تضمین آزادی عقیده برای هر شهروند، بدون در نظر گرفتن دین، قومیت، جنس، یا رنگ او جدا باشد. در غیر

- در تاریخ ۱۳ مه نمایندگان از جامعه بهائی مصر مرکب از اساتید دانشگاه، مهندسان، جراح و داروساز نامه‌ای به وزیر دادگستری آن کشور نگاشتند و در پایان آن برای روشن شدن درخواست جامعه بهائی چنین توضیح دادند: «همانگونه که آگاهید بسیاری از مسلمانان در کشورهای زندگی می‌کنند که اکثر ساکنان آن اعتقادی به منشأ الهی بودن اسلام ندارند اما مسلمانان در پی آنند که بر اساس قوانین همان کشورها و میثاق نامه‌های بین‌المللی مربوط به حقوق بشر، حقوق خود را به عنوان شهروند بدست آورند. آنچه را که بهائیان مصر خواستار آنند نیز اینست که به آنان حقوقی برابر با همه شهروندان داده شود و در مدارکشان آنان را به اجبار و برخلاف حقیقت منتسب به آئینی دیگر ننمایند». به این نامه، رونوشتی نیز از نامه جامعه بین‌المللی بهائی خطاب به جامعه الازهر، که پیش از این ذکر آن

اینصورت اصلاحات تنها مرکبی می شود بر کاغذ که معنای خود را از دست می دهد» و در جای دیگر همین بیانیه چنین ذکر گردیده: «... امروز پیروان گروهی کوچک قربانی تعصب و افراط گرایی می شوند، اما... هرگاه ما ساکت بمانیم فردا نوبت کی خواهد شد؟»^{۱۴}

- در پایان بیانیه ای که از طرف جامعه المبادرة المصریه للحقوق الشخصیة به مناسبت جلسه ۱۵ مه دیوانعالی برای بررسی تقاضای فرجام، صادر شده وضع پُر آشوب و غیر عادی جلسه دیوان اینگونه توصیف گردیده است:

«هنگامی که نوبت صحبت به وکلای مدافع [بهائیان] می رسید تماشاچایانی مرکب از وکلای دادگستری و افراد عادی که در جلسه دیوانعالی حضور داشتند با شعارها، داد و فریادها و اهانتها سخنان آنان را قطع می کردند، ایشان را کافر و خائن می خواندند و تهدید به حمله و ضرب بدنی می کردند. چون برقراری نظم در دادگاه میسر نگردید دادگاه دیوانعالی رسیدگی به موضوع را پیش از مشورت در اطاق در بسته، موقتاً تعطیل کرد. جمعیت در این موقع وکلای مدافع را که می بایستی از آن قسمت دادگاه خارج شوند احاطه نمودند و از عبورشان با تهدید جلوگیری می کردند و پلیس از حمایت وکلای مدافع امتناع می نمود».^{۱۵}

- بر اساس اطلاعات واصل شده از بهائیان مصر، در قاهره در بسیاری از مساجد و در اسکندریه در تمام آنها در روزهای جمعه سخنرانی هایی علیه ائین بهائی صورت می گیرد و در اسکندریه در ضمن نشریاتی نیز بین مردم

پخش می گردد. اقداماتی مشابه در پرت سعید نیز در جریان است.

- در تاریخ هشتم اوت ۲۰۰۶ «شورای ملی حقوق بشر»، که سازمانی دولتی است، کنفرانسی درباره مسأله حذف دیانت از روی کارت شناسایی تشکیل داد. در این گردهمایی ۱۶۰ نفر از ۶۳ سازمان دولتی، نمایندگان چهار وزارت خانه از جمله وزارت امور داخله و وزارت دادگستری، نمایندگان پارلمان مصر، تمام اعضاء «شورای ملی حقوق بشر» و چندین تن از بهائیان شرکت داشتند. از یکی از بهائیان مصر که خانمی جراح و دانشیار دانشگاه قاهره است نیز رسماً درخواست شد که به نمایندگی از طرف بهائیان مصر در این گردهمایی سخنرانی کند. گرچه برخی از شرکت کنندگان در این کنفرانس با حذف دیانت از روی کارت شناسایی مخالفت نمودند ولی بسیاری قویاً از آن حمایت کردند.

دکتر پطرس پطرس - غالی، رئیس «شورای ملی حقوق بشر» و دبیر کل پیشین سازمان ملل متحد، اظهار داشت که سه دیانتی که در مصر رسمیت دارند یعنی اسلام، مسیحی و یهودی مجموعاً کمتر از ۵۰٪ جمعیت دنیا را تشکیل می دهند، در حالیکه مابقی مردم جهان پیروان ادیانی هستند که در مصر رسمیت ندارند. وی همچنین اظهار داشت که در سال های آینده ادیان دیگری نیز در صحنه اجتماع مصر ظاهر خواهند شد و این ادیان هم به شناسایی نیاز خواهند داشت. بنا بر این یا ما باید همه دیانت ها را به رسمیت بشناسیم یا اینکه کلمه دیانت را از روی کارت شناسایی حذف نماییم.



نماینده جامعه بهائی حدود ۱۰ دقیقه درباره تاریخچه مشکلات بهائیان مصر و رنج‌های روزانه حاصل از عدم صدور کارت شناسایی برای آنان سخن گفت.

رئیس کمیته امور خارجی پارلمان مصر گفت که حذف دیانت از روی کارت شناسایی نیازی است که با

روح عصر و تحول تاریخ هماهنگی و رفق شناسایی این مرد بهائی امسال به پایان می‌رسد و پس از آن دارد. نماینده وزارت امور خارجه نامبرده از حق شهروندی و داشتن هویت مصری محروم خواهد بود.

در پیامی مفصل به نگارنده از ده ایستگاه تلویزیونی نام برده و به تفصیل نام شرکت کنندگان اعم از بهائی و غیر بهائی و تاریخ پخش برنامه را ذکر نموده است. در اینجا ما فقط شرح مختصری را درباره برنامه‌های یکی از آنها که از همان بهائی عزیز بدست رسیده به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

اظهار داشت که دولت در مورد حذف دیانت از کارت شناسایی نه دارای نظر موافق است و نه موافق، زیرا دولت تنها مجری قانون است و در این میان باید به تغییر قانون پرداخت.^{۱۶}

بعضی از سخنرانان بیان داشتند که ذکر دیانت در روی کارت شناسایی در رابطه با ازدواج، طلاق و ارث لازم می‌باشد ولی باید آزادی دینی و عدم تعصب را بین مردم ترویج کرد و میزان فرهنگ و فهم جامعه را بالا برد.

نمونه‌ای از یک برنامه تلویزیونی

تلویزیون خصوصی مصر به نام دریم (رؤیا) ۲ (Dream 2) در سه هفته پایانی در تاریخ‌های ۶، ۱۳ و ۲۰ مه هر بار گفتگویی یک ساعته بین دو نفر بهائی و وکیل آنان و در برابر آنان یک ملای مسلمان و وکیلی از سازمان جهاد اسلامی را پخش نمود. این تلویزیون سپس تصمیم گرفت که بنا بر درخواست بینندگان که خواهان اطلاعات بیشتری درباره امر بهائی بودند چند برنامه دیگر اجرا کند. بنا بر این دو برنامه دیگر ضبط و پخش گردید. شرکت کنندگان این دو برنامه جدید عبارت بودند از: جوانی از فعالان حقوق بشر مصر و دو شیخ

نویسنده مشهور مصر حسین احمد امین از بی‌عدالتی‌هایی که بهائیان با آن روبرو هستند سخن گفت و تاریخ طولانی و قابل احترام دیانت بهائی را در مصر تشریح کرد. چندین روزنامه از جمله: *الوفد، المصری، الیوم* و *الجمهوریه* گزارش‌هایی درباره این کنفرانس منتشر نمودند.

- رادیوها و تلویزیون‌ها نیز برنامه‌های مفصل و متعددی را به این مسأله اختصاص دادند و چندین برنامه تلویزیونی با حضور بهائیان برگزار گردید. یکی از بهائیان مطلع و سرشناس مصری که خود در برنامه‌های تلویزیونی شرکت داشته

مسلمان. از این دویکی وکیل پارلمان و کسی است که برای تصویب قانونی برای ممنوع کردن دیانت بهائی در مصر و اعدام بهائیان به عنوان افراد مرتد فعالیت می نماید. دیگری که در برنامه شرکت داشت خانمی بود که به عنوان کسی که از بهائیت به اسلام برگشته معرفی گردید. بنا بر این در ابتدا چنین به نظر می رسید که این برنامه بدون شرکت بهائیان اجرا خواهد شد. اما با نهایت شگفتی بزودی معلوم گردید که خانم مذکور هنوز بهائی است و تنها برای آنکه اطفال وی بتوانند در مدرسه نام نویسی کنند دیانت کودکان و خود را در کارت شناسایی از بهائی به مسلمان تغییر داده است.

برنامه با نشان دادن صحنه هایی از جلسه دیوانعالی اداری، که در آن تصمیم به تعلیق رأی دادگاه اداری اسکندریه گرفته شد، آغاز گردید. سپس ابتدا دو شیخ مذکور درباره دیانت اسلام و اینکه چرا دیانت بهائی کفر و الحاد محض است داد سخن دادند. پس از دو دقیقه این دو نفر که سخنان خود را با حمله و با صورت حق بجانبی شروع کرده بودند مجبور شدند حالت دفاعی به خود بگیرند و این امر چنین پیش آمد که خانم مذکور با اشاره به دو شیخ مذکور اظهار داشت که وی بر اساس راهنمایی اینگونه اشخاص هنگامی که می خواسته کارت شناسایی بگیرد درباره دیانت خود دروغ گفته و او هنوز از صمیم قلب بهائی مؤمنی است. در اینجا دو شیخ با شنیدن این مطالب با مشکل بهائینی که خود را در لباس مسلمانان معرفی کنند روبرو گردیدند. سپس نوبت سخن به جوان طرفدار حقوق بشر رسید و

او گفت که هیچگونه تجربه حقوقی یا اطلاعات دینی ندارد. اما نامبرده در گفتار خود اشتباه مآلها را مبنی بر اینکه اسلام تنها دیانت های مسیحی و یهودی را به رسمیت می شناسد نشان داد. او به مواردی تاریخی اشاره کرد که حکومت های اسلامی عقاید زرتشتیان و بی دینان را محترم می داشتند و به پیروان آنها حق شهروندی می دادند. سپس وی به مسأله حکم قتل افراد مرتد در شریعت اسلام پرداخت و اساس آن را بی پایه نشان داد. وی ثابت کرد که حکم ارتداد در اسلام مسلم نیست و به عقیده بعضی از علما اصولاً چنین مطلبی در اسلام وجود ندارد.

گرداننده برنامه که پس از ارتباط مستقیم با بهائیان اطلاعات صحیحی بدست آورده و برداشت مثبتی از امر بهائی داشت این نظر را درباره ارتداد پذیرفت و مآلها را از گفتگوی بیشتر درباره آن باز داشت. او حتی از این حد هم پیشتر رفت و گفت بینندگان به اندازه کافی اطلاعاتی درباره اسلام دارند و حال موقعیتی است که درباره آئین بهائی مطالب بیشتری بدانند. وی از خانم بهائی خواست که کارت شناسایی قبلی خود را که پیش از سال ۲۰۰۴ صادر شده و دیانت او در آن بهائی ثبت گردیده بود و نیز کارت جدیدی را که هویت او به نادرستی در آن اسلام قید شده بود نشان دهد. پس از آن جوان طرفدار حقوق بشر تشریح کرد که مقامات دولتی تا سال ۲۰۰۴ در مدارک بهائیان بدون هیچگونه اشکالی یا دیانت بهائی را درج می کردند یا نام هیچگونه دینی را نمی نوشتند. او به ملایان یادآور شد که

اتخاذ چنین روشی به مفهوم شناسایی دیانت بهائی در مصر نبود بلکه راهی بود صحیح برای نشان دادن وابستگی دینی آنان. وی سپس گفت



خانم دکتر بسمه موسا هنگام مصاحبه با شبکه تلویزیونی Dream 2

واقعی» ۱۷.

در برنامه بعدی نیز آنچه بیش از هر چیز جلب توجه می کرد گفته های ساده و سراسر است خانم بهائی بود. او گفت:

«شما خواهان ریاکاری هستید، من در حضور شما می گویم که من قلباً بهائیم و این دیانت در خون من است اما برای آنکه فرزندانم رنج نبرند در مدارکم آن را تبدیل به اسلام کردم» و مجری برنامه از مآها پرسید: «آیا شما می خواهید که مردم دین خود را پنهان دارند و تظاهر به مسلمانی کنند؟» گفته های طرفدار حقوق بشر نیز بسیار ساده و کوبنده بود. او گفت که بهائیان به نظریات شما اهمیتی نمی دهند و از آن بیم ندارند که در کارت آنان بهائی بنویسید یا نه، حتی اگر در آن بنویسید مرتد برای آنان مسأله ای نیست. آنچه که آنان خواهان آنند اینست که به عنوان شهروندان مصری پذیرفته شوند و هیچ کس در آنچه که به آن عقیده دارند مداخله نکند و آنان را مجبور به انکار دیانتشان ننماید. در جایی از این گفتگوها خانم بهائی رو به شیخ ها کرد و گفت: «آیا کشتن تنها راهی است که شما برای هر مسأله ای دارید؟»

*

تشکیل جلسه دیوانعالی مصر که چند بار به تعویق افتاده اینک به ۱۶ نوامبر موکول شده و درج تصمیم آن دیوان در این مقاله ممکن نشد. بقیه در صفحه ۲۰

که ببینید بهائیان تا چه اندازه صلح جو و

انعطاف پذیرند که حتی حاضر شدند در مدارکشان نام دینشان نوشته نشود.

بعد خانم بهائی از اینکه چگونه خانواده او بهائی شدند صحبت کرد و ذکر نمود که جد پدری او از علمای اسلام بود که بیش از هفتاد سال پیش بهائی شد. مآها از این گفته بسیار عصبانی شدند و اظهار داشتند که بایستی او را به عنوان مرتد اعدام کرد. و خانم خنده ای کرد و گفت: «خیلی دیر شده برای اینکه او فوت کرده، ولی بگوئید با من می خواهید چه کنید؟ من در خانواده ای بهائی به دنیا آمدم و هیچگاه مسلمان نبودم. من فقط دین فرزندانم را در کارت شناسایی آنان تغییر دادم ولی هنوز بهائی مؤمنی هستم. آیا مرا به عنوان بهائی قبول دارید یا مسلمان؟»

در اینجا مآها کاملاً سردرگم شدند و از اینکه چه بگویند درماندند. یکی از آنها گفت: «شما هرجا که هستید همانجا بمانید». دیگری پاسخ داد: «در جایی از کارت شما باید بنویسند بهائی ولی نه در برابر دیانت. ما باید راهی برای آن پیدا کنیم تا نشان دهد آنچه شما به آن معتقدید کفر است و الحاد و نه دیانت

مشکل پدیده جهانی شدن نیست نبودن یک نظم جامع جهانی است

پژوهنده

برخوردم دربارهٔ مبانی فلسفی جهانی شدن^۱ که حکایت از آن می‌کند که با عقل‌گرایی دکارت و هومانیزم یا انسان‌محوری رنسانس بود که "سوپرکتیوتیه" یعنی ذهنیت خود بنیاد انسان متولد شد و اندیشهٔ غلبه بر طبیعت پدید آمد و فردگرایی و آزادی فردی و حقوق بشر و به دنبال آن دموکراسی لیبرال و سرمایه‌داری یا بازار آزاد پذیرفته شد و رواج یافت و علوم و فنون مدرن در جهت غلبه و استیلا بر جهان هستی رشد و نمو کرد.

به نظر نمی‌آید که بتوان نظریهٔ یاد شده را رد کرد زیرا وقتی به آثار محققانی که موضوع جهانی شدن را از دیدگاه روابط بین‌المللی مورد بررسی قرار داده‌اند نظر می‌کنیم - مثلاً به کتابی که استاد مطالعات سیاسی در فرانسه فیلیپ مورو دفارژ به عنوان جهانی شدن نوشته است - ملاحظه می‌کنیم که اکثر عواملی که در دو قرن اخیر به تحقق پدیدهٔ جهانی شدن یاری کرده‌اند در همان سرزمین‌های غربی خصوصاً اروپا جریان یافته‌اند. عواملی مانند بسط اکتشافات جغرافیایی، تسهیل و تسریع حمل و

فراوانند جماعات و افرادی که جهانی شدن امور را به دیدهٔ عیب‌جویی می‌نگرند و می‌گویند این جهانی شدن که در قالب نظام سرمایه‌داری نئولیبرال روی می‌دهد موجب فقر روزافزون جهان سوم، رواج بیکاری در ممالک غرب، جابجایی کارخانه‌ها و مؤسسات، سرگردانی و بی‌سروسامانی کارکنان و کارگران، ورشکستگی مؤسسات کوچک که توانایی رقابت با مؤسسات بزرگ چند ملیتی را ندارند، افزایش حرص مصرف و در نتیجه تباهی منابع و آلودگی محیط زیست گردیده و بالاتر از همه، سبب ترویج فرهنگ کم‌مایهٔ تجاری غرب (به قول بعضی فرهنگ کوکاکولا، همبرگر و موسیقی جاز سطح پایین و امثال آن) شده و از خودبیگانگی جوانان سرزمین‌های غیر باختری و آشفتنگی هویت مردم جامعه‌های سنتی را به دنبال آورده است.

فراوانند نویسندگانی که معتقدند جهانی شدن در بستر تاریخی تجدد و ولادت یافته و در نتیجه ریشه‌ای غربی دارد. اخیراً به مقاله‌ای ارزشمند از خانم شمس الملوک مصطفوی

نقل و ارتباط، انقلاب در تکنولوژی مخابرات، انقلاب صنعتی به طور کلی، کولونیالیسم یعنی استعمار و جستجوی بازارهای تازه، ظهور مؤسسات بین‌المللی اعم از شرکت‌های چند ملیتی، سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین‌الحکومات و سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی، چیرگی سرمایه‌داری لیبرال، غنای روزافزون بعضی ممالک و نیاز به صدور و حرکت آزاد سرمایه در پهنه کره زمین از این جمله هستند. فقط بعضی عوامل است که در جهان سوم و ممالک غیرباختری مؤثر بوده و مجملأ بدانها اشارت باید کرد نظیر انفجار جمعیت که بیش از پیش فضاها را پر کرده، بسط شهرنشینی و ظهور متروپول‌ها، مهاجرت‌های بین‌القارات، تماس فرهنگ‌های مختلف با هم در درون یا بیرون مرزهای ملی، دگرگونی‌های محیط زیست که مقتضی اقدامات بین‌المللی است (چون ضرورت تأمین آب مشروب) و چند عامل دیگر که در مقام مقایسه با عوامل یاد شده اهمیت چندانی ندارند.^۲

با تصدیق نقش اصلی که مدرنیته غربی در ایجاد و استقرار پدیده جهانی شدن ایفا کرده نباید گمان برد که جهانی شدن و غربی شدن دو اصطلاح مترادف یکدیگرند و اینکه بعضی گفته‌اند جهانی شدن یعنی امریکایی شدن و به عبارت دیگر قبول سلطه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی ایالات متحده امریکا؛ اگرچه در اوضاع فعلی قرائنی بر آن می‌توان جست اما به هیچ‌وجه سندیت و اعتبار ندارد زیرا:

اولاً در خود مغرب زمین مخالفت با جهانی شدن به نحوی که رهبران فعلی امریکا توصیه می‌کنند بسیار شایع است. ثانیاً متفکران غرب از روزگار هگل، مارکس، نیچه و اسپنگلر تا هایدگر و اخیراً مکتب فرانکفورت فراوان بوده‌اند که بر تجدّد یا مدرنیته به نحوی که در مغرب زمین تحقق یافته ایرادات اساسی وارد کرده و می‌کنند که ذیلاً به نقل از همان خانم شمس الملوک مصطفوی عصاره آنها را یاد می‌کنیم:

اعتراض هگل بر این است که "آگاهی روشنگری" موجب شود که فرد دیگر مردم را همچون ابژه Object یا شیئی برای مصرف نگاه کند و نیز با این گرایش موافق نیست که نظام اقتصادی در جامعه مدنی موجب ناچیز شدن خود زندگی و تبدیل همه روابط و مناسبات انسانی به روابط کالایی یا تجاری گردد.

به عقیده مارکس در نظام سرمایه‌داری و تولید ماشینی، آدمی از صفات انسانی خود تهی می‌شود و شیئی‌وارگی و ماشینی شدن خود او به نهایت می‌رسد.^۳

نیچه بر آن است که دموکراسی یعنی حکومت توده‌ها، مردم را به مرتبه گله تنزل می‌دهد. هم اوست که اعلام کرد که نیهیلیسم یا نیست‌انگاری در آستانه مدرنیته ایستاده است زیرا ارزش‌های جهان‌شمول گذشته در حال فرو پاشیدن هستند.

هایدگر می‌گفت نتیجه تفکر جدید که از دکارت متأثر است ابژه Object یعنی شیئی ساختن دیگران است. به قول او این تفکر فقط شیئی خارجی را ابژه نمی‌کند بلکه انسان،

تاریخ، دین و خلاصه همه شئون حیات انسانی را ابرژه می‌کند یعنی به مرتبه شئی بی‌جان و قابل تسلط که همه سکناات و حرکات او را می‌توان تحت کنترل آورد و تنظیم کرد تقلیل می‌دهد. به زبان دیگر علویت انسان و ارتباط او با جهان بالا در این میان به کلی فراموش می‌شود.

آدورنوو و هورکهایمر که به مکتب فرانکفورت تعلق دارند در کتابی که مشترکاً نوشته‌اند: *دیالکتیک عقل‌گرایی یا بیداری (۱۹۹۴)* می‌گویند یکی از اسطوره‌های زمان حاضر این باور متجددان است که علم و دانش فنی قدرت مطلق دارند و ترقی‌جویی صورتی خصلتی بی‌پایان دارد، اسطوره‌ای که علم با همه تمایزش به اسطوره‌زدایی خود آفریدگار آن بوده است. این باور از دوره رنسانس با کوشش انسان برای چیرگی مطلق بر طبیعت همراه شد ولی پیروزی بشر در این زمینه به مشکل "از خود بیگانگی" او منجر گردیده است. «فرمان‌روایی علم عینی تنها بر روابط بشر بر جهان طبیعت نیست بلکه روابط و مناسبات آدمیان با یکدیگر را نیز در بر گرفته و می‌گیرد».^۴

«یک تجلی این فرمان‌روایی همان دولت مدرن است که هستی اجتماعی را به شئی تبدیل کرده و قلمرو زندگی روزمره حتی زندگی خصوصی افراد را در قالب نوعی اراده همه‌جانبه و بی‌نام و نشان تحت استیلای خود درآورده است از دموکراسی امریکایی تا فاشیسم هیتلری از این نظر تفاوتی جز تفاوت درجه وجود ندارد».

هم این دو مؤلف در بخش دوم کتاب خود

تحلیلی از فرهنگ امریکایی در سال‌های دهه چهل کرده‌اند که شامل رادیو، فیلم، مجله و مانند آن می‌شود و به این نتیجه رسیده‌اند که همه این وسایل فرهنگی برای آن تعبیه شده‌اند که «دنباله‌روی و وابستگی توده‌های مردم را به نظام سیاسی و اجتماعی موجود دائمی و ابدی کنند».^۵

شدت انتقادات دو مؤلف اخیر نباید ذهن ما را متوجه جامعه‌ای خاص یا دولتی بخصوص کند. انتقاد آنان جنبه عام دارد و بعضی از معایب تمدن غرب را آشکار می‌کند، تمدنی که بسیاری از مردم جهان مایلند دست‌بسته پذیرای کامل و تمام آن باشند.

به عقیده ما آدورنوو و هورکهایمر حق دارند که بگویند: «ارزش‌های عصر روشنگری غرب از مسیر اصلی خود منحرف شده و به ضد خود مبدل شده‌اند به عبارت دیگر "روشنگری" Enlightenment در اصل داعیه آزادی، آگاهی و توسعه بینش و معنویت داشت ولی اکنون تحت تأثیر پیشرفت شگرف علم و دانش فنی Technology به چیزی مبدل شده که با مقاصد و اغراض اولیه‌اش در تناقض می‌باشد و به نحوی ظریف انسان‌ها را بدون آنکه خود آگاه باشند به بند کشیده است»^۶ (اشاره‌ای به نقش تعیین‌کننده وسایل ارتباط جمعی امروز).

از دیدگاه یک ناقد بهائی می‌توان گفت که نبود معنویت و فقدان روحانیت و بریدگی پیوند انسان با خدا و گسستگی رابطه علم با دین و اخلاقیات و آمیختگی دموکراسی با دماغوژی یا عوام‌فریبی و اکتفا نمودن به عقلانیت ابزاری و غفلت از حقیقت عقل که با

حکمت و بصیرت علوی همراه است و بی بند و باری در امر آزادی و اتکاء بی حد بر فردیت و فراموشی رابطه ژرف بنیادی میان فرد و جامعه و دادن اولویت به نفع اکثراً جمعی قلیل در برابر مصالح عامه خلق که اینک جوهر سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد از جمله مسائل اساسی تجدّد غربی در شکل کنونی تحقق آن است که ناچار نمی‌توان انتظار داشت که همین تجدّد سرنوشت عموم جامعه بشری باشد و جهانی شدن لزوماً با استقرار در مدرنیته توأم گردد.

*

پیش از این درباره بعضی از اعتراضات مخالفان جهانی شدن به این پدیده نوظهور اشاراتی کردیم و ضمناً دشواری اصحاب تفکر را به اینکه سراسر جهان لزوماً به ارزش‌های مدرنیته کنونی غرب سر بنهد باز گفتیم. جهان مابعد تجدّد ناچار خواهد بود در مورد بعضی از ارزش‌های بنیادی مدرنیته تجدید نظر کند همان طور که ناچار شده درباره ملیت‌گرایی که از مشخصه‌های عمده مدرنیته بود با توجه به پدیده "مرززدایی" که در حال تحقق است تغییر فکر دهد. فساد اخلاقی و بی بند و باری رفتاری که هر روز به صورت کریه تازه‌ای در جهان غرب روی می‌نماید نه با تعلیمات مدنی مدارس امروز اصلاح می‌شود و نه با تشدید قوانین بر ضد جرم و جنایت و افزودن شماره پلیس و نگهبان و لزوماً جهان خواه و ناخواه باید به فکر آن برآید که تربیت اخلاقی را که اساس مستحکم آن در ادیان بزرگ بازیافته می‌شود و سال‌هاست به بهانه عرف‌گرایی Secularism از

مدرسه مطرود شده است باز بر جای شایسته‌اش بنشانند ولو به عقائد جزمی و مباحث کلامی که غالباً هم با علم امروز نمی‌خواند مجال بازگشت ندهد. البته در تشکّل سرمایه‌فواید و مزایای فراوان هست اما به شرط آنکه سرمایه در راه منفعت عمومی به کار افتد و توسعه اقتصادی و توسعه اجتماعی و انسانی در همه تصمیمات و اجرائیات با یکدیگر مقتدرن و مرتبط باشند.

فی الحقیقه مشکل عمده بشر امروز جهانی شدن امور نیست که با شرائط جغرافیایی- جمعیتی- انسانی امری احتراز ناپذیر است بلکه نبود یک نظم جامع جهانی است که ضامن منافع و مصالح همه طبقات اعم از سرمایه‌دار و کارگر، همه ملت‌ها چه نیرومند و چه ضعیف، همه مردم چه خرد و چه بزرگ و برآورنده همه حوائج نه فقط مادی بلکه روحانی و معنوی عموم باشد.

جهانی شدن بازگشت به نقصان‌ها و عیب‌های تجدّد نیست جستجوی یک مدنیت جامع الجهات و مبری از این عیوب و کاستی‌هاست، جهانی شدن استیلای یک فرهنگ بخصوص (ولو ستایشگرانی مانند فوکویاما داشته باشد که آن فرهنگ را رسیدن به اوج و غایت تاریخ تلقی کنند) بر سراسر عالم نیست. مشارکت همه جوامع سنتی و جدید، شرقی و غربی، سیاه و سفید و زرد و سرخ در ساختن نظم جهان‌آرایی است که خطوط اساسی آن را مظهر الهی در عصر جدید ارائه کرده است. جهانی شدن از دیدگاه بهائی اختلال در هویت ملی نیست، غنی ساختن

هویت با افزایش و توسعه ابعاد آن است که نتیجه مشارکت فرد در عین حال در فرهنگ ملی و تمدن جهانی یعنی میراث مشترک تمام بشریت است.

*

درباره اینکه آیا گرایش همه عالم به سوی فرهنگ واحدی است عقائد مختلف است. نادرند کسانی که چون فیلسوف بنام کانت امیدوارند که گرایش همگان به یک سمت باشد.^۷ هگل هم ضمن آنکه می گوید آدمیان برای شناخت در تعارض و مبارزه با یکدیگرند، معذک امکان یکپارچگی نهایی را به هنگام پیروزی یک عقلانیت برتر در افق می بیند ولی اکثر محققان قائلند که دنیا بیش از پیش به سوی تکثر و تنوع فرهنگ ها خواهد رفت. عده ای هم معتقدند که دو حرکت موازی به سوی وحدت بیشتر و کثرت نمودارتر با هم تعارض و تناقض ندارند، نظریه ای که تحت عنوان وحدت در کثرت در آثار بهائی تصدیق و تأیید شده است یعنی جامعه بشری در عین حال که بعضی ارزش های مهم اساسی را مشترکاً پذیرا خواهد شد در جنبه های فرعی زندگی همان سنن محلی - ملی را پیروی خواهد کرد.^۸

هستند متفکرانی که گمان می برند جهانی شدن هویت به معنای "بریکولاژ فرهنگی" خواهد بود^۹ یعنی بجای آنکه فرهنگ اجتماعی - ملی تکیه گاه اساسی باشد هر فردی برای خود هویتی مبتنی بر گلچینی از فرهنگ های مختلف خواهد ساخت هویتی که ساکن و ثابت نخواهد بود بلکه سیار و سیال و

متغیر خواهد بود. این خاصیت چند رگه بودن هویت وقتی روی می دهد که در بن و بنیاد یک فرهنگ هدایت بخش نباشد، فرهنگی چون امر بهائی که می تواند چراغی فرا راه فرد بگذارد و او را در انتخاب عناصر فرهنگ های مختلف به صورتی متجانس و متناسب راهنمایی کند و از التقاط ناروا برهاند.

ذکر این نکته هم ضرور است که به خلاف نگرانی اصحاب مکتب فرانکفورت (آدورنو و هورکهایمر) جهانی شدن برای اهل بهاء جذب شدن در یک "فرهنگ یکسان و توده ای" نیست. دیانت بهائی درصدد "همگن سازی و توده ای کردن جامعه مدرن" نیست بلکه هدفش رشد دادن جامعه و شخصیت فرد انسان در تعادل و تعامل با هیئت اجتماع است.

حضرت بهاء الله مقصد ظهور خود را استخراج جواهر معانی از معادن انسانی قلمداد فرموده اند چنانکه در بیانات آن حضرت به نبیل زرنندی آمده است. این بیان مبارک که در *مائده آسمانی* (ج ۴، ص ۹۰) منقول است این مطلب را خوب تشریح می کند:

«تالله الحق، الیوم اگر ذره ای از جوهر در صد هزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابهر مستور، هر آینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از آن فصل نماید»

به عبارت دیگر هدف امر بهائی آن است که هر فرد را به کمال رشد و نمایی که شایسته آن است سوق دهد و هر چند مسئولیت اصلی در این مورد با پدر و مادر است ولی جامعه و تشکیلات محلی بهائی نیز باید در ایفای

چنین وظیفه خطیری پشتیبان و مددکار خانواده باشند. ■

یادداشت‌ها

۱- مجموعه مقالات کنفرانس هویت ملی و جهانی شدن زیر عنوان **هویت ملی و جهانی شدن**، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، ص ۸۹ به بعد.

۲- چون همبستگی‌ها و پیوستگی‌های اقتصادی در سطح منطقه‌ای، ضرورت کنترل نیروی اتم در قالب یک نظم بین‌المللی، لزوم همکاری برای حفظ و تأمین صلح در چارچوب سازمان ملل متحد.

۳- چه دیدنی بود فیلم عصر جدید چارلی چاپلین که در آن انسان (کارگر) آنقدر حرکات ماشین را شخصاً تکرار می‌کرد که بالاخره جزئی از ماشین یا دنباله آن می‌شد.

۴- نقل از کتاب **تاریخ فلسفه در قرن بیستم** از دولا کامپانی، ترجمه باقر پرهام، ۱۳۸۲، ص ۳۳۵.

۵- همان کتاب **تاریخ فلسفه**، صص ۳۳۶-۳۳۷.

۶- رک: **جهانی شدن، فرهنگ و سیاست**، دکتر علی اصغر کاظمی، چاپ ۱۳۸۰، ص ۱۴۶.

۷- «کانت انسان را موجودی می‌بیند که ذاتاً در بستر تعارض و تخاصم با انسان‌های دیگر برای رسیدن به منفعت و امنیت نیست از این روی گرد هم آمدن انسان‌ها را امکان‌پذیر می‌داند» رک: کتاب **هویت ملی و جهانی شدن**، ص ۱۰۵.

۸- در مورد «وحدت در کثرت» اخیراً مقاله ممتعی از خانم شراره ذبیحیان به نظر نگارنده رسید که در آن نصوص مبارکه به فراوانی مورد استناد قرار گرفته بود نامبرده چند مفهوم برای وحدت در کثرت قائل می‌شود از جمله: الف: وحدت در اصول و کثرت در فروع. ب: وحدت ارگانیک (مانند ارتباط اعضای بدن که در عین تنوع هماهنگ هستند). پ: حصول وحدتی متعالی‌تر از کثرت‌ها. ت: داد و ستد و تعامل کثرت‌ها برای تحقق وحدت نهایی. ث: حصول همگنی از طریق افزایش ناهمگنی. امید است که مقاله مذکور قریباً به وجهی انتشار پیدا کند.

۹- رک: مقاله: **جهانی شدن، هویت و بریکولاژ فرهنگی** از مسعود کوثری که ظاهراً مأخذ اصلی اش کتابی از داریوش شایگان بوده (در همان کتاب **هویت ملی و جهانی شدن**).

دنباله نگاهی به وقایع اخیر مصر از ص ۱۴

بنا بر این در این لحظه معلوم نیست که سرنوشت بهائیان عزیز و ستمدیده مصر پس از این همه اقدامات و کنش‌ها و واکنش‌ها چه خواهد شد. آنچه که مسلم است اینست که بنا به گفته سعدالدین ابراهیم، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه امریکایی قاهره «تصمیم نهائی درباره رأی تعلیق شده دادگاه اداری اسکندریه امروزه یکی از مهم‌ترین مسائلی است که در مصر مطرح است و دولت نشان خواهد داد که درباره آزادی عقیده و اندیشه چه راهی را در مصر انتخاب می‌کند»^{۱۷} ■

یادداشت‌ها

13- <http://bahai.org/persecution/egypt/may06update>.

14- <http://harakamasria.org/node/6089>

15- <http://www.eipr.org/en/>

16- <http://bahai-egypt.blogspot.com/2006/06/egypts-bahais-world-press-outcry-for.html>

۱۷- یکی از نمایندگان حزب حاکم مصر در جلسه ۴ مه پارلمان در موافقت با قید بهائی در کارت شناسایی نیز اظهار نظر مشابهی کرد و چنین گفت: «بهتر است که این افراد شناخته شوند تا ناشناس بمانند زیرا با این ترتیب نخواهند توانست در طبقات اجتماع رخنه کنند و عقاید افراطی و منحرف خود را شایع نمایند». این چنین نظرهای هراس‌انگیز مشابه و بازتاب قوانینی است که در سال ۱۹۳۵ در آلمان نازی برقرار گردید. در آلمان نازی نیز دولت بر روی کارت شناسایی یهودیان یک J بزرگ به رنگ قرمز مهر می‌کرد تا آنان را بتوان به آسانی از دیگران باز شناخت. حتی به نام یهودیانی که دارای نامی مشابه دیگران بودند یک نام وسط نیز که نشانه یهودی بودنشان بود به نام آنها اضافه می‌شد. این نام وسط برای مردان «اسرائیل» و برای زنان «سارا» بود. متأسفانه نماینده مذکور در ارائه رونوشتی کامل از قانون آلمان نازی به سخنان خود در پارلمان چنین ادامه داد: «بهائیان دارای نام‌هایی مشابه نام‌های ما هستند، بنا بر این نمی‌توان آنها را از نامشان باز شناخت. لذا ما باید دین آنها را در کارت شناسایشان وارد کنیم تا بدانیم آنها چه کسانی هستند. راه دیگر اینست که کلمه بهائی در کارت آنان نوشته شود اما نه در برابر دین تا بتوان بهائیان را شناخت اما نه به عنوان پیروان یک آئین».

مبارزه با جوانمردانه

کسروی و بهائیگری او (۷)

بهمن نیک‌اندیش

در بخش پنجم این مقاله (شماره ژوئیه ۲۰۰۶)، در جستجوی علل حملات و توهین‌های ناسزاآمیز کسروی به دیانت بهائی و مقدّسات آن، دو عامل را برشماردیم. یکی از آن دو «دنباله‌روی از سنت ملّیان بود که وی سال‌ها در لباس آنان می‌زیست و علی‌رغم انزجاری که از آن قوم داشت، در مورد آیین بهائی همان نفرت و کینه را از خود نشان داد» و دیگری، که آن را می‌توان دلیل اصلی دانست، «بی‌پایگی استدلال‌ها، و برآب بودن تهمت‌های ناجوانمردانه‌اش بود که وی را به ناسزاگویی وامی‌داشت».

چند روز پیش به محبّت دوستی ارجمند مقاله‌ای با عنوان *کسروی و تاریخ مشروطه او* به قلم آقای محمد علی موّحد به دستم رسید. دکتر موّحد از پژوهشگران ایران و دارای آثاری ارزشمند در رشته‌های حقوقی و تاریخی است. وی به قول خودش از نوجوانی با آثار کسروی آشنا بوده و تا سال ۱۳۲۰ شمسی بارها با او به گفتگو نشسته و تا پایان عمر کسروی مقالات او را می‌خوانده و فعالیت‌هایش را دنبال می‌نموده است.

دکتر موّحد در این مقاله در گفتگواز حالات و خصایل کسروی مطالبی می‌نویسد که چون او را محقّق بی‌نظر و دقیق می‌شناسیم به نقل آن می‌پردازیم تا ملاحظه شود که تنها به قاضی نرفته‌ایم. می‌نویسد: «... سخن وی [کسروی] چه در گفتار و چه در نوشتار، از ساختار مزاجی خشک و ناشکیبا و چیرگی جوی و ناسازگار رنگ می‌گرفت. شکل‌گیری و تفکر و رویکرد نگرش وی... مدیون سابقه درس و بحث در مدرسه طالبیه تبریز بود... روحیه جدلی در برخورد با آراء و عقایدی که بر سر راه خود می‌یافت، و جهت‌گیری انتقادی در هر چه که می‌شنید یا می‌خواند، چیزی بود که نطفه آن در خلال مباحثه‌های طلبگی مدرسه به زهدان طبیعت او راه یافت و از مزاج لجوج و تند و پرخاشگر و مبارز طلب او تغذیه کرد. با آنکه سرتاسر عمر وی در ستیزه با فقیهان گذشت فضای ذهنی و سلیقه علمی او- و بالجمله نگرش او در زندگی- همواره فضا و سلیقه و نگرشی فقیهانه بود»^۱.

با این سابقه ذهنی اینک به پاسخ چند اعتراض و ایراد کسروی به *لوح مبارک احمد*

می‌پردازیم که چندین صفحه از کتاب *بهایگری* او را پر کرده است. ایرادهای او یکی به غلط‌های دستوری در این اثر است و دیگر در بیاناتی که در آن آمده، که در این سلسله مقالات به یکایک آنها خواهیم پرداخت.

کسروی پس از تاختنی توهین‌آمیز به سبک آثار عربی حضرت باب و حضرت بهاء‌الله، و آماده نمودن خواننده برای پذیرفتن استدلال‌هایش به *لوح احمد* پرداخته و نخستین جمله آن *لوح مبارک* را اینگونه نقل و ترجمه کرده است: «هذا ورقة الفردوس تغن علی افنان سدره البقاء بالحن قدس ملیح». معنی آنکه: «این برگ بهشت است و آواز می‌خواند بروی شاخه‌های درخت گنار باز ماندن (بقاء) با آهنگ‌های نمک‌دار پاکی (قدس)».

پیش از آنکه غلط‌های دستوری که کسروی به خیال خود برشمارده و به این ترجمه عجیب رسیده بیاوریم ترجمه فارسی این جمله را نقل می‌کنیم تا خوانندگان با ذهن روشن‌تری موضوع را دنبال نمایند: «این کبوتر بهشتی است که بر شاخسارهای درخت جاودانگی (= بقاء) به آوازهای خوش قدسی می‌خواند»^۲

کسروی آنگاه می‌نویسد: «در این جمله غلط‌هایی هست که یکایک می‌شمارم: (۱) «تغن» اگر به معنی «آواز خواندن» است باید بگوید: «تغنی». (۲) بایستی به سر «قدس» الف و لام آورد و بگوید «القدس». (۳) «ملیح» اگر صفت «الحن» است بایستی بگوید: «الملیحه». در این واژه دو غلط رخ داده: یکی آنکه بجای معرفه، نکره آورده. دیگری آنکه بجای مذکر، مؤنث یاد کرده از آن سوی

خواندن برگ بروی شاخه‌ها چه معنی می‌دارد؟! آن بلبل است که بروی شاخه‌ها خواند نه برگ. از این گذشته سدر درخت گنار در عربستان و جایی بی‌آب پیدا شود و اینکه در *قرآن* نامش آمده بهر آنست که درخت دیگری در عربستان کمتر شناخته می‌بوده. در ایران که این همه درخت‌های گوناگون می‌باشد و کمتر کسی درخت گنار را دیده چه جای آن می‌بوده...؟» (*بهایگری*، ص ۵۶)

آنچه کسروی در این باب نگاشته از سوی دانشمندان بهائی مانند جنابان فاضل مازندرانی و اشراق خاوری پاسخ گفته شده است و ما آن پاسخ‌ها را اساس بحث خود قرار می‌دهیم. توضیح بیشتر را می‌توان در اصل آن کتاب‌ها یافت.^۳

کلمه ورقه در عربی، بسته به آنکه چگونه تلفظ شود، معانی گوناگون به خود می‌گیرد. اگر بخوانیم *وَرَقَه* (به فتح اول و ثانی) به معنی برگ درخت است. اگر بخوانیم *وَرَقَه* (به فتح اول و کسر ثانی) معنای درخت پر برگ دارد، و اگر به فتح اول و سکون ثانی آن را *وَرَقَه* بخوانیم آن نیز به معنای برگ است و آنان که با آثار دیگر حضرت بهاء‌الله آشنایند به آسانی در می‌یابند که منظور از برگ، برگ درخت فردوس است که در این لوح مبارک اشاره به شجره طوبی دارد، شجره‌ای که سدره المنتهی نام گرفته و *قرآن کریم* نیز به آن اشاره دارد.

بدین ترتیب این جمله اشاره به مظهر ظهور الهی حضرت بهاء‌الله دارد که آنطور که جناب اشراق خاوری آورده «آیات الهی از لسان مقدّسش به سمع مردم می‌رسد... و مردم

نغمات آلهیه را از شجره ظهور استماع می‌کنند چنانکه موسی (ع) ندای آلهی را از شجره مبارکه استماع فرمود». بدین ترتیب معنای این جمله: شنیدن نغمات آلهی از درخت مقدسی (سدره المنتهی) از زبان ورقای بهشتی و یا برگ قدسی آن درخت است. دربارهٔ تبدیل معنای ورقه (برگ) به ورقا (کبوتر) در زیر اشاره خواهیم کرد.

کسروی درکی از تعبیرات و اشارات ادبی عربی یا فارسی ندارد و با تعبیر عرفانی نیز بیگانه است. دلیل آن حملات شدیدی است که در کتاب‌هایش به شاعران و عارفان ایران نموده، آنان را بیکاره و مفتخوار، یاوه‌گو دانسته و دستور سوزاندن کتاب‌هایشان را داده است و ما در همین رشته مقالات نمونه‌هایش را برشمرده‌ایم. بر مبنای همین اصل است که او در دریافت معنای روشن و صریح این جمله، و دیگر جملات و معانی عرفانی لوح احمد به کج‌راهه رفته، و به سهو یا عمد به آن ترجمهٔ کج و معوج رسیده است. باید در نظر داشت که لوح احمد (صادره در ادرنه ۱۲۸۲ هـ. ق) یکی از نخستین آثار حضرت بهاء‌الله پس از اظهار امر علنی در ادرنه می‌باشد که در آن وضع بحرانی مژده ظهور خود را با الفاظی چنین زیبا و با کلامی ادیبانه در کمال ظرافت به دریافت کنندهٔ این لوح ملاً احمد یزدی که آن زمان در بغداد بود اعلام می‌فرمایند.

کسروی در دنبالهٔ ایرادات خود می‌نویسد: «آن بلبل است که بر روی شاخه خواند نه برگ»، و با آن همه تحصیلات فقهی و قرآنی به یاد نمی‌آورد که حضرت موسی آنطور که در

قرآن آمده ندای آلهی را از درخت شنید و اگر حضرت بهاء‌الله به خواندن برگ اشاره می‌فرمایند منظور اعلام ظهور امری جدید و بدیع از شجر آلهی (افنان) است نه آنکه برگ درخت آواز بخواند. دکتر نادر سعیدی می‌نویسد: «حضرت بهاء‌الله در اینجا از ادراک قلب و منظر ظهور آلهی صحبت می‌دارند که در آن منظر همه چیز به وحدت می‌رسد حتی دو عنصر متضاد مثل درخت و آتش (به یاد بیاوریم اعلام وحی به حضرت موسی را از خلال شعلهٔ درخت). در چنین مرحله‌ای برگ، کبوتر، درخت، زمین، هوا، و عصاره‌ای که در درخت جریان دارد همه و همه از لحاظ نمادین (سمبولیک) به وحدت و یگانگی می‌رسند. ورقه با آنکه معنی برگ دارد به خاطر شباهت لفظی به ورقا (کبوتر) همان معنی را می‌گیرد و با آن تشبیه می‌گردد. این واژه هر دو معنی را در بر می‌گیرد، بدون آنکه هیچکدام از معانی و مفاهیم ظاهری آن معانی را دارا باشد. بلکه حاکی از وحدتی جامع و فراگیر از تمام حقایق الهی و انسانی است که همان‌گونه که در دنبالهٔ این جمله آمده، با یک صدا: «پاکدلان را به قرار گرفتن در جوار پروردگار و یکتاپرستان را به درگاه قرب خداوند مژده می‌بخشد».^۴ (از ترجمهٔ فارسی لوح احمد نک به پاورقی ۲).

این نکته نیز شایان توجه است که حضرت بهاء‌الله در مقامات بسیار از خود به «ورقاء آلهی» و امثاله تعبیر فرموده‌اند.

کسروی می‌نویسد سدر یا درخت گنار در عربستان می‌روید. غافل از آنکه در اینجا مراد از سدره (سدره البقا) اشاره به درختی است به نام

سدره المنتهی که بر اساس باورهای اسلامی در بالاترین مرحله خلقت یعنی آسمان هفتم روییده و حضرت محمد در شب معراج خود از آن گذشت و به حضور باری تعالی بار یافت. و این اشاره ظریف حکایت از ریشه و حقیقت الهی این ظهور دارد. بر این درخت فرخنده و رقاء الهی نغمه می‌سراید و مزده پدید آمدن آیینی نو می‌دهد.

ایراد دیگر کسروی در اینکه بجای "تغن" باید "تغنی" باشد نیز بیجاست. مرحوم اشراق خاوری می‌نویسد: «در لغت عرب برای آواز هر موجودی لغتی خاص هست و چون کبوتر در هنگام آواز غنه دارد یعنی آوازش از بینی است لهذا گفته‌اند غن و تغن، و چون در آغاز لوح مبارک ذکر "ورقه" شده که [بخاطر شباهت لفظی] به معنی کبوتر گرفته شده است، بنا بر این لغت خاص [نغمه سرایی] او را که در لغت عرب مصطلح است ذکر فرمودند و این خود از لوازم فصاحت کلام است... به این معنی که برگ را تشبیه به ورقا فرموده و بعد لازمه و رقاء را که آواز است برای برگ ذکر فرموده که باز این نیز از آثار فصاحت کلام است که در فن بیان و معانی درباره بلاغت و فصاحت تدوین شده است». (ص ۶۷). اعتراض دیگر کسروی به اینست که اگر کلمه ملیح صفت الحان باشد از آنجا که الحان جمع است صفت آن باید مؤنث بیاید یعنی ملیحه. هم چنین به جای ملیحه باید گفت الملیحه. دکتر نادر سعیدی آوردن ال را بر سر ملیحه ضروری نمی‌داند و آن را در صورت کنونی درست می‌شمارد. در مورد تبدیل ملیح به ملیحه می‌نویسد: «اعراب

قاعده‌ای در دستور زبان دارند که به آن فواصل گویند. در متن لوح مبارک احمد بیشتر جملات با کلمه‌ای ختم می‌شود که "ی (یا)" حرف ماقبل آخر آن کلمه است مثل ملیح، منیع، کریم، فرید و امثال آن که خواندن لوح را موزون و یک دست می‌کند. با آنکه از لحاظ دستوری کلمه ملیح باید ملیحه باشد اما در چنین مواردی دستور زبان عربی اجازه می‌دهد که برای حفظ هماهنگی کلام یک حرف از کلمه حذف شود و این درست همانست که در مورد کلمه ملیح پیش آمده است».

کسروی هم چنین کلمه "ملیح" را به سخره "نمکدار" ترجمه نموده حال آنکه تمام واژه‌نامه‌های فارسی "ملیح" را "شیرین و خوش آیند" نیز ترجمه کرده‌اند و مرحوم دهخدا آن را با فصیح و گویا نیز برابر دانسته است.

در شماره آینده به دنباله اعتراضات کسروی به این لوح خواهیم پرداخت. ■

یادداشت‌ها

- ۱- ویژه نامه نگاه نوبه مناسبت یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطیت ایران، چاپ طهران، مرداد ۱۳۸۵، ص ۵۵.
- ۲- آموزه‌های نظم نوین جهانی بهائی، به کوشش موهبت سبحانی، چاپ اول، ۱۶۰ بدیع، ۱۳۸۲ شمسی، ۲۰۰۳ میلادی، ص ۲۰۹.
- ۳- فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۰۳ به بعد؛ عبدالحمید اشراق خاوری، اقامح الفلاح، ج ۱، ص ۶۶ به بعد.
- ۴- از نامه دکتر نادر سعیدی به نگارنده با سپاس فراوان از ایشان.
- ۵- از لغت نامه دهخدا: ملیح الکلام، فصیح و زیان آور. ملیح المحاوره، خوش بیان، شیرین سخن. ملیح صورت، خوب صورت، زیبا، جمیل.

اخلاق برای یک جامعهٔ جهانی^۱

نوشتهٔ دکتر ادو شفر
ترجمهٔ حوریوش رحمانی

مقدمه

رسیده است.

ما در زمان حاضر در یک دگرگونی جهانی زندگی می‌کنیم. آنچه که زمانی ثابت و پایدار به نظر می‌رسید اکنون در چنگ طوفانی از تغییر دچار دگرگونی شده است. همانگونه که حضرت بهاءالله پیشگویی فرموده‌اند، توازن عالم بهم خورده و نظم کنونی جهان که به نحو اسفباری ناقص و نارسا است برچیده می‌شود.^۲ در پاسخ این سؤال که سبب هرج و مرج و تحولات روزافزون جهان و اغتشاش و مشکلات موجود چیست می‌توان گفت: سقوط نظم حاکم بر جهان، تغییرات بنیادی در جهت یک نظم جدید با کیفیتی از پیچیدگی بیشتر و تشکیلاتی سازمان یافته‌تر، هم چنین فروریختگی جامعهٔ کنونی جهان و شکل‌گیری آن به صورت اتحادی جهانی به طوری که همهٔ ملل جهان را در چهارچوب یک "نظم جدید جهانی"^۳ در برگیرد. لازمهٔ این همه تحول هرج

در این مقاله، فرآیندی که ابعادش یادآور پیشگویی‌های کتب مقدسه است، یعنی سقوط موازین اخلاقی، فروپاشیدگی نظام ارزش‌ها در طی چندین دههٔ اخیر و بطور کلی فقدان آرمان و جهت‌یابی اخلاقی مورد بررسی قرار می‌گیرد. ما اکنون با پی‌آمدهای این تحولات بسر می‌بریم. این رویدادها دقیقاً زمانی واقع می‌شود که جامعهٔ جهانی نیازمند اخلاقی جهانی، معیار و موازینی عمومی برای ارزش‌ها، آرمان‌ها و اهداف می‌باشد. این نیاز در اعلامیهٔ بسوی اخلاقی جهانی که از طرف پارلمان جهانی ادیان در شیکاگو، در سال ۱۹۹۳ صادر شده منعکس گردیده است که موازینی اخلاقی در سطحی حداقل را که بر ارزش‌های مشترک همهٔ ادیان متکی می‌باشد معرفی می‌نماید. ولی در حقیقت با ظهور حضرت بهاءالله و نزول کتاب اقدس، ارزش‌های تازه و موازین اخلاقی جدیدی برای یک جامعهٔ جهانی به ظهور

و مرجی است که در جهان به وجود آمده است. بسیاری از مردم احساس می‌کنند که موجودیتشان مورد تهدید قرار گرفته است و جمعی دیگر در این وقایع، ظهور پیشگویی‌های هراس‌انگیز کتب مقدسه را در مورد آخر زمان می‌بینند.

در این فرآیند تغییر، بی‌شک هیچ تحولی به اندازه تغییراتی که در دیدگاه‌ها و نظریات اخلاقی در طی چند دهه اخیر به وقوع پیوسته آنچنان اثر عمیق و بنیادی بر جامعه نگذاشته است. دیگر هیچگونه پاسخ واضح و قابل اعتمادی برای پرسش‌هایی از این قبیل نمی‌توان یافت: انسان چیست؟ حیات انسانی چه هدفی دارد؟ انسان بر اساس چه موازینی باید زندگی کند؟ خیر و شر کدام است؟ چه رفتاری جایز و کدام عمل ممنوع است؟ در واقع هیچ‌گونه رهنمود اخلاقی و یا موازینی که بتوان بر آن متکی بود وجود ندارد. در طی چند دهه، با سرعتی اعجاب‌انگیز طرز فکر مردم تغییر کرده است. با توجه به نتایج دراز مدت این تحول، می‌توان آن را یک انقلاب فرهنگی توصیف نمود. باورها و ارزش‌هایی که توسط ادیان تأسیس شده و نسل به نسل منتقل شده بود و تقریباً برای دو هزار سال ارزش مطلق داشت و حتی فلاسفه عقلی مکتب روشنگرایی قرن هیجدهم به عنوان ارزش‌های عقلانی آنها را تصدیق کرده بودند، در طی چند دهه به کلی به طاق نسیان افکنده شد. این باورهای اخلاقی پس از آنکه پایگاه معنوی خود را از دست داد، زیر سؤال برده شد و مورد انتقاد قرار گرفت و بزودی در حمام اسید عقل‌گرایی یک

بعدی، یعنی آن طرز تفکری که به هیچ چیز بجز آنچه که مبتنی بر دلایل تجربی باشد وقعی نمی‌گذارد، حل گردید. این فرآیند تجزیه و فروریزی نظام ارزش‌ها و پی‌آمدهای آن را، نویسنده در کتاب *قلمرو فنا ناپذیر: آئین بهائی و آینده بشریت*^۴ توصیف نموده است. نتیجه نهایی آن یک نوع خلأ معنوی است که بنحو فزاینده‌ای آشکار می‌گردد و نیز فقدان جهت‌یابی اخلاقی است که جامعه را از درون مورد تهدید قرار می‌دهد.

حادثه‌ترین مشکلات جامعه بشری از قبیل: بحران محیط زیست، انفجار جمعیت، بی‌عدالتی اجتماعی نظام کنونی اقتصادی جهان (و پی‌آمدهای آن که درگیری شمال و جنوب است)، ظلم و ستم و استبداد، جنگ‌های داخلی، و بالاتر از همه شیوع خشونت غیر منطقی در هر گوشه‌ای از جهان، همه و همه مشکلاتی است که بقا و هستی بشریت را به خطر انداخته است و آنها را نمی‌توان جز بر اساس یک دیدگاه جهانی حل نمود. ولی در عین حال که ملت‌ها در صدد ایجاد یک نظام جهانی‌اند که بتواند بنحو یک پارچه عمل نماید، زیرا جامعه کنونی به سرعت در حال از هم پاشیدگی و از دست دادن ساختار خود می‌باشد. علائق و بستگی‌هایی که موجب انسجام جامعه بود بطور دائم در حال سست شدن است. همزیستی با دیگران بنحو فزاینده‌ای مشکل‌تر می‌گردد و میزان درگیری‌ها بیش از همیشه در حال افزایش است.

شاید آنچه آشکارتر از هر چیز می‌تواند

اضمحلال اخلاق سنتی و بیماری جامعه ما را نشان دهد بعد جدیدی از شرارت است که با آن روبرو هستیم، یعنی بی‌رحمی و شقاوت بشری بر اثر افزایش خشونت. گوردون راترای تیلور Gordon Rattray Taylor در دهه ۱۹۷۰ در کتاب خود تحت عنوان چگونه می‌توان از آینده اجتناب نمود این فرآیند را چنین توصیف می‌نماید: «همانگونه که بالا بودن درجه حرارت بدن نشانه آنست که بدن سالم نیست، بهمین نحو وجود خشونت در جامعه نشانه بیماری جامعه است».^۵ این پدیده که جامعه بشری با آن روبروست، یعنی توسل به خشونت برای حل و فصل اختلافات به سرعت در حال افزایش و گسترش می‌باشد. البته خشونت خود به قدمت جامعه بشری است، ولی تأثیر آن در یک جامعه با تکنولوژی پیشرفته و بازتاب آن در رسانه‌های جمعی و حضورش در زندگی روزمره پدیده‌ای کاملاً جدید است. فردریک هاکر Fredridrich Hacker در کتاب معروفش درباره خشونت، کیفیت و وسعت این خشونت را تا جایی که قسمتی از زندگی روزمره ما شده است چنین توصیف می‌نماید:

«وحشتناکترین بُعد شقاوت و خشونت امروزی این نیست که خشونت فردی و جمعی به نحو مکرر اتفاق می‌افتد... بلکه اینست که این خشونت و شقاوت بیش از پیش معمولی و عادی می‌شود. خشونت یک رویداد عادی و طبیعی روزمره یا یک مسئله پیش پا افتاده شده است... ما آنچنان بی‌احساس شده‌ایم که گویی تنها افزایش قابل ملاحظه‌ای در ابعاد خشونت و یا اعمالی فوق العاده شقاوت‌آمیز و دردآور

لازم است تا ما را از این بی‌تفاوتی یکنواخت که مسلماً از حس درماندگی ما ناشی می‌گردد بیرون آورد».^۶

هر جامعه‌ای به نحوی روزافزون هم‌بستگی و پیوند خود را از دست خواهد داد و به سوی سقوط و نابودی پیش خواهد رفت اگر در آن جامعه هیچ ارزش نهائی و هیچگونه تعهد مطلق وجود نداشته باشد. اگر اعضای آن جامعه فاقد حس مسئولیت اجتماعی باشند (یعنی آن ارزش‌ها و مسئولیت‌هایی که در روم باستان سیویتاس civitas نامیده می‌شد و موجب شکوفایی تمدن روم گردید) آن جامعه رو به فنا خواهد رفت. به عبارت دیگر آنطور که دانیل بل Daniel Bell نگاهشته جامعه‌ای که «آن تمایل و آمادگی فوری برای اطاعت از قانون و احترام به حقوق دیگران و مقدم شمردن منافع عمومی بر منافع شخصی»^۷ را نداشته باشد، جامعه‌ای که اعضای آن از فداکاری و گذشت‌عاری باشند، جامعه‌ای که در آن هرکس در پی اثبات حق خود و به دنبال منافع خویش باشد، جامعه‌ای که در آن بالاترین هدف زندگی، بنا به گفته بودلر، رؤیای زیستن در «تجمل، خوشی و لذت»^۸ باشد و جامعه‌ای که بر پایه خودپرستی و خودخواهی بنا شده باشد، چنین جامعه‌ای محکوم به نیستی است.

بحران فرهنگی غرب که توسط فلاسفه‌ای مانند کرکگارد Kirkegaard (عکس صفحه بعد)، نیچه Nietzsche، و اسپینگلر Spengler مطرح و مورد تجزیه و تحلیل گرفته اکنون تبدیل به بحران جهانی تمدن بشری شده که بقای نوع بشر را به مخاطره افکنده است. حال باید

پرسید که علت این فرآیند چیست و ما را به چه سوی رهنمون می‌باشد؟



بود.

اما برای مدت ۳۰۰ سال است که پایگاه این ارزش‌ها یعنی مسیحیت در حال عقب نشینی می‌باشد. این دین دیگر به عنوان مرکز توجه و میزان ملاک زندگی بشمار نمی‌رود، بلکه به حاشیه گرائیده است. بی‌اعتقادی به خدا یک

جنبش سیاسی شده است. برای مدت هفتاد سال در کشورهای سوسیالیست، نوعی تبلیغات مبارزه‌گر ضد خدایی جزء اصول سیاست مملکت بود. در این کشورها دین به صورت یک جنبش زیرزمینی باقی ماند و در نتیجه چندین نسل بدون هیچگونه آموزش مذهبی رشد نمودند. ولی در دموکراسی‌های لیبرال نیز سنن دینی رو به خاموشی می‌رود. علائم زوال مسیحیت را در خروج آشکار پیروان از زیر سایه کلیسا می‌توان ملاحظه نمود. در آلمان هر سال حدود چند صد هزار کاتولیک و پروتستان از عضویت کلیسا استعفاء می‌دهند^۱ امروزه اغلب پدر و مادرها دیگر یک نوع آگاهی دینی به فرزندان خود منتقل نمی‌کنند و دین دیگر در خانواده‌ها مورد بحث نیست. رهبران کلیسا به وضوح پذیرفته‌اند که اروپا دیگر یک قاره مسیحی نیست.^۱

بازتاب این بحران را بخصوص در روی برتافتن جوانان از مسیحیت سازمان یافته می‌توان ملاحظه نمود که به ماده‌گرایی و خودبینی روی آورده‌اند. تحقیقی که زیر نظر کلیسای پروتستان توسط هاینر بارتر Heiner

۲
در زمانی قبل از تاریخ مدون، بشر از مرز غرائز خود فرار کرد. او دیگر اسیر طبیعت نبود، بلکه آزادی پیدا کرده

بود و می‌بایستی آگاهانه تمایلات خود را کنترل نماید. این یک تلاش منحصرأ بشری است، چه که حیوانات عمل نمی‌کنند، بلکه عکس العمل نشان می‌دهند.

عظمت و وقار انسان در آزادی اوست. اما این آزادی دقیقاً همان چیزی است که او را در خطر قرار می‌دهد. با بدست آوردن آزادی، بشر امنیتی را که غریزه حیوانی برای او فراهم می‌آورد از دست داد. از آن زمان به بعد، بشر مجبور شد که تابع ارزش‌ها باشد. همه جوامع بشری دارای نظامی از ارزش‌های عموماً پذیرفته شده‌ای هستند که برای فرد و جامعه، هدف، وسیله و جهت تعیین می‌نماید. تاریخ نشان می‌دهد که نظام‌های ارزشی بزرگ جهان ریشه در ادیان بزرگ تاریخی و تمدن‌های برخاسته از آنها دارند. تمدن غرب اکثراً یک تمدن اصیل مسیحی است، گرچه تمدن یهود، فرهنگ باستان یونانی- رومی و بعداً تمدن اسلامی نیز بر آن تأثیر مهمی گذاشته است. ارزش‌ها و موازینی که مردم پیروی می‌کردند جزء لا ینفکی از ایمان آنها را تشکیل می‌داد و نیز بزرگترین انگیزه آنان جهت گرایش بسوی رفتار اخلاقی

Barz، استاد دانشگاه هایدلبرگ به عمل آمده نشان می‌دهد که نسل جوان هرگونه اصولی را رد می‌کند و به همه سنت‌هایی که از پدر و مادرشان دریافت می‌دارند و هر نهاد سنتی سوء ظن دارد. آنها دین را در وهله اول یک نوع "ابزار قدرت" یا نهادی شبیه حزب، حکومت یا اداره مالیات می‌دانند. بر طبق نظر "بارتز"، تصویر مسیح و نمادهای مسیحیت هیچگونه ارتباطی در ذهن آنها ایجاد نمی‌کند، اغلب هیچگونه شناختی از تعالیم مسیحیت ندارند و اصولاً نسبت به مفهوم گناه بی‌اطلاعتند یا آن را به عنوان یک مفهوم منسوخه رد می‌کنند.^{۱۱}

بحران مسیحیت و همراه آن بحران اخلاقی برای مدت زمانی طولانی وجود داشته است. این بحران حد اقل از زمان روشنگرایی اروپا یعنی انقلاب فکری کپرنیکی (Copernic) در قرن هفدهم

آغاز گردید و غرب را شکل داد. این طرز فکر جدید بر اساس اعتقاد به قدرت عقل و تعهد و با اطمینان مطلق به دانش عقلانی بود: «ایمان به مفاهیم و مراجع کهن که برای زمانی طولانی معتبر و خالی از شک و شبهه بود جای خود را به روحیه انتقادگر داد. منطق عقلانی بر افکار غلبه یافت و به عنوان تنها مرجع منحصر به فرد شناخته شد.»^{۱۲} روحیه تجدید که روش شک را ارائه می‌داد تغییری بنیادی در جهان ایجاد نمود. برای انسان در چارچوب استقلال و بلوغ

تازه یافته‌اش، غایت آمال آن بود که از بند تعصب و عقاید متحجرها گردد و در عین حال در قبال انضباط در روش و واقع بینی مطلق، خود را متعهد بداند. این طرز تفکر جدید شالوده تمدن علمی-صنعتی ما را بنیان نهاد. در زمینه قانون گذاری، پیروزی عظیم بر توحش را بشریت مدیون این طرز تفکر است، یعنی پیشرفت اصول مساوات در مقابل قانون و نظریه تفکیک قوا، پیشرفت موفقیت آمیز دموکراسی، الغای شکنجه و انسانی کردن قانون مجازات و بطور کلی وجود حکومت جدید قانونی، حکومتی که قدرت حاکمیت را محدود به قانون می‌سازد و شهروندان را از خودکامگی حکومتی حفظ می‌کند.



اما روحیه تجدیدگرایی مسبب بحران بزرگ ایمان و به دنبال آن بحران اخلاقی می‌باشد. شک و شبهه بر ظهور مسیحیت سایه افکنده و

دین امری غیر لازم و حتی مضّر تشخیص داده شده است، یا به قول برتولت برشت (عکس بالا) Bertolt Brecht در درام گالیلو گالیلی Galileo Galilei: «ایمان برای هزاران سال غالب بود، ولی اکنون شک جای آن را گرفته... حقایقی که سال‌ها معتبر بود مورد شک و شبهه واقع می‌شود و آنچه که همیشه مسلم پنداشته می‌شد حال زیر سؤال برده می‌شود».^{۱۳}

یکی از عقاید جزمی اصلی فلسفه روشنگرایی اینست که دین محکوم به انقراض

Gleanings from the Writings of Bahá'u'lláh (Willmette: Bahá'í Publishing Trust, 1978) 4:2, 143:3.

۳- کتاب *مستطاب اقدس*، آیه ۱۸۱.

۴- ادو شفر *Bahá'í The Imperishable Dominion: Faith and the Future of Mankind* انتشارات جورج رنالد، آکسفورد، ۱۹۸۳، ص ۳۳ به بعد.

۵- گوردون راترای تیلور، *How to Avoid the Future*، انتشارات Secker & Warburg، لندن، ۱۹۷۵، ص ۳۱.

۶- فردریک هاگر *Aggression*. (Reinbek: Rowohlt، 1975)، ص ۳۱.

۷- دانیل بل، *The Cultural Contradictions of Capitalism*، انتشارات Heinemann، (London, 1975) 245.

۸- شارل بودلر، *گلپهای جهنمی*، از شعر *L'invitation au voyage*، نشر گالیمار، پاریس، ۱۹۷۲.

۹- در بین سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۳، بیش از ۵۰۰۰۰ نفر در آلمان کلیسا را ترک گفتند.

۱۰- برای اطلاع بیشتر به فصل دوم کتاب *قلمرو فناپذیر* نوشته اودو شفر مراجعه شود.

۱۱- هاینر بارتر

Postmoderne Religion am Biespiel der jungen Generation in der alten Bundesländern. (Oplanden 1992) vol.2, 137, 172, 251, 261.

۱۲- تئودور گرین *The Historical Context and Religious Significance of Kant's Religion* (New York: Harper & Row, 1960) ix.

محتوای تاریخی و اهمیت دینی مذهب کانت، چاپ نیویورک.

۱۳- برتولت برشت، *اوپرای سه پنی*

The Three Penny Opera, From the Modern Repertoire, ed. Eric Bentley, Series two (Bloomington: Indiana University Press, 1949) scene 1.

۱۴- در مورد رستگاری سکولار (بدون ایمان مذهبی) نگاه کنید به اودو شفر *قلمرو فناپذیر*، *Imperishable...*، ص ۱۰.

است. فرمول نیچه که "خدا مرده است" به صورت شعار قرن درآمده است. امروزه هدف و آرمان مردم جامعه سکولار یا جامعه‌ای که دین در آن ممنوع اعلام شده است و وجود انسان بالغ خودمختار یعنی فرد آزاد شده از سنت‌های گذشته و مطلقاً متکی به خود است.

ایمان به عقل و خرد و پیشرفت انسان، ایمان به تکامل تاریخ و علم و تکنولوژی جای ایمان به خدا را گرفته است. مدینه فاضله یا بهشت ساخته دست بشر جایگزین وعده‌های دینی شده است.

ایمان بشر به اینکه می‌تواند با تجزیه و تحلیل‌های عقلانی و عملیات سیاسی جهانی بهتر "ملکوت موعود" را ایجاد نماید بر اعتقاد دیرین رستگاری برتری گرفته است.^{۱۴} به این ترتیب جهان عقلانی و صنعتی شده به خاطر سودمندی خود مطلوب جلوه می‌کند. آنچه باقی می‌ماند خلأ وسیعی است که انسان را از اصل ماوراء الطبیعه روحانی خود جدا نموده او را از نظر معنوی تهی دست و صرفاً مشغول به امور دنیوی یعنی کشف، اختراع، پیشرفت، موفقیت، تولید و مصرف رها می‌سازد. ■

دنباله در شماره بعد

یادداشت‌ها

۱- عنوان اصلی مقاله: *Ethics for a global society*. نقل از مجله:

Bahá'í Studies, Review, vol.4, nr.1, 1994.

۲- حضرت بهاء الله، کتاب *اقدس*، آیه ۱۸۱. همچنین نک:

Tablets of Bahá'u'lláh revealed after the Kitáb-i-Aqdas (Haifa: Bahá'í World Centre, 1978), 11:26;

اودو شفر، دانشور بزرگ بهائی

دکتر سینا فاضل
ترجمه عرفان ثابتی

احتمالی نسبت به دیدگاه‌های خود را بر می‌شمارد و به یک یک آنها می‌پردازد. این رویکرد وجهه مشخصه مقالات ایشان در راست را کز انگاشته‌اند (انتشارات جورج رونالد، ۲۰۰۰) نیز هست.

دومین جنبه بارز خدمات بهائی ایشان عبارت است از: تربیت دانشوران جوان تر بهائی. سال‌هاست که تشویق و ترغیب نسل جدیدی از دانشوران بهائی، توجه برخی از بهائیان و مؤسسات بهائی از جمله انجمن مطالعات بهائی Association for Bahá'í Studies را به خود مشغول کرده است. تجربه شخصی من چه از زمانی که مورد چنین تشویق و راهنمایی بودم و چه زمانی که کوشش کردم خود به این کار برخیزم نشان داد که تعلیم و تربیت وقتی بهترین نتیجه را در پی دارد که بخشی از یک رابطه مستمر با یک شخص باشد و این موضوع طی قرون و اعصار متمادی در زندگی حرفه‌ای و دانشگاهی به اثبات رسیده است. در دهه اخیر، گروه قابل توجهی از احبای جوان در آلمان سرگرم تحقیق و نگارش درباره تاریخ و الهیات بهائی بوده‌اند و تقریباً همیشه از اودو شفر به عنوان منبع گرانبهایی از مشاوره و تشویق

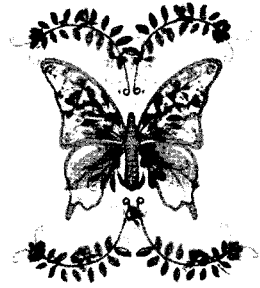
طی بیش از نیم قرن، اودو شفر آثار منحصر بفردی در زمینه مطالعات بهائی به رشته تحریر درآورده است. مجموعه آثار ایشان مستغنی از تعریف است. جدایت دائمی آنها را می‌توان از ترجمه کتاب‌ها و مقالات گوناگون ایشان به زبان‌های مختلف دریافت. هدف من نه مرور آثار اودو شفر، کاری که در حوصله این مقاله نمی‌گنجد، بلکه تأکید بر برخی از جنبه‌های برجسته خدمات ایشان در مقام یک دانشور بهائی است.

اولین ویژگی عبارت است از دقت و انسجام روش شناختی آثار ایشان به عنوان یک حقوقدان. دکتر شفر به طرزی دقیق و روشمند به مسائل می‌پردازد، نه فقط منابع و مآخذ گسترده‌ای را در تأیید استدلال‌های خود به کار می‌گیرد، بلکه در نفس هر اثر به استدلال‌های مخالف نیز پاسخ می‌دهد. همین رویکرد است که به آثار ایشان وضوح و دقت خاصی می‌بخشد. برای مثال می‌توان به مقاله بسیار بحث انگیز ایشان در باب معنای "مصون از خطا بودن" مندرج در کتاب *Reason and Revelation* عقل و وحی (انتشارات کلمات، سال ۲۰۰۲) اشاره کرد که در آن اعتراضات

به مناسبت ۱۲ نوامبر روز فرخندهٔ ولادت حضرت بهاءالله

همکار پیام بهائی

سپتامبر ۲۰۰۶



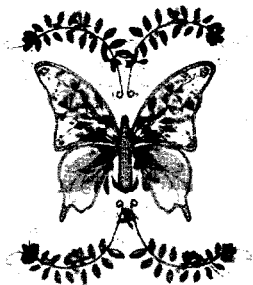
ای مظهر جمال خدا

مرغان کوه و دشت صلاى تومى زنند
فرياد شوق بهرلقای تومى زنند
لبخند دلنشین به هوای تومى زنند
دست رجا به ذیل عطای تومى زنند
حرف از کمال جود و سخای تومى زنند
لاف از نشانه‌های صفای تومى زنند
سر را به سنگ بهر ولای^۱ تومى زنند
گویی که نغمه‌ها به نوای تومى زنند
انجم چراغ شعله برای تومى زنند^۲
بانگ دعا به حمد و ثنای تومى زنند
پیمان‌ها به مهر و وفای تومى زنند
آینده را رقم به "بهای"^۴ تومى زنند

گل‌های باغ بوسه به پای تومى زنند
ای مظهر جمال خدا جمله کائنات
سریسته غنچه‌های بهاری به بامداد
وان شاخه‌های سر به فلک بر فراشته
نورسته سبزه‌های چمن با نسیم صبح
وان چشمه‌های روشن و شفاف چون بلور
امواج بحر چون تن پر اضطراب من
افواج باد در گذر از پرده‌های برگ
خورشید، تار نور به گرد تومى تند
در مسجد و کنشت^۳ و کلیسا و بتکده
کز ویان به بارگه عز کبریا
دور سیاه ذلت انسان به سر رسید

یادداشت‌ها

- ۱- دوستی و محبت.
- ۲- چراغ زدن در اصطلاح عام علامت دادن برای جلب توجه است.
- ۳- کنشت در معنای کنیسه معبد یهودیان.
- ۴- یکی از معانی بهاء روشنایی است.





چیست کودک؟

آن که مهرش ساحت دلها گرفت
غنچه‌ای از شاخهٔ باغ گزین
طائری پرچیده از صحرای غیب
نکته‌ای از داستان سرمدی
قطره‌ای از قطره‌های نهر عشق
حاصل نورستهٔ کشت امید
یک تبسم از لب پویندگی
رمز آزادی به قید تن اسیر
لمعه‌ای فجر بزرگی را نوید
طرفه معجونی هم از اضدادها
یا سر آغاز بلا و ابتلاء
روح قدسی چون ز مادون پرکشد
مغز کوچک حاوی راز جهان
هیچ صنعتگر چنین صنعی نکرد
لیک فردا خلق را فریاد رس
لیک فردا پهلوانی شیرگیر
یادگاری از سماوات علاست
جلوه‌گاه جمله اسماء و صفات
هیچ رازی بیش از این پیچیده نیست

چیست کودک این معمّای شگفت
برگی از اوراق فردوس برین
چشمه‌ای جوشیده از دریای غیب
نغمه‌ای از بوستان ایزدی
پرتوی از آفتاب شهر عشق
بامداد دلکش یومی جدید
یک ترنم بر زبان زندگی
عالمی بنهفته در جسمی صغیر
ذره‌ای خورشیدها در روی پدید
مجمع ادواق و استعدادها
مژدهٔ یک هستی پراعتلاء
نورگیتی چون به گردون سرکشد
شعله‌ای در پشت خاکستر نهان
جز خدا هرگز که آورد این شگرد
گرچه اکنون رنجه از بال مگس
گرچه اکنون حاجتش یک قطره شیر
معجزی از معجزات کبریاست
اوست تاج فخر بفرق حیات
راستی را رمز سرپوشیده‌ایست



و ترغیب یاد می‌کنند. دستیابی‌های دکتر شفر در این زمینه تا آنجا که من می‌دانم در اروپا بی‌مانند بوده است. بیت العدل اعظم در سال ۱۹۸۱ بر اهمیت "تشویق دانشوران جوان" تأکید فرمودند، موضوعی که همواره باید به آن توجه کرد:

«در زمینه تحقیقات بهائی... هیأت‌های مشاورین قاره‌ای می‌توانند از طریق تشویق دانشوران جوان و ترویج روحیه مدارا در برابر آرای دیگران در جامعه بهائی خدمات ارزشمندی ارائه کنند» (نقل از نامه مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۸۱، مرقومه بیت العدل اعظم خطاب به دارالتبلیغ بین‌المللی)

سومین جنبه بارز زندگی دکتر شفر عبارت است از نقش ایشان در ترویج روحیه مدارا در جامعه بهائی است- که در نقل قول قبلی از نامه بیت العدل اعظم بر آن تأکید شده است. او در پیشبرد و دنبال نمودن پژوهش‌های علمی هدفمند، مصمم، پا برجا و دارای شخصیتی استوار بوده، آن هم در روبرویی با مسائل و موقعیت‌هایی که می‌توانست هر فرد دیگری را بی‌انگیزه و بی‌روحیه سازد.

دکتر شفر بیش از هر چیز دل مشغول سه امر بوده، و به نظر من، با طرح این نگرانی‌ها به تقلیل مشکلات حاصل از برخورد برخی از بهائیان با حاصل تحقیقات پژوهشگران بهائی کمک نموده است. او در مقاله معضلات موجود در زمینه مطالعات بهائی *Challenges to Bahá'í Studies (Bahá'í Studies Review, vol. 2, no.1, 1992)*^۱ در مورد خطرات ناشی از

نخوت و غرور، صرف‌نظر از آنکه از سوی روشنفکران باشد و یا از جانب «آنان که فقط به روحانیت اتکاء دارند و تفکر عقلانی را بی‌نتیجه، غیرروحانی و مخالف با روح امر بهائی می‌پندارند» هشدار داده و در مورد گروه اخیر می‌نویسد: «معلوم نیست چگونه این نگرش تا این حد در [بخشی از] جوامع بهائی نیرومند شده، آن هم در حالی که حضرت بهاء‌الله خرد را "عطیه کبری، نعمت عظمی، دانا و معلم اول در دبستان وجود، راهنما و دارای رتبه علیا" می‌خوانند... (کلمات فردوسی، فردوس پنجم).^۲

از دیگر مسائلی که مورد توجه دکتر شفر قرار گرفته اهمیت کاری است که کمیته‌های تصویب تألیفات در قضاوتی معتدل و در خورد بر عهده دارند. گرچه این وضعیت از زمان طرح این مطلب توسط دکتر شفر در حال بهبودی است، ولی اظهار نظرهای کلی ایشان همچنان شایان توجه است که بررسی کنندگان مقالات باید قضاوت خود را بر اساس رهنمودهای بیت العدل اعظم استوار نمایند نه آنکه آن طور که دکتر شفر می‌نویسد: «... گاهی اوقات سبک نگارش را نیز بررسی و در سبک شخصی نویسنده دخالت کنند. در واقع، بررسی کنندگان در برخی موارد خود را به نوعی دیگر نویسنده اثر می‌دانند و سعی می‌نمایند دیدگاه خاص خود را درباره موضوع ساختار و سبک نوشته، به نویسنده تحمیل کنند. فکر می‌کنم که باید مؤسسات اداری را از تأثیرات مخرب چنین استفاده نادرستی در فرایند انتشارات آگاه کرد».

(Challenges to Bahá'í Studies, Bahá'í Studies Review 2.1 [1992]).

دیگر معضلی که دکتر شفر بر آن تأکید کرده شاید مهم‌ترین نگرانی او باشد. به نظر ایشان محتملاً برخی از احبّاء به اشتباه چنین می‌پندارند که هرگونه شکلی از تفکر انتقادی مساوی است با بی‌وفایی به مؤسّسات بهائی و در نتیجه نقض عهد و میثاق. به عقیده دکتر شفر این طرز فکر به کلی با متون مقدّسه بهائی و رهنمودهای بیت العدل اعظم که مروج مدارا، بردباری، فروتنی و سعه صدر هستند، مغایرت دارد.^۳

سرانجام از دستاوردهای چشمگیر علمی دکتر شفر باید نگارش کتاب‌ها و آثاری را در دفاع از اعتقادات بهائی و ردّ اعتراضات و تهمت‌هایی که به او وارد می‌آوردند دانست. حضرت بهاءالله کوشش‌های فردی را که به این کار برخیزد اعظم خدمت به آیین الهی توصیف فرموده‌اند، و به بیان مبارک: «... مقامی به او عنایت شود که جمیع اهل ملاً اعلیٰ حسرت آن مقام برند...» (متن‌خباتی از آثار حضرت بهاءالله، چاپ دوم، ۲۰۰۶ میلادی، ص ۱۳۰). با این همه تعداد چنین انتشاراتی در جهان بهائی بسیار اندک است.

از نخستین کتابی که دکتر شفر در این زمینه با عنوان نور در تاریکی می‌درخشد *The Light Shines in the Darkness* به انگلیسی نوشت تا آخرین مقاله‌اش در همین زمینه در شماره دهم مجلد دوم سال ۲۰۰۱ مجله *Bahá'í Studies Review*، ایشان اینگونه پژوهش‌ها را در پایگاه والای خود قرار داد. جالب آنکه در کتاب نور

در تاریکی می‌درخشد فصلی با عنوان اسلام و جنگ نگاشته که خود نمایانگر اهمیت نقش پژوهندگان بهائی است تا با نگارش مطالب منصفانه‌تری درباره اسلام، سهم بیشتری در زمینه گفتگو بین ادیان و ایجاد صلح و تفاهم بین مذاهب ایفا نمایند.

در پایان می‌توان گفت که دکتر شفر در طول حیات خود نقش منحصر بفردی را در خدمت به جامعه بهائی از طریق دانشوری خویش ایفا کرده است. ایشان موازین عالی دقت و انسجام روش شناختی را در پرداختن به موضوعات بنیادین اندیشه بهائی و نگارش آثاری در دفاع از امر وضع کرده‌اند. کوشش‌های ایشان در زمینه تعلیم و تربیت دانشوران جوان بهائی که ادامه پژوهش را در دیانت بهائی میسر ساخته الگوی مثال زدنی است. ■

یادداشت‌ها

- 1- http://www.bahailibrary.org/bst/bsr02/23_Schaefer_challenges.htm
- 2- http://www.familieschaefer.de/pdf/Loyalty_engl.pdf
- 3- http://www.familieschaefer.de/pdf/Loyalty_engl.pdf

تصحیح لازم

از خوانندگان عزیز تقاضا داریم در شماره گذشته (اکتبر ۲۰۰۶)، صفحه ۱۹ در شرح عکس جمله: «راست به چپ» را به «چپ به راست» تبدیل فرمایند.

با امتنان



نگاهی کوتاه به آثار دکتر اود شفر

ای بنندگان من، شما اشجار رضوان منید،
باید به اثمار بادیه منیع ظاهر شوید...

سروش شهیدی نژاد

و چون آن بریده‌ها به تعداد کافی جمع شد،
آنگاه بر حسب موضوع به طبقه‌بندی آنها
می‌پردازند. همین روش را به هنگام مطالعه
کتاب نیز معمول می‌داشتند و خلاصه‌ای با ذکر
دقیق منبع یادداشت و طبق روشی که در مورد
روزنامه و مجله یاد گردید، کلاسمان می‌نمودند.
این روش دکتر شفر و اصولاً تألیفات و
سخنرانی‌ها و مشارکت مؤثر ایشان در بالا بردن
سطح دانش امری جوانان بویژه در چارچوب
برنامه‌های مؤسسه مطالعات بهائی
(Gesellschaft für Bahá'í-Studien) و دید علمی
و عقلی که باید همواره همراه تحقیق و تتبع
مخصوصاً در متون امری باشد، تا بحال
ثمرهای بسیاری بیار آورده و مشوق چندین
جوان بهائی به تحصیل و تحقیق در معارف
امر، انتخاب و نوشتن تز دکتر در مبادی

آشنایی من با دانشمند و محقق عالیقدر
بهائی، دکتر اود شفر، به حدود اواسط دهه
هشتاد باز می‌گردد. در آن زمان که افتخار
عضویت در لجنه ملی تزئید معلومات امری را
داشتم، بنا به تصمیم لجنه مبنی از جناب
ایشان دعوت شد که با بیان تجربیات خود در
زمینه روش تحقیق، تهیه مطلب و ایراد
سخنرانی، جوانان و دیگر علاقمندان را در
مدارس تابستانه و دیگر کلاس‌ها راهنمایی
فرمایند. ایشان دعوت لجنه را پذیرا شدند و در
این زمینه‌ها بیاناتی در جلسات ایراد نمودند.

از جمله مطالبی که توجه مرا به خود جلب
نمود، این روش ایشان بود که می‌فرمودند،
آنچه را که به هنگام مطالعه روزنامه یا مجله‌ای
به نظرشان جالب و برای تحقیق یا سخنرانی
مناسب می‌آید قیچی نموده بایگانی می‌نمایند

اداری و روحانی امر مبارک، تحصیل فارسی و عربی و علوم اسلامی و تألیف چندین فقره کتاب بوده است.

تالیفات دکتر شفر اعم از کتب، رسالات و مقالات بدون استثنا حاکی از دسترسی و اجاطه او به منابع متعدد و متنوع است. واژه‌هایی مثل دانشور و دانش پژوه به معنای واقعی کلمه در مورد ایشان صادق است. وسعت معلومات، قدرت استدلال خصوصاً در معرفی و دفاع از امر مبارک، شهامت، دقت و صراحت و استناد به نصوص مبارکه و دیگر کتب آسمانی ممکن نیست خواننده را تحت تأثیر قرار ندهد و او را مجذوب نحوه استدلال ایشان ننماید. مهارت دکتر شفر در اثبات لزوم تطابق دین با علم و عقل انکار ناپذیر است. ایشان انطباق آن دو پدیده را بدیهی و اساسی تلقی می‌کند و سعی دارد در آثار خود حقایق دینی را با علم و عقل بسنجد و همین رویه را نیز به خواننده القا نماید. اگر طبیعت، شریعت و معجبت "روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء" است، پس حقایق دینی نیز با ابزار عقل قابل توجیه است. سیری در آثار متعدد دکتر شفر معلوم می‌دارد که چگونه کلام الهی نافذ در همه این آثار بوده است. زیر نویس‌های متعددی که غالباً حدود نیمی از صفحات برخی از کتب ایشان را شامل می‌شود، خود گواه این حقیقت است که تا چه اندازه ایشان به نصوص مبارکه و دیگر منابع برای بیان مطلب استناد نموده‌اند.

به طور کلی تألیفات دکتر شفر را که بیش از ۶۰ مورد آن در سایت اینترنت ایشان موجود است، می‌توان به سه دسته طبقه‌بندی نمود که

عبارتند از:

- ۱- اول: معرفی امر الهی با تأکید روی مبادی حقوقی، اداری و روحانی و رابطه آن با سایر ظهورات الهیه شامل کتب زیر:
- ۱- بهائیان در جهانی مدرن، ساختار آئینی جدید
- ۲- آئین بهائی، فرقه یا ظهوری الهی؟
- ۳- بهائیان، فصلی جدید در تاریخ ادیان
- ۴- تاریخ رستگاری و تغییر الگو
- ۵- اساس ادیان الهی یکی است
- ۶- مبانی نظم اداری در جوامع بهائی
- ۷- نظامنامه تشکیلات اداری جامعه بهائی

کتاب بهائیان در جهانی مدرن، ساختار آئینی جدید *Der Bahá'í in der modernen Welt- Strukturen eines neuen Glaubens* را می‌توان بی‌هیچ تردید از مهم‌ترین تألیفات ایشان و در حقیقت اولین و مفصل‌ترین اثر مستدل به زبان آلمانی در معرفی آئین حضرت بهاء‌الله بشمار آورد. چاپ اول این کتاب در پائیز ۱۹۷۸ به انجام رسید و چون پس از مدتی کوتاه نایاب گردید، در پائیز ۱۹۸۰ مقدمات تجدید چاپ فراهم شد و چاپ دوم در اوایل سال ۱۹۸۱ در دسترس عموم قرار گرفت. دکتر شفر در این کتاب به زوال دین و بحرانی که بطور کلی دامن‌گیر ارزش‌های اخلاقی شده می‌پردازد و فصول کتاب را به تشریح و توضیح مطالبی از قبیل فلسفه مادی‌گرایی و عواقب آن برای اجتماع، مبادی اداری و روحانی امر مبارک مثل لزوم تطابق دین با علم و عقل، نیاز به دین و ظهوری جدید برای بشریت به جهت بنای اجتماعی نوین از راه نظمی کاملاً جدید که همانا نظم بدیع جهان‌آرای حضرت بهاء‌الله



باشد، مسؤولیت انسان برای تأسیس تمدنی نوین متکی بر اصل وحدت عالم انسانی، مفهوم قدرت و آزادی از دیدگاه شریعت الهی، تربیت انسانی نو و تولدی روحانی به جهت بنای جامعه‌ای نوین و بالاخره به ساختار جامعه و تشکیلات

جناب اودو شفر و همسرشان سیگرون شفر

روپروست مایل است به تتبع در تعالیم اخلاقی امر مبارک و در نتیجه به مقابله با پدیده‌های جدیدی که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ فاتحانه وارد صحنه اجتماع اروپا می‌شد بپردازد. بخاطر دارم که در اواسط دهه نود طی نامه‌ای از نویسنده این سطور خواستند که با مراجعه به آثار نزولی، معادل فارسی و عربی واژه‌هایی مثل "Leidenschaft" یا "Begierde" را که همانا ترجمه آلمانی کلماتی مثل "هوی و هوس" باشد، استخراج و برای ایشان ارسال دارم. نتیجه پژوهش‌های ایشان در مورد مقام انسان و تحکیم شالوده اخلاقی او تا به حال سه ثمر نیکو بیار آورده که در بالا از آن نام بردم. اما تاج تبعات ایشان در زمینه تعالیم اخلاقی امر مبارک در اثری به نام *Bahá'í-Ethics* است که بزودی به زیور چاپ آراسته خواهد شد.

سوم: دفاع از امر مبارک و سایر ظهورات بویژه دیانت اسلام از طریق تألیف کتاب،

بهائی اختصاص می‌دهد. مؤلف محترم در فصل کتاب شناسی از حدود ۲۶۰ کتاب نام می‌برد که برای تألیف بهائیان در جهانی مدرن مورد استفاده ایشان قرار گرفته است. همچنین برای توجیه و تکمیل مطالب این کتاب جمعاً ۱۳۷۹ فقره یادداشت، مستند به نصوص مبارکه و دیگر کتب مقدسه و تألیفات اهل فن، به ذیل صفحات اضافه شده است.

دوم: انسان و تحکیم شالوده اخلاقی او در شریعت حضرت بهاءالله، نقش آزادی و تربیت به جهت ایجاد جامعه‌ای نوین شامل کتب زیر:

۱- انسان چه موجودی است. انسان و انسانیت در آثار حضرت بهاءالله

۲- آزادی و حدود آن

۳- جنبه‌های اخلاقی شرب دخان

چنین به نظر می‌رسد که جنبه‌های حقوقی و تعالیم اخلاقی امر مبارک از همان ابتدا نظر دکتر شفر را به خود جلب نموده باشد. وی که با ماده‌گرایی و انحطاط اخلاقی جامعه غرب

مکاتبه و مذاکره با علمای دینی و نوشتن پاسخ به ردیه شامل کتب زیر:

۱- راست را گز انگاهشته‌اند تألیف سه نفر محقق آلمانی، اود شفر، خانم نیکولا توفیق و آقای اولریش گلمر.

۲- آئین بهائی از دیدگاه مسیحیت. مکاتبه با پروفیسور گرهارد رزن کرانس عالم مسیحی.

۳- مبانی اعتقادی دیانت اسلام.

۴- تعبیری نادرست از یک دیانت.

گرچه دکتر شفر در همه آثارش به دفاع از امر مبارک و توضیح و تشریح مبادی روحانی و اداری آن پرداخته، لکن مهم‌ترین اثری که تا به حال در دفاع از امر الهی و در پاسخ به ردیه‌ای تحت عنوان آیا بهائیت دین آینده است؟ به قلم فردی ناراضی و ریاست طلب به نام فرانچسکو فیچیچیا است که در سال ۱۹۸۱ توسط دفتر مرکزی کلیسای پروتستان در مسائل عقیدتی چاپ و منتشر گردید. چون دیگر نویسندگان این مجموعه درباره این کتاب به گفتگو پرداخته‌اند در اینجا فقط نگاهی به پیشگفتار آن می‌اندازم. در این پیشگفتار که به قلم J. A. McLean نوشته شده، از جمله چنین مرقوم رفته است که: «انتشار این کتاب... کاربردهایی به مراتب وسیع‌تر از یک مباحثه محققانه محدود در اروپای آلمانی زبان دارد... خواننده با مطالعه رساله دفاعیه به بررسی و تحقیقی آموزنده در وجوه برجسته و متمایز تاریخ و تعالیم مبارکه امر بهائی، تشکیلات و نظام اداری آن هدایت می‌شود. کتاب راست را گز انگاهشته‌اند صرف نظر از ارزش جدلی آن ابزار آموزشی جدی و مفیدی است که اطلاعاتی متین و موثق در

زمینه امر بهائی عرضه می‌دارد».

در تأکید بر این حقیقت که امروزه زمان جدل بین ادیان سپری گشته و موقع آشتی بین قلوب فرا رسیده، در مقدمه کتاب که به قلم دکتر شفر نگارش یافته، از جمله چنین آمده است: «... امروز مردم از مناقشات و مجادلات مذهبی خسته شده‌اند. اختلافات بین ادیان و فرق مختلف متجاوز از هزاران سال به خشونت، جنگ و رنج و الم بی حد و حصر منجر شده است. اگر پیشرفتی واقعی هم حاصل شده باشد، در زمینه درک روزافزون این واقعیت بوده است که نوع بشر تنها در صورتی می‌تواند بقا یابد که صلح جهانی تضمین گردد و... صلح عمومی بدون صلح میان ادیان غیر ممکن و محال است... در چنین جوئی مناقشات ادیان امری نامناسب است. خاصه یک جامعه مذهبی که هم خود را وقف غلبه بر تعصب کوتاه نظرانه، جدال و ارتجاع مذهبی نموده است و شارع آن «اهل عالم را به بردباری» وصیت می‌فرماید، و اینکه «با یکدیگر به روح و ریحان معاشرت نمایند» و از مؤمنین خود دعوت به «عاشرو مع الادیان بالرّوح والرّیحان» می‌کند. چنین جامعه‌ای مشکل می‌تواند متمایل به شرکت در مباحثات جدلی با نمایندگان سایر ادیان باشد، بالاخص با توجه به اینکه طبق نصایح مبرم حضرت عبدالبهاء هدف از دین «اتحاد قلوب»، «محبت و الفت» و غلبه بر «منازعات و مجادلات» تعیین گردیده است». مشکل بتوان در این مقاله کوتاه به شرح همه آثار دکتر شفر پرداخت. مطلب را با دو نمونه از ویژگی‌های اخلاقی او پایان می‌دهم:

- ۸- شرط صلح جهانی آشتی بین ادیان است
- ۹- رابطهٔ دیانت بهائی با سایر ادیان- الگویی برای ایجاد تفاهم بین ادیان
- ۱۰- صلح عمومی و چشم انداز آن در پیام حضرت بهاءالله.
- ۱۱- وفاداری به عهد و میثاق
- ۱۲- احساس مسئولیت در حیات روزانه مبتنی بر ایمان: رعایت اصول اخلاقی، تصویر انسان و اهمیت تربیت در آثار حضرت بهاءالله
- ۱۳- هویت بهائی و جنبه‌هایی از حس تشخیص متقابل
- ۱۴- انسان، اشرف مخلوقات است یا مخرب آن؟
- ۱۵- آئین بهائی، تاریخ، اساس، اهداف
- ۱۶- انسان چه موجودی است. انسان از دیدگاه آئین بهائی.
- ۱۷- مقدمه ای بر حقوق در امر بهائی: ساختارها، اصول و بنیادهای عقیدتی
- ۱۸- اظهار نظر پیرامون برخی مسائل حیاتی و طبیی آثار دکتر شفررا می‌توان در سایت اینترنت ایشان www.udoschaefer.com یافت. ترجمهٔ فارسی آثار زیر نیز در آنجا موجود است که می‌توان به آنها مراجعه نمود:
- ۱۹- مؤسسات مصون از خطا.
- ۲۰- الگوی حضرت بهاءالله برای وحدت.
- ۲۱- جنایت و مکافات: دیدگاه بهائی برای حقوق جزائی آینده.
- ۲۲- وفای به عهد و میثاق و تفکر انتقادی.
- ۲۳- قد وضع المیزان: اندیشه‌ای بر انتشار کتاب اقدس
- ۲۴- عدم مدارای مذهبی، منشأ خشونت
- ۲۵- معضلات در مطالعات بهائی
- ۲۶- نکاتی چند دربارهٔ احکام جزائی کتاب اقدس. ■

در زبان آلمانی مثالی به این مضمون موجود است که : Keim Preis ohne Fleiß است که به فارسی تقریباً می‌شود "نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود". کارهای علمی دکتر شفر حاصل یک عمر کوشش و رنج شبانه‌روزی است که یا به مطالعه و یا به نگارش گذشته است. دیگر آنکه حیات دکتر شفر مصداق این بیان حضرت عبدالبهاء است که می‌فرمایند:

«هرچند تحصیل فنون و علوم اعظم منقبت عالم انسانی است ولی بشرط آنکه این نهر متصل به بحر اعظم شود و از فیض قدیم استفاضه کند. چون چنین شود هر استاد بحر بی پایان گردد»

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، فقره ۹۷

اغلب آثار دکتر شفر به آلمانی و معدودی هم به انگلیسی نگارش یافته لکن بسیاری از آنها به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی، هلندی، روسی، عربی و فارسی ترجمه شده است. در اینجا به ذکر برخی از این آثار مبادرت می‌شود:

- ۱- پاسخ به یک عالم دینی
- ۲- محمد، پیامبری دروغین؟
- ۳- حیات و آثار حضرت بهاءالله
- ۴- معرفی حضرت بهاءالله، کتاب اقدس، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله و مجموعهٔ الواح که بعد از کتاب اقدس نازل شده (طبی مقالاتی در دایرةالمعارف عمومی فلسفی فرانسه)
- ۵- تعصبات دینی، سبب اصلی برای اعمال خشونت و زور
- ۶- تصویری از خانوادهٔ بهائی
- ۷- کلام الهی و کلام انسان در آثار دیانت بهائی



بیاد و احترام دکترا منوچهر سلیمانپور

مونا علی زاده

خبر صعود مؤمن با وفا و مهاجر فداکار و راسخ قدم امرالله جناب دکترا منوچهر سلیمانپور که در تاریخ ۲۶ آپریل ۲۰۰۶ رخ داد باعث تأثر و تحسّر یاران و دوستانش در سراسر عالم گردید. با انتشار این خبر سیلی از مکاتیب تسلیت و ابراز همدردی چه از طرف محافل روحانیّه و چه از طرف دوستان و آشنایان جناب دکترا سلیمانپور به افراد خانواده ایشان واصل شد که همه حکایت از عشق و محبت و تقدیر و تجلیل از این مرد جلیل می نمود.

جناب منوچهر سلیمانپور در ۲۲ آپریل ۱۹۲۷ در شهر شیراز دیده به این جهان گشود و در دامان خانواده ای شریف و اصیل تحت نظر پدر و مادری مؤمن و خدوم و روشنفکر پرورش یافت. پدرشان دکترا حبیب الله (دندانپزشک) از نوادگان شیخ سلمان (بیک رحمان) بود که در زمان جمال قدم حامل الواح مبارکه به یاران الهی بوده است و والده شان خانم (آقا بی بی) بانویی تحصیل کرده و مسلط به زبان انگلیسی و دارای افکاری متجدد در مدرسه ای به تدریس اطفال مشغول بود و والدین هردو تا حدّ مقدور به تقدیم خدمات امری مفتخر بودند، بدیهی است که رشد و نما در چنین خانواده ای که اصول امری خصوصاً در نحوه تعلیم و تربیت اولاد رعایت می شد چگونه شخصیت این طفل

لطیف را صیقل بخشیده او را برای مسئولیت های آتیه آماده می سازد. ایشان از همان اوان طفولیت قلب پاکش با آیات الهیه و آثار مبارکه مانوس شده چنان مفتون و مجذوب کلام حق می گردد که از بدو صباوت و بدایت جوانی در پی کسب عرفان عمیق امرابهی رفته در محضر فضیلا امر در ایران چون جناب اشراق خاوری حاضر شد. به تدریج این تعلق قلب به امر مبارک و توجه فکر به عوالم الهی و علاقه به تقدیم خدمت از حضرتش عالمی فاضل و محقق متبحر و مترجمی زبردست ساخت که توانست در میدان عبودیت و خدمت گوی سبقت را از دیگران بریابد.

در سنّ نوزده سالگی ندای حضرت ولیّ امرالله را لبیک گفت و عزم هجرت به دیار عربستان نمود و با توشه توکل و رضا با مشقات و سختی های آن روزگار دست و پنجه نرم نمود. در مناسبتی جناب دکترا خودشان نحوه مهاجرتشان را چنین بیان نموده اند:

من نوزده ساله بودم و سال اول رشته حقوق را می گذراندم که نقشه ۴۵ ماهه آغاز شد و محفل مقدس روحانی ملی و لجنة ملی جوانان مرتباً احباء را به مهاجرت تشویق می نمودند، در یکی از این جلساتی که حدود ۳۰ تا ۴۰ نفر از جوانان حاضر بودند (از جمله جناب حسن

افنان و جناب امید یزدانی و جناب عباس افنان) تلگرافی از هیکل مبارک رسیده بود که احباء را به هجرت تشویق می نمودند. بعد از جلسه که به منزل آمدیم دوستم عباس افنان به من رو کرده گفت، خوب چه می گویی؟ ما هم باید قدمی برداریم. این تلگراف و این جلسه یک تأثیر مخصوصی بر قلب من نهاد و جداً به فکر مهاجرت افتادم اولین سفر ما در داخل کشور و به شهر اراک بود و من موفق به زیارت خانم فرخنده خسروی (هزاری) شدم که در آن وقت در بستر بیماری گرفتار بودند و نیز موفق به ملاقات جناب مهرباخانی در شهر خلیج آباد شدم. باری وقتی که جناب فیضی در اصفهان تشریف داشتند بین پدرم و حضرتشان دوستی برقرار بود (در آن وقت حضرت فیضی هنوز ایادی امرالله معرفی نشده بودند) و سال اولی که حضرتشان به بحرین مهاجرت فرمودند پدرم حضورشان عرض کرد اجازه فرمائید که یکی از اولاد ما در خدمت شما باشند. ایشان فرمودند انشاءالله در آینده، حال سَنشان اجابت نمی کند. برای رفتن به مناطق عربی ما به لجنه مهاجرت که منجمله اعضایش جناب نورالدین فتح اعظم و جناب دکتر مهاجر بودند رجوع کردیم، رأی لجنه این بود که به علت صغر سن در حال حاضر به تحصیلات ادامه دهم و این امر را به آتیه موکول کنم، در آن زمان (اکتبر ۱۹۴۷) جناب امین الله پناهی که مهاجر کویت بودند در طهران تشریف داشتند وقتی از جریان امور مطلع شدند به من اشاره کردند که اگر مایل باشی و با دیگران کاری نداشته باشی تو را همراهم خواهم برد. لذا با ایشان آمدیم به

خرم شهر در آنجا محفل روحانی خرم شهر می بایست اظهار نظر می نمود. ما شب برگزاری محفل تا ساعت ۱۲ شب منتظر ماندیم تا جلسه محفل تمام شد و به ما اطلاع دادند که سفر جناب پناهی و همراهی جناب عنایت الله علیزاده بی مانع است اما بهتر است سفر سلمانپور به بعد موکول شود تا به سن نصاب برسد (بنده و جناب علیزاده هم سن بودیم ایشان فقط ۱۲ روز از بنده بزرگتر بودند). این خبر مانند پتکی بود که بر فرق سرم فرود آمد و اشک حسرت و اندوه از چشمانم جاری شد در آنوقت جناب فاضل مازندرانی منشی محفل بودند و دست چپشان دچار لرزه شده بود وقتی تأثر مرا مشاهده کردند دستم را گرفته اظهار داشتند این دست چپ مرا می بینی که می لرزد این مثل تصمیم ما آدم هاست که سست و بی اساس است، و این دست راست که سفت و سخت است این مثل فرمان حضرت ولی امرالله است که ابداً تزلزلی ندارد بیا و به حق توکل کن و برو. باری بنده بدون داشتن ویزا (پروانه ورود) همراه جناب پناهی سوار کشتی شدیم و به طرف کویت آمدیم و قرارمان بر این شد که جهت رعایت احتیاط ابداً با یکدیگر اظهار آشنایی نکنیم. در چهار نوامبر ۱۹۴۷ به ساحل کویت رسیدیم در آن وقت من یک پالتوی بلند کرم رنگ و یک کلاه شاپو پوشیده بودم و از نظر سرو وضع با بقیه فرق می کردم. وقتی رسیدیم مأمورین همه را اجازه ورود دادند به غیر از من. همه رفتند و دیگر در کشتی کسی نبود. من هم در گوشه ای از کشتی ایستاده بودم و آرام آرام گریه می کردم و در قلبم می گفتم یا

جمال مبارک آیا قابل نبودم قدمی را که در راهت برداشتم در آستانت قبول نمایی؟ در این افکار و عوالم بودم که ناگهان دیدم یک نفر که متصدی رسیدگی به امور کشتی بود از من پرسید تو چرا پیاده نشدی؟ گفتم اجازه ورود ندارم. گفت خوب الآن که کسی نیست بیا و برو. من هنوز مردد بودم که دستم را گرفت و مرا از کشتی بیرون برد. حقیقت این است که من نه قابلیت داشتم که به این امر مهم اقدام کنم و نه سنی و نه مالی و حتی نمی دانم که چگونه و چرا قدم به مهاجرت گذاشتم تمام اینها از فضل و رحمت جمال قدم است که بدون استحقاق نصیب ما شده است.

جناب سلمان پور داستان گرفتن کار را در کویت اینطور بیان می کردند: مدتی بیکار و سرگردان بودم تا اینکه روزی برای قدم زدن کنار دریا رفتم. همانطور که در ساحل راه می رفتم از کنار دو ایرانی رد شدم که با هم بحث می کردند و یکی از آنان از دوستش معادل انگلیسی کلمه ای فارسی را که اصطلاح تجاری بود پرسید. دوستش گفت نمی دانم. من که بی خیال از کنارشان رد می شدم آن کلمه را به انگلیسی گفتم و به راهم ادامه دادم. مدتی که رفتم دیدم یکی از آن دو دنبالم می دود. ایستادم به من رسید و از حال و کارم پرسید و وقتی شنید بیکارم شغلی در تجارتخانه بزرگ آبرومندی که داشتند به من پیشنهاد کرد. این هم فقط از فضل جمال مبارک بود.

جناب سلمانپور به خاطر راستی و امانت داری و صداقت در آن تجارتخانه ترقی نمود و پس از چندی برای ادامه تحصیلات

رهسپار کشور فرانسه شد و پس از اخذ درجه دکترا در رشته اقتصاد مجدداً به ممالک عربی بازگشت و وجود خویش را وقف خدمت و نصرت امرالله نمود. جمال قدم جل جلاله در بیانی می فرمایند: «آته ی نصر من نصره و یدکر من ذکره و یقدر له ما تقر به الایصار...» توفیقات و تأییدات آلهیه مستمراً شامل حالشان شد و میادین خدمتشان توسعه یافت. از جمله عضویت در محافل منطقه ای و ملی و نیز چند سالی در مقام معاونت هیأت ابادی امرالله در خدمت جناب ابوالقاسم فیضی و سپس از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۵ عضویت هیأت مشاورین قاره آسیا.

همه آنان که این موهبت آشنایی با ایشان نصیبشان شده دکتر سلمانپور را شخصیتی می شناختند متین، دانشمند و فاضل که هرکس به محضرش حضور می یافت از خرمن علمش خوشه ای می چید و از اخبار و بشاراتی که می شنید قلبش مسرور و مشعوف می گشت. ایشان دارای خصوصیات اخلاقی ویژه ای بودند که از جمله آنهاست کرم و بخشش و مساعدت دیگران، غیرت و شجاعت و رضا و صدق و وفا. در اینجا اشاره ای به بعضی از حالات آن نفس نفیس می گردد تا خواننده بهتر با این شیر مرد بی نظیر آشنا شود:

هر سال جناب دکتر سلمانپور در سالگرد صعود حضرت ولّی محبوب امرالله کربت تسلیم به جهت حضرت حرم می فرستادند و از ایشان دلجویی نموده ابراز همدردی می کردند. این عمل نشان دهنده رقت عواطف جناب دکتر و توجه ایشان به احساسات دیگران است.

وفاداری ایشان را بارها روحیه خانم در جمع احباء ستوده‌اند.

دکتر سلمانپور عاشق کشف حقایق و اسرار الهی بود و هروقت که مطلب تازه‌ای را می‌یافت در جمع دوستان بیان می‌نمود و اکثراً آن لوح و اثر مبارک را تکثیر نموده به دوستان اهداء می‌کرد. همیشه در طئی طریق علم و کمال و ترقی روحانی کوشا بود و در این راه دیگران را هم با خود همراه می‌کرد. کم نیست تعداد افرادی که حال در اکناف عالم در میادین مختلفه خدمت قائم و موفقتند و همگی پرورده دست عنایت و هدایت و تعلیم و تربیت جناب دکتر سلمانپور می‌باشند.

در ایامی که جنگ بین دو کشور کویت و عراق دائر بود جناب دکتر کلاس‌های امری جهت احباء مخصوصاً جوانان برگزار می‌نمودند و الواح جمال مبارک را تدریس می‌کردند و بدینوسیله افکار را از پیریشانی و نگرانی، معطوف به مسائل مفیده می‌کردند و وقتی دوستان به زیارتشان موقوف می‌شدند صحبتشان اکثراً در مورد حکایت‌ها و مثال‌هایی از تاریخ امر بود که مورث قوت قلب و شجاعت و صبر و استقامت می‌گردید. صعود ایشان در انگلستان که در سال‌های اخیر برای معالجات طبی در آنجا بسر می‌بردند رخ داد. پیام معهد اعلی مورخ ۲۸ آوریل ۲۰۰۶ خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان انگلیس زینت بخش این اوراق می‌گردد:

«از خبر صعود منوچهر سلمانپور، خادم ثابت قدم آستان جمال قدم، محزون و مغمومیم. ده‌ها سال مساعی خستگی ناپذیر و

فداکاری‌هایش برای امر الهی به عنوان مهاجر و مدرسی مطلع در منطقه عربستان همچنان به یاد خواهد ماند. خدماتش شامل عضویت در محافل روحانی، منطقه‌ای و ملی بود که به اکیلی هفده سال عضویت در هیأت مشاورین قاره آسیا مزین گردید. برای ارتقاء روح پر فتوحش در عوالم ملکوت صمیمانه به آستان قدس الهی دعا می‌کنیم و مراتب همدردی قلبی خود را به همسر و فرزندان عزیزش و جمیع اعضای خاندانش ابراز می‌داریم.

به جوامع بهائی در منطقه خلیج توصیه می‌شود محافل تذکری به اعزازش منعقد نمایند. بدین وسیله از محفل روحانی ملی هندوستان تقاضا می‌شود احتفال شایسته‌ای به یادبودش در مشرق‌الاذکار دهلی نو ترتیب دهند».

بیت عدل اعظم

پیام‌های مشابهی از جناب ورقا ایادی امرالله و محافل محلی و ملی مختلف رسیده است که جملگی تسلی بخش خانواده و دوستان ایشان است.

پیام بهائی: دکتر منوچهر سلمانپور محقق ارزشمند بود و رسالات متعدّد نوشت که حاکی از تعمق بسیار ایشان در معارف امری بود. رساله ایشان تحت عنوان *نور و نار* معروف است، پیام بهائی سابقاً مقالاتی از ایشان نشر کرده ضمناً سخنرانی‌های ایشان در انجمن ادب و هنر در لندنک سوپس همیشه به خاطر دوستان می‌آید.

هیأت تحریریه مراتب تسلیت صمیمانه حضور فرزندان ارجمند ایشان و بانو سلمانپور تقدیم می‌دارد. ■

هفت مشروطیت و دیانت بهائی

نگرشی نوین به گفتمان^۱ جامعه بهائی در عصر مشروطیت

کاویان صادق زاده میلانی

برخی بهائیان درگیر در انقلاب مشروطیت دانسته شد که بهائیان عصر مشروطه از مشروطیت و تحقق وعده کتاب اقدس استقبال می نمودند. البته دستور حضرت عبداله‌اء عدم دخالت مستقیم و جبهه‌گیری بهائیان درگیر و دار مشروطه بود. هم‌چنین در پیش عنوان شد که حضرت عبداله‌اء راستای حرکت جامعه بهائی را در تأسیس الفت و آمیزش بین ملت و دولت تعیین فرموده بودند و لازمه ایفاء این رسالت همانا اجتناب از دخالت مستقیم در کشمکش‌های سیاسی بود. ولی نباید بر خط مشی جامعه بهائی چون ادوارد براون بطور سطحی و ساده‌اندیشانه نگریست. به عنوان نمونه در بخش پایانی مقدمه *نقطه الکاف* براون می نویسد:

«مذهب بهائی به عقیده این بنده زیاده از آن مشرب بین‌المللی دارد که امروزه بتواند به حال حالیه ایران مفید واقع شود یا دردی از دردهای ایران را علاج نماید. از کلمات بهاء‌الله است که «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم» و این سخن اگرچه در مقام خود

بس عالی و لطیف است ولی امروزه اشخاصی که وطن خود را بالاتر از هر چیز و هر کس در دنیا دوست داشته باشند فقط چیزی است که ایران بدان احتیاج دارد.^۲

نتیجه‌گیری براون را می‌توان از جهات بسیاری مورد نقد قرار داده و زیر سؤال برد ولی به ذکر دو مورد از کاستی‌های آراء براون اکتفا می‌کنیم. نکته اول که در دنباله مقاله بطور عمیق‌تری مورد بررسی قرار خواهد گرفت ضعف تحلیلی براون در ارزیابی علل ناکامی انقلاب مشروطه است. گفته شد که ریشه‌یابی علل شکست مشروطیت در ایران را بنا بر قول نادر انتخابی و دیگر محققین باید در ساختار جامعه و آگرای ایران جست و رهنمودهای حضرت عبداله‌اء و عملکرد بهائیان را از این نقطه نظر بررسی کرد. بینش حضرت عبداله‌اء بود که بهائیان را در جهت ترمیم شکاف بین دولت و ملت به حرکت آورد زیرا اگر امید می‌باشد به احیای آزادی و مشروطیت در ایران می‌رفت همانا لازمه‌اش کوشش در انسجام بافت جامعه ایران می‌بود. نکته دومی که حال روی بدان می‌آوریم

نقش فعال بهائیان در القاء طرز فکر نوین سیاسی و اصلاحات بنیادی در ایرانست و در این قسمت سه نمونه از بازیگران مهم و کارساز بهائی و فعال در مشروطیت را مطرح نموده و آراء و فعالیت‌های آنان را مورد بررسی قرار می‌دهیم. عدم توجه براون به این موارد و اجتناب وی حتی از بردن نام اینان بیانگر کاستی‌های مهم متدولوژی تحقیقی و تاریخ‌شناسی براون است.

شخصیت اولی که اهمیت بسزایی برای درک نقش دین بهائی در جنبش مشروطه دارد شاهزاده قاجار ابوالحسن میرزا شیخ رئیس (متوفی ۱۹۲۰ م.) است که از نوه‌های فتحعلی شاه قاجار می‌بود. نامبرده ابتدا از طرف مادرش

به دیانت بابی گروید و سپس به دیانت بهائی مؤمن شد. تحصیلات خود را در مدارس مشهد و سپس در سامره ادامه داد و پس از آن چند سالی را در اسلامبول و هند صرف کرد و با اصلاح طلبان شهیر آن دوران از قبیل ملکم خان (عکس روبرو) و سید جمال‌الدین اسدآبادی در ارتباط بود. مکاتباتی هم با حضرت عبداله‌آباء

داشت و سفری هم به عکا نمود و با ایشان ملاقات کرد. پس از بازگشت به ایران در جریان نهضت مشروطه فعال گردید و پس از کودتای محمد علی شاه و بمباران مجلس با سائر انقلابیون زندانی شد ولی در نهایت با ارسال شعری به محمد علی شاه از زندان آزاد و از کشور تبعید شد. شیخ رئیس ناطقی زبردست و توانا بود و مجالس نطق و سخنرانی و موعظه ایشان زیانزد مردم بود. مقام علمی و دانش و سخنوری و شعر پردازی و بدیهه سرایی آن مرحوم در آثار نویسندگان بهائی ثبت گشته ولی در نوشتجات اینان فعالیت‌های سیاسی میرزا شیخ رئیس و از

جمله عضویتش در چند دوره مجلس شورای ملی منعکس نشده و مورد توجه و بررسی قرار نگرفته.^۳ از طرف دیگر رابطه شیخ رئیس با دین بهائی و ایمان ایشان و تأثیر تعالیم بهائی بر ایشان در منابع دست اول غیر بهائی مانند تاریخ بیداری ایرانیان، حیات یحیی و تاریخ مشروطیت احمد کسروی و انقلاب ایرانیان (The Persian Revolution) اثر براون نادیده انگاشته شده و این خود نمایانگر خطائی آفاقی و بنیادی در دید مورخین فوق است. در سال‌های اخیر این خطای سیستماتیک تا حدی در آثار مورخان دانشگاهی غربی جبران شده و در آثار پژوهشگران معاصر چون منگول بیات و ژانت آفاری و هوان کول تأثیر بسزای امر مبارک را در نمو اندیشه و فعالیت‌های

سیاسی و اجتماعی شیخ رئیس می‌توان یافت.^۴ با وجود این ارائه نظریه جامع و درستی پیرامون فعالیت‌های شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ رئیس نیازمند پژوهش‌های کامل‌تری در آینده و بررسی الواح چاپ نشده و یادداشت‌ها و مکاتبات موجود در آرشیوهای امری می‌باشد ولی از شواهد موجود چنین استنباط می‌شود که حضرت عبداله‌آباء بر فعالیت‌های او ناظر و متوجه بوده‌اند. بجاست که فقراتی از دولوح را که اشاراتی بدیشان دارد نقل قول نموده و بسط مطلب را به محققان دیگر واگذارم. در لوحی مندرج در مکاتیب حضرت عبداله‌آباء جلد سوم که نزول آن در سال ۱۹۰۹ میلادی و مقارن با استبداد صغیر و تبعید شیخ رئیس بوده می‌خوانیم:

«وَأَمَّا قَضِيَّةُ شَاهِزَادَةِ الْوَالَا فِي نَهَائِيَّتِ مَهْرِيَانِي بِأَوْبِهِ حَكْمَتِ مَعَامَلِهِ وَرِفْقَارِ نَمَائِيْدِهِ. زِيْرَا قَدْرِي مَدَاخِلِهِ فِي أُمُوْرٍ سِيَاسِيَّةٍ دَارِدُ وَمَا بِهِ كَلِّيْ اَزْ اِيْنِ أُمُوْرٍ دَرِكُنَارِ»^۵



و در لوحی دیگر است:

«در خصوص جناب شیخ الرئیس احباء باید ساکت و صامت باشند و به موجب نصوص الهی به نهایت اخلاق روحانی معامله کنند. اگر نفسی جزئی نسبانی نمود باید نوعی حرکت و معامله کرد که خود او ملتفت گردد»^۶ شخصیت منحصر به فرد دیگری که در روشنگری و بیداری ایرانیان نقش بسزایی داشتند خانم عصمت طهرانی بود که تخلص شعری «طائره» داشت. این زن صاحب قلم شاعرو نویسنده پر توانی بود که مقالاتش در نشریه ایران نو که مرام آن سوسیال دموکرات بود منتشر می شد و با وجود اهمیت تاریخی این بانوی روشنفکر و روشنگرو بدعت گذار در تحول و تبلور جامعه ایران ارزش ادبی و فرهنگی ایشان آنطور که باید و شاید مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است. خانم عصمت طهرانی در خانواده ای غیر بهائی تحصیلات ابتدائی و محدود خود را نزد



مادرش که در اندرونی حرم ناصرالدین شاه منشیگری می کرد به انجام رساند. در عنفوان نوجوانی در چند مورد با سخنانی نغز و گستاخانه و بجا موجب حیرت ناصرالدین شاه گشته بود.^۷ پدر بزرگ ایشان جناب میرزا عبدالکریم بابی و دائی ایشان جناب ابوالبرکات بهائی مؤمن و درویش مسلکی بودند. در سن جوانی طائره به عقد مهر علی خان نائب باشی که مردی بسیار قسی القلب و از نوکرهای شاه بود درآمد. مهر علی خان زندانیان بهائی را در منزل حبس کرده و شکنجه می نمود و طائره نوجوان از این بابت رنج می برد ولی از علت این اذیت و آزار بی اطلاع بود تا

آنکه خودش بوسیله جناب ابوالبرکات مؤمن شد. خانم عصمت طهرانی از آن پس تحت شدیدترین انواع شکنجه قرار گرفت و سالیان سال فجیع ترین ضرب و شتم و گرسنگی ممتد و حبس را از مهر علی خان تحمل کرد و حتی یکبار آن دژخیم ایشان را زنده در پس دیوار گذارده و دیوار را خشت کشید تا آن شاعره دانشمند را زنده به گور کند. در عاقبت با مرگ دژخیم از زندان آزاد شدند و بطور مستقل منزل را اداره می کرد و فعالیت های علمی و ادبی و فرهنگی خود را آغاز نمود. از جمله فعالیت های ایشان مقاله هایی است در ارائه حقوق اجتماعی و مدنی زنان که در مجله ایران نو تحت اسم مستعار

«طائره» چاپ می کرد و الهام گرفته از تعالیم بهائی در مورد آزادی و ترقی زنان بود. خود پیداست که پدیدار شدن پدیده نوظهوری چون طائره و ادراک اهمیت ادبی و سیاسی ایشان و نقش سازنده تعالیم بهائی و معاشرت با متشخصین احبای غربی در تبلور چنین شخصیت

پیش کسوتی نیازمند پژوهش های آینده است ولی در تأثیر تعالیم بهائی بر او تردیدی نیست. شخصیت سومی که پدیده شاخصی در جریان مشروطیت ایران بشمار می آید بهائی اندیشمند و فرهیخته جناب علی قلی خان نبیل الدوله (عکس بالا) می باشند. البته خوانندگان با خدمات آن بزرگوار آشنایی کامل دارند و از آن جمله ترجمه های مهم الواح و کتب امری است از قبیل رساله های هفت وادی و چهار وادی و رساله منتهی و ترجمه های مهم تبلیغی برای جناب ابوالفضائل در طول سفرهای ایشان در امریکا. در سال های قبل از مشروطیت جناب علی قلی خان مؤمن گشته و

پس از مطالعه آثار بهائی در مورد اصلاحات و ترقی ایران انگیزه خدمت به وطن در وی زنده شد و وارد خدمت دولت و جریان‌های سیاسی شد.^۸ در سال‌های اول مشروطه به همراهی خانواده به طهران بازگشت و به عنوان یک شخصیت یارزو پرنفوذ بهائی در برخوردهای فکری آغاز مشروطیت نقش عمده‌ای را بازی کرد.^۹ در حدود ۱۹۱۰ میلادی جناب نبیل الدوله به عنوان کاردار (Chargé d' Affaires) ایران در واشنگتن مشغول به کار شد و اقدام بزرگ و تاریخی وی مصاحبه و استخدام مورگان شوستر به عنوان مشاور مالی دولت ایران بود. مورگان شوستر مردی بسیار پرجوهر و کاردار و آزادمنش بود و تمایل به حمایت به دفاع از حقوق مردم کشورهای تحت استعمار داشت بطوری که پیش از این خود امریکایی‌ها که در قضیه اشغال فیلیپین از فعالیت‌های وی به نفع مردم بومی فیلیپین ناراضی شده بودند وی را از کار برکنار کردند.^{۱۰} علی قلی خان انتخاب و استخدام شوستر را دور از چشم عوامل روس و انگلیس انجام داد چه که حامیان روس و انگلیس در صورت اطلاع آنها از فرستادن شوستر بهر قیمت جلوگیری می‌کردند.^{۱۱} موضع رسمی دولت ایران و دستور آن به علی قلی خان در آن هنگام در جستن حمایت و کمک از آلمان بود و نه از سوی امریکا. ولی جناب نبیل الدوله که بنا بر پیشینه تاریخی از دوام پشتیبانی دولت آلمان خیلی مطمئن نبود شوستر را استخدام کرد و به ایران اعزام نمود. اقدامات بی‌باکانه و اصلاحات بنیادی شوستر در کوتاه زمانی دارایی ایران را اصلاح نمود و دستگاه مالیاتی نوینی را برقرار کرد. از طرف دیگر با فراست و کاردانی ویژه‌ای جلوی پیش روی سپاه محمد علی شاه را با تعیین پاداشی نقدی برای سر محمد علی در شمال ایران گرفت. اصلاحات اساسی شوستر چنان بساط

چپاول و استثمار روس و انگلیس را در ایران برهم زد که عاقبت دولت روسیه با اعلام دو ضرب العجل (اولتیماتم) و اشغال نظامی ایران روند اصلاحات شوستر را در هم کوبید و موجب انحلال مجلس شد. در پیش نوشتیم که نقش فعال و تلاش بهائیان در تجدد و بیداری ایرانیان بسیار بیشتر از آن بوده که محققان در آثار خویش مطرح کرده‌اند. هریک از سه شخصیت ممتاز مورد مطالعه در سطور بالا به نوبه خود در جریانات فرهنگی، سیاسی-اجتماعی کشور دخالت داشته‌اند و ایران را در جهت رشد و ترقی سوق داده‌اند. واضح است که شخصیت‌های فوق استثناءهای جامعه بهائی نبوده‌اند و علاوه بر اینها در همه سطوح اجتماعی کنش‌هایی چنین در جریان بوده.^{۱۲}

از بحث بالا نتیجه می‌گیریم که برخلاف فرضیه‌های نامستند و غیرتاریخی کسانی چون براون و کسروی طیف‌های متنوع جامعه بهائی در راستایی مشخص و در جهت ترقی و تبلور ایران و ایرانیان گام برمی‌داشتند. خود پیداست که اقدامات شایان بهائیان بازتاب و نتیجه دلخواه را به بار نیاورد و علل این عدم موفقیت را همانطور که در بالا گفتیم باید در واگرایی جامعه ایران و شکاف بین دولت و ملت جست نه در عدم کوشش بهائیان.

گفتمان جامعه بهائی در پیرامون انقلاب مشروطه

حال جای آن دارد که رویارویی جامعه بهائی را با جریان نهضت مشروطه بطوری منظم‌تر و مشروح‌تر مورد نقد قرار دهیم. بررسی خود را با ارائه نظر احمد کسروی مورخ شناخته شده و ارزنده انقلاب مشروطه شروع می‌کنیم. وی می‌نویسد:

«... در جنبش مشروطه چون دولت انگلیس



هواخواه آن می بود ازلیان پا به میدان نهادند ما تنها در اینجا نام خاندان دولت آبادی را می بریم... از آنسوی چون دولت روس دشمنی با مشروطه نشان می داد بهائیان با دستور عباس افندی حضرت عبدالبهاء خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان محمد علی میرزا می بودند»^{۱۳}.

خود پیداست که ایشان در این مورد به بیراهه رفته اند. شواهدی که در آغاز مقاله ارائه شد دال بر این واقعیت تاریخی است که راهبران دیانت بهائی از چهار دهه قبل از نهضت مشروطیت حکومتی مبنی بر قانون مدون و مجلس نمایندگان و ضرورت انتخاب مردمی این نمایندگان را به عنوان نگرش و بینش سیاسی خود مطرح ساخته بودند. این چنین ساختار سیاسی چه سنخیتی با حکومت خودکامه و مستبدی چون روس تزاری تواند داشت و چگونه است که دولت تزاری از چنین آراء سیاسی که تضاد بنیادی شدیدی با اساس خود دارد (بنا بر فرض کسروی) حمایت و پشتیبانی می کرد؟ مسلم است که فرضیات کسروی کاستی های بزرگی دارد. از جمله این کاستی ها در نظر نگرفتن کاربرد واژه "انقلاب" در رابطه با وقایع مشروطه است که از سوی حضرت عبدالبهاء و دیگر بهائیان آیه کتاب مستطاب اقدس: سوف تنقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهور الناس به این وقایع اطلاق می شد. در کاربرد روزمره "بیداری" واژه ای بود که سران و رهبران فکری مشروطه به جریان مشروطه اطلاق می کردند. این خود گویای این حقیقت است که حضرت عبدالبهاء و بهائیان معاصر نیروی محرک مشروطیت را ظهور الهی و تعالیم دیانت بهائی می انگاشتند و حوادث ایران را از دیدگاه پیش گویی های کتاب اقدس می نگرستند. مضافاً اگر فرض کسروی درست می بود چگونه می توانیم حملات و کشتار بهائیان را توسط قوای محافظه

کار و ضد مشروطیت در نی ریز، کرمان، خراسان، تبریز، قم و مازندران در طی جریان مشروطه توجیه کنیم؟ و اگر گمان ایشان را در مورد "از درون هواخواهان محمد علی میرزا" بودن بهائیان بپذیریم با این واقعیت تاریخی که علمای محافظه کار و ضد انقلاب تند و تیزترین حملات خود را متوجه دیانت بهائی و بهائیان نموده بودند چگونه برخورد کنیم؟

با وجود این بررسی الواح مربوط به دوره مشروطیت مشخص می سازد که دستور العمل حضرت عبدالبهاء در آن زمان این بود که احبّاء بطور مستقیم در نهضت مشروطه دخالت نکنند. از خلال الواح مبارک چنین پیداست که این عدم مداخله انقلاب مشروطه و مشروطه خواهان را تا حدی از گزند عناصر محافظه کار و علمای طرفدار استبداد چون شیخ فضل الله نوری محافظت نمود. برداشت احبّای معاصر مشروطه نیز بطوری که از روایت های موجود بر می آید جز این نبود. جناب دکتر یونس خان افروخته در تحاطرات نه ساله شواهد تاریخی دست اولی از قول حضرت عبدالبهاء می نگارند که «اگر اینطور نمی نوشتم احبّاء را قتل عام و مشروطیت هم جاری نمی شد»^{۱۵}. پر واضح است که یک هدف عمده حضرت عبدالبهاء حفظ و حمایت نهضت مشروطیت از گزند دشمنانش بود و نکته مهمی که نباید از آن غافل شد این است که ادوارد براون نیز همین مطلب را به گوش خود شنیده ولی ارجحی بر آن نمی نهد و از آن بدون نقد و موشکافی می گذرد.^{۱۶}

حال ببینیم از بازنگری محتوای الواح نازل شده در دوران مشروطیت و شواهد تاریخی دیگر چه نتایجی حاصل می شود. پر واضح است که حضرت عبدالبهاء از پذیرش و امضاء مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه و تأسیس مجلس شورای

ملّی به نیکویی یاد فرموده‌اند.^{۱۷} در همین لوح حضرت عبدالبهاء در حق محمد علی شاه دعا نموده و می‌فرمایند: «امیدواریم که اعلیحضرت جانشین نازنین نیز روش و آئین پدر گیرد و دولت و ملّت ایران را احیاء کند». این لوح در دوره آغازین سلطنت نامبرده نگاشته شده و در این دوره محمدعلیشاه گرچه اساساً مشروطه خواه نبود هنوز تحت نفوذ کامل عوامل محافظه کار و هواخواه استبداد قرار نگرفته بود و با تأسیس مجلس اوّل و مشروطیت بنای ناسازگاری نگذاشته بود. ولی در اثر تندروی‌های دسته‌ای از انقلابیون رفته رفته شاه گرایشی بیش از پیش به سوی استبدادیون یافت و شکاف بین ملّت و دولت عمیق‌تر شد. حضرت عبدالبهاء در آثار مربوط به این دوره تلاش جامعه بهائی را در التیام و بهبود این و آگرایی متمرکز نموده بودند و لازمه ایفای این نقش بنیادین دوری از جبهه‌گیری سیاسی و درگیری‌های مربوط به آن می‌بود.

اکنون به بررسی برخی از الواح و رهنمودهای موجود در آن می‌پردازیم. بنا بر شواهد درونی نزول این لوح را باید همزمان با شهادت شهدای خمسه ساری و بنا بر این همزمان با حمله محمد علیشاه مخلوع به ایران در صدد تصرف مجدد پادشاهی برآورد کرد.^{۱۸}

«هو الله، ای یار مهربان حضرت عبدالبهاء... از اضطراب ایران و ایرانیان مرقوم نموده بودی البته در خاطر مبارک است که به کرات و مرات صریح به غایت توضیح در بدایت انقلاب به دوطرف مرقوم گردید که باید دولت و ملّت مانند شهد و شیر آمیخته گردند و الا فلاح و نجاج محالست. ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخله دول متجاوزه شود. پس احبای الهی باید در تألیف دولت و ملّت کوشند تا التیام بخشند و اگر

عاجز مانند کناره گیرند. زنهار زنهار از اینکه در خون یک ایرانی داخل شوند و از این گذشته خفیاً به احزاب نهایت نصایح مجری گشت. ابتدا نپذیرفتند بلکه بر نزاع و جدال و قتال افزودند زیرا پیشوایان نادان و حزب بی‌خردان مداخله در امور داشتند و علماء بی‌هوش متتابعاً فتوی دادند و عوام و خواص پیروی نمودند تا ایران ویران شد و امن و امان نایاب گشت و دول متجاوزه به بهانه محافظه حقوق مداخله نمودند»^{۱۹}

دیده شد که حضرت عبدالبهاء از آغاز مشروطه راستای حرکت بهائیان را در تأسیس الفت بین عناصر تندرو ملّت و مجلس و عوامل محافظه کار دولت تعیین فرموده بودند و از ابتدای کار فرجام بد و شکست نهضت مشروطیت و دخالت قوای خارجی را به دلیل واپسگرایی این دو پیشگویی کرده بودند. آمیزش دولت و ملّت چون شکر و شیر و یا چون شهد و شکر از مفاهیم کلیدی و بنیادی حضرت عبدالبهاء است و ویژگی‌های اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی ایشان را می‌رساند. پیشینه تاریخی طرح ایشان را باید در شکست انقلاب اوّل روس جست. در لوحی که خطاب به آقا میرزا احمد نامی در واشنگتن و در اوّل اعطاء مشروطه نازل شده حضرت عبدالبهاء پیش‌زمینه تاریخی دومی روس و عدم تداوم نظام نوین را در روسیه مطرح نموده‌اند و از متن لوح پیداست که ایشان رادیکالیسم و تندگرایی‌های نمایندگان دوما را مسئول می‌دانستند چه که در پایان انذارات و رهنمودهای خود درباره نقش نمایندگان ملّت می‌فرمایند:

«گوش به وسوس مفسدین ندهد و بمنازعه و مقاومت دولت مانند دومی روسی برنخیزد»^{۲۰}
لازم به تذکر است که انقلاب اول روس و

تأسیس اولین مجلس دومای روسی به سال ۱۹۰۵ انجام گرفت. شکست انقلاب مردمی روسیه در ۱۹۰۵-۶ را باید نتیجه شکاف اجتماعی و جدایی و واگرایی نمایندگان مردم در دوما و دولت تزار نیکولای دوم دانست. در نتیجه باید تندروی‌های جناح‌های چپ روسیه را تا حد زیادی مسئول شکست انقلاب ۱۹۰۵ به حساب آورد. این واقعیتی است که دانشوران و محققین تاریخ روسیه بر آن تأکید نموده‌اند.

نظام نوین سیاسی روس با ضد انقلاب نیروهای محافظه کار در سال ۱۹۰۷ میلادی به پایان رسید. تاریخ نگاران می‌نویسند که از نشست اول دوما بی‌احترامی به تزار و دولتش روند کار بسیاری از نمایندگان تندرو بود. از جمله بی‌احترامی‌های نمایندگان به شخص تزار در مراسم افتتاح دوما حضور اینان با لباس‌های ژنده و ناشایسته و حرکات زننده در طبع سخنرانی نیکولا بود. چنین رفتارهایی و ادامه آن در طول دو مجلس اول نه تنها نیکولا را به سوی مردم و خواست‌های آنان جلب نکرد بلکه وی را به جبهه‌گیری علیه انقلاب و سرکوب آن سوق داد.^{۲۱} ارائه روسیه به عنوان نمونه‌ای از فرجام بد یک انقلاب مردمی توسط حضرت عبدالبهاء ویزگی‌های بینش ایشان را از آغاز نهضت مشروطه می‌رساند.

پس از مرگ مظفرالدین شاه و گذشت چند ماه از امضای فرمان مشروطیت محمدعلیشاه نیز مانند تزار نیکولای دوم با تندروی‌های نمایندگان مجلس و سایر انقلابیون رویرو شد. البته لازم به تذکر نیست که محمدعلی شاه نیز مانند همتای روسی خود علاقه‌ای به مشروطیت و محدود کردن دامنه قدرت خود نداشت ولی از شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که در ابتدای حکومت محمد علی شاه حاضر بود که با مجلس و نمایندگان

مردم تا حدی کنار آید. از جمله باید از سوگند خوردن محمد علی میرزای ولیعهد در سوم ذی القعدة ۱۳۲۴ و سوگند دوباره وی در ذیقعدة ۱۳۲۵ راجع به حمایت و رعایت و اجرای مشروطیت نام برد. تندروی‌های عناصر رادیکال و انجمن‌ها از منابع دسته اول تاریخی به خوبی پیداست. نقل قول ذیل از جلد دوم تاریخ بیداری ایرانیان به قلم ناظم الاسلام کرمانی که خود از انقلابیون و رجال روشنفکر و مشروطه‌خواه و از دشمنان سرسخت محمد علی‌شاه بوده نقل می‌گردد و بیانگر راستای حرکت تندروها در دوران استبداد صغیر و تحریکات ازلیان است:

«در واقع شاه از اول مشروطیت تاکنون خیلی حلم و بردباری نمود در باب تبعید علماءالدوله و جلال الدوله و سردار منصور که بدون محاکمه و ثبوت تقصیر بود فقط بر حسب نطق ناطقین و مفسدین بود... چه کنیم زمانه بد زمانی است ایوم نگارنده از شاه و درباریان نمی‌ترسم ولی از ملک المتکلمین و سید جمال و سایر مفسدین نهایت خوف و ترس را دارم. مردم هم که دکاکین را بسته‌اند از ترس ملامت مردم مفسد است و الا لسان همه حقانیت شاه را می‌گویند».^{۲۲}

همین تندروی عناصر اخلال‌گر بود که شکاف‌های نهادی جامعه ایران را عمیق‌تر کرد و نقش بسزایی در سوق دادن شاه بسوی هواداران استبداد و علماء ضد مشروطه چون شیخ فضل‌الله ایفاء کرد. ارزیابی نقش احباء و برخورد حضرت عبدالبهاء با مشروطیت شناخت ایشان را از پهنه سیاسی و ساختار اجتماعی ایران نشان می‌دهد چه که علت شکست نهائی مشروطیت همانا فقدان عناصری بود که شکاف‌های اجتماعی را ترمیم نموده و "دولت و ملت را مانند شهد و شیر آمیخته" کنند. لوح دیگری را که صدور آن قبل از ۱۹۱۰ میلادی و حد اقل یکسال قبل از حمله

روس به ایران و شکست نهضت مشروطیت است در اینجا به عنوان شاهد می آوریم. عجیب آنکه ادوارد براون این لوح را در *ضمیمه انقلاب ایرانیان* خود گنجانده ولی گویا متوجه اهمیت مفاد آن و پیشگویی دخالت دول مجاور نشده:

«در خصوص مداخله دول مجاوره در امور ایران مرقوم نموده بودید به کرات و مرآت از کلک میثاق صادر که باید دولت و ملت مانند شهید و شیر آمیخته گردد و آلا ایران میدان جولان دیگران گردد و هر دو طرف پیشیمان شوند ولی هیهات هیهات طرفین استماع ننمودند و کار را به این مرکز پرخطر رسانند»^{۲۳}

بی سابقه ترین اقدام حضرت عبدالبهاء برای اصلاحات در ایران و مطرح کردن نگرش بهائی در کشور رانی در دوره مجلس دوم رخ داد هنگامی که عضویت نمایندگان جامعه بهائی در مجلس را مطرح فرمودند. پیشینه سیاسی سالهای ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ میلادی امکان چنین اقدام بی سابقه ای را فراهم ساخت. پیرو تبعید تقی زاده (از رهبران حزب دمکرات) از ایران که بر اساس تهمت "فساد مسلک" و در پی ترور آیت الله بهبهانی رخ داد دمکرات ها پس از اتخاذ اکثریت مجلس به اصلاح قوانین و نظامنامه انتخاباتی پرداختند تا خود را از گزند چنین حملاتی محفوظ نگاهدارند. نظامنامه انتخاباتی دوره اول و دوم مجلس به صراحت ممنوعیت انتخاب بهائیان را در برداشت. مثلاً در نظامنامه انتخابات مجلس دوم آمده بود:

ماده هفتم: انتخاب شوندگان باید دارای صفات و مقامات ذیل باشند:

۱- متدین به دین حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله و سلم باشند.^{۲۴}
در پی ترور بهبهانی و تبعید تقی زاده،

نمایندگان حزب دمکرات برای آنکه پوششی برای پیشگیری از چنین حملاتی بیابند نظامنامه انتخاباتی را تغییر دادند و بنا بر نظامنامه نوین پس از چند ماه بحث و تبادل نظر مقرر شد که «متجاهرین به فسق و اشخاصی که فساد عقیده دینی و خروچشان از دین حنیف اسلام در نزد یکی از حکام شرع جامع الشرایط ثابت یا بشیاع رسیده باشد»^{۲۵} از انتخاب ممنوع شوند. این نظامنامه که اندکی پس از شوال ۱۳۲۹ (اکتبر ۱۹۱۱) تصویب شده بود محدودیت مذهبی نمایندگان را کاهش داد و امکانات نوینی را فراهم ساخت. از سوی دیگر و بطور تقریباً همزمان حضرت عبدالبهاء که مشروطیت مردمی و استقلال ایران را در واپسین لحظات حیات خود می دیدند دستور العمل نوینی را در پیش روی بهائیان ایران گذاردند. در لوحی که در حدود جمادی الثانی ۱۳۲۹ (ژوئن ۱۹۱۱) نگاشته شده می فرمایند:

«در خصوص عضویت در مجلس احبای الهی لازم است که به تمام قوت به خدمت دولت و ملت پردازند و به نهایت صداقت و خیرخواهی و پاکي و آزادگی حرکت کنند. حضرات ایادی را باید بهر قسم باشد عضویت در مجلس داشته باشند»^{۲۶}

بر نگارنده معلوم نیست که فرمان حضرت عبدالبهاء و اراده ایشان برای نامزدی حضرات ایادی برای عضویت مجلس در کوتاه مدت چه بازتابی در جامعه بهائی و غیر بهائی ایران داشته و آیا بهائیان در جهت انتخاب اینان فعالیت هایی انجام داده اند و یا خیر. ولی تقدیر چنان بود که با وجود کاهش محدودیت مذهبی و گسترش امکان فعالیت احباء در راستای همگرایی و همبستگی ملت و دولت و اصلاحات بنیادی در ایران در دسامبر ۱۹۱۱ در پی دو اوتیما توم روسیه

و اشغال نظامی ایران و کودتای ناصرالملک مجلس شورای ملی منحل گشت و انتخابات دوره سوم تا ۱۹۱۴ انجام نشد. از آن پس کابینه‌های ایران دوام آنچنانی نداشتند و تسلط دولت‌های روس و انگلیس بر دولت و مجلس فزونی یافت و باید یادآور شد که در سال‌های پایانی سلسله قاجار اصلاحات اساسی به همان دلایل بنیادی که در پیش آورده شد برآورده نگردید. نمایندگان دوره سوم نیز بیشتر از عناصر محافظه کار و اعتدالیون بودند. با اعلام انتخابات مجدد به سال ۱۹۱۳ بسیاری از بهائیان از حضرت عبدالبهاء اجازه نامزدی انتخابات و نمایندگی مجلس را درخواست می‌کردند.

در آخرو در پی شکست نهضت مشروطه در ایران و تسلط بیگانگان بر ایران حضرت عبدالبهاء جهت حرکت احباء در ایران را تغییر دادند و احباء را منع فرمودند. میرزا محمود زرقانی در *بدايع الآثار* در ذکر اقامت حضرت عبدالبهاء در رمله اسکندریه به سال ۱۹۱۳ چنین می‌نگارند:

«و دیگر از جمله تلگرافات مهمه‌ای که در ایام اقامت مبارک در رمله اسکندریه صادر شد تلگرافی در جواب احبای طهران بود که عرائض شتی در خصوص انتخاب اعضاء پارلمان ایران به ساحت انور اعلی می‌رسید و جمیع استدعای آن می‌نمودند که استیذان عضویت حاصل نمایند تا بهائیان نیز به انتخاب نفوس پردازند و لکن به کلی احباء را منع فرمودند و عین تلگراف مبارک در جواب ایشان بواسطه جناب میرزا غلامعلی دوا فروش این بود که "رضایت الهی خواهید نه عضویت پارلمان" و همچنین در این خصوص شفاهاً می‌فرمودند که بعد از انقلاب تا حال مکرراً اهل ایران به انتخاب نفوس و تشکیل دارالشوری پرداخته‌اند و نتیجه‌ای حاصل نشده جز آنکه اختلال امور و انقلاب نفوس بیشتر گشته این مرتبه

هم مثل سابق. در اینصورت هر قدر احباء از این آشوب‌ها در کنار باشند و مشغول خدمت امرالله و نشر نوحات الله آسوده‌ترند. انسان باید در امور وقتی اوقات عزیز را صرف نماید که منتج نتیجه‌ای گردد و خدمتی به عالم انسانی نماید و سبب ترقی و اتحاد ملت شود نه باعث اختلال امور و ترویج اغراض نفوس».^{۲۷}

پس دیده شد که در نتیجه عدم همبستگی دولت و ملت و تفرقه و نفاق بین جناح‌های سیاسی اصلاحات بنیادی در ایران انجام نشد و نتیجه کشمکش‌های سیاسی ضعف کابینه دولت و مجلس بود که منجر به اشغال نظامی ایران توسط روس در شمال و افزایش نفوذ نظامی انگلستان در جنوب گشت. در رویارویی با چنین نابسامانی بنیادی و پیرو نه سال فعالیت احباء در راستای همگرایی و همبستگی ملی حضرت عبدالبهاء مصلحت را در آن دید که احباء را از فعالیت‌های نافرجام سیاسی بر حذر داشته توجه و توان آنان را در راستایی بنیادی‌تر و اساسی‌تر متمرکز کند.

نتیجه گیری

در خاتمه می‌توان گفت که نگرش رهبران دیانت بهائی در مورد اصلاحات و ترقی ایران از روشنفکران هم عصر پیشرفته‌تر بوده و معلوم گردید که لزوم استقرار نظام مشروطه و حکومت مردم بر مردم در تعالیم بهائی بیش از چهل سال قبل از نهضت مشروطه آمده است. علاوه بر ارائه فرضیه نظری- سیاسی مشروطیت شناخت حضرت عبدالبهاء از جامعه ایران و ویژگی‌های ساختار آن ایشان را بر آن داشت که فعالیت بهائیان را در جهت بنیادی نزدیکی دولت و ملت متمرکز نماید. همین شکاف و اختلاف بود که در آخر منجر به شکست مشروطیت و دخالت دولت‌های اجنبی

یادداشت‌ها

مارندرانى در دورهٔ آغازین خدمات امری ایشان در سال چهارم مشروطیت به همراهی جناب عبدالحسین اردستانی به عراق عرب و گفت و شنود با آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مجتهد شناخته شده و مشروطه خواه نام برد. برای اطلاع بیشتر به *کواکب الدرر* جلد ۲ ص ۱۶۵ نوشتهٔ عبدالحسین آبتی (آواره) و مقدمهٔ *امرو خلق* به قلم جناب احمد یزدانی صص د-ط رجوع کنید.

۱۳- کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۹۱.
 ۱۴- *کواکب الدرر* ج ۲، ص ۱۶۵. آواره می نویسد: «عدم مداخله احباب مشروطه را نجات داد».
 ۱۵- ن. ک ص ۳۵۹.
 ۱۶- رجوع شود به:

Edward G. Browne, *The Persian Revolution 1905-1909*, Mage Publishers 1999, pp.424-429.

۱۷- ر. ک به مجموعهٔ الواح خطی حضرت عبداله‌ها، ص ۱۲۶.

<http://www2.h-net.msu.edu/~bahai/areprint/ab/M-R-M/Milani>.

۱۸- یعنی در حدود ۱۳۳۰ هجری و یا بعد از ژوئیهٔ ۱۹۱۱ میلادی.

۱۹- *مکاتیب حضرت عبداله‌ها*، ج ۵، صص ۱۷۵-۱۷۳.

۲۰- مجموعهٔ الواح خطی مربوط به دورهٔ مشروطیت، ص ۲۲۳. ر. ک.

<http://www2.h-net.msu.edu/~bahai/areprint/ab/M-R-M/Milani>

۲۱- برای اطلاع بیشتر در مورد مجلس دوما ر. ک به: John Morrison, *The State Duma: A Political Experiment* in Anna Geifman, Russia Under the Last Tsar: Opposition and Subversion 1894-1917 Oxford; Blackwell Publishers, 1999.

۲۲- ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۲، ص ۱۵۴. ملک المتکلمین و سید جمال از ازیلیانی شناخته شده و فعال سیاسی بودند.

۲۳- کتاب براون در سال ۱۹۱۰ میلادی چاپ گشته و بنا بر این لوح فوق باید پیش از آن صادر شده باشد. برای ملاحظهٔ لوح ن. ک به:

Edward G. Browne, *The Persian Revolution 1905-1909*, Mage Publishers 1999, p.426.

۲۴- *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۲، ص ۲۵۱.

۲۵- منصوره اتحادیه، *مجلس و انتخابات: از مشروطه تا پایان قاجاریه*، ص ۱۵۰.

۲۶- *مکاتیب حضرت عبداله‌ها*، ج ۲، ص ۲۶۳.

۲۷- میرزا محمود زرقانی، *بدایع الآثار*.

۱- واژهٔ گفتمان در این مختصر به عنوان مترادفی برای واژهٔ discourse گزیده شده است. بنا بر تعبیر فوق گفتمان مجموعهٔ کشمکش‌ها و ستیزهای عقیدتی و ایدئولوژیکی است که گروه‌های رقیب برای نیل به موضعی محکم‌تر و قوی‌تر در پهنهٔ قدرت بدان مشغولند. واضح است که ندای آئین بهائی در غوغای مشروطه نمونهٔ بارزی است از تلاش و تکاپوی جامعه‌ای کوچک برای نیل به هدفی متعالی که همانا فراهم نمودن مقدمهٔ تجدید و اصلاح کشور با مطرح نمودن دستورالعمل‌های سیاسی و اجتماعی و تعالیم روحانی دیانت بهائی است. برای اطلاع افزون‌تر و بحثی پر عمق‌تر پیرامون واژهٔ گفتمان توجه خوانندگان را به مقالهٔ "از دیدگاه دیگر: گفتاری دربارهٔ گفتمان" نوشتهٔ ح. ق. عضدالملک در *ایران نامه* (سال هشتم، شمارهٔ سه، تابستان ۱۳۶۹) جلب می‌کنم.

۲- *نقطهٔ الکافی*، ص ۴۶.
 ۳- برای نمونه ن. ک *محاضرات* جلد اول و دوم، صص ۹۵۱-۹۴۲.

۴- ر. ک به مآخذ زیر:

Mangol Bayat, *Iran's First Revolution*, pp.68-70.
 Janet Afary, *The Iranian Constitutional Revolution 1906-1911*, pp.46-48

Juan Cole, *Modernity and Millennium*, pp.102-104.

۵- *مکاتیب حضرت عبداله‌ها*، ج ۳، ص ۴۵۵.
 ۶- ن. ک به:

<http://www2.h-net.msu.edu/~bahai/areprint/ab/M-R-M/Milani>, pp.229-230.

۷- ر. ک به:
 Juan Cole, *Modernity and Millenium*, p.180.

۸- فریدون وهمن، *تأثیر دیانت بابی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران*، در *خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر*، ج ۶، ص ۱۹۷.

۹- ن. ک به:
 Marziah Gail, *Arches of the Years*, p.19.

۱۰- ن. ک به:
 Janet Afary, *The Iranian Constitutional Revolution 1906-1911*, pp. 318.

۱۱- ن. ک به:
 Marziah Gail, *Arches of the Years*, p.73.

۱۲- از جملهٔ این کوشش‌ها باید از ارسال جناب فاضل

سرگردانی میان دو تمدن

پژوهشگر

توسط
کارشناسان
سازمان
مدیریت و برنامه
تهیه شده
می نویسد که سهم
زنان در فعالیت‌ها و



اگر
بخواهیم
در یک
کلمه وضع

فرهنگ در ایران امروز را

خلاصه کنیم آن کلمه "سرگردانی" است.

ایران از سویی مجذوب تمدن غرب است ولو این جاذبه را به ظاهر انکار می کند و از سوی دیگر می خواهد وانمود کند که تنها تکیه گاهش فرهنگ سنتی اسلامی است. در نتیجه بسیاری از تصمیمات و مقررات و مشروعات، فرزندان "ناخلف" کشمکش این دو قطبند.

ذکر چند مثال در ارتباط با حیات خانواده

می تواند این قضیه را روشن تر سازد: در این

شبهه نیست که بنیادگران اسلامی قائل به لزوم

بازگشت زن به خانواده و فاصله گیری از

فعالیت های اجتماعی هستند و همین سبب شد

که با استقرار جمهوری اسلامی مخالفت علنی

و عملی با فعالیت های اجتماعی زنان شدت

گرفت. گزارش مربوط به هدف ها و عملکرد

ایران در زمینه برنامه توسعه هزاره (مربوط به

سال ۲۰۰۴) که به همکاری سازمان ملل متحد

مشاغل حقوق
بخش کشاورزی که در سال ۱۹۹۰ یعنی ۱۱
سال بعد از تغییر نظام سیاسی فقط ۱۰/۵٪
بود، در سال ۲۰۰۲ به ۱۲٪ افزایش یافته و
گزارش با تأسف ذکر می کند که در سال ۱۹۹۸
میزان اشتغال زنان به ۱۵/۳٪ رسیده بود اما بعد
به ۱۲٪ تقلیل یافت.

سالنامه آماری مرکز آمار ایران مربوط به

۱۳۸۲ که آن هم به زبان انگلیسی است

می نویسد که جمع گروه شاغلان ۱۰ ساله به

بالا که به ۱۴/۶ میلیون نفر بالغ می شود، ۸/۱۲

میلیون مرد و ۱/۸ میلیون زن را در بر می گیرد

یعنی درصد اشتغال زنان در کل از ۱۲٪

نمی گذرد. بنا به این آمار اکثریت زنان در انواع

صنایع شاغلند (۵۸۳ هزار)، بعد در کار تعلیم و

تربیت (۴۵۹ هزار)، سپس در کشاورزی (۲۹۴ هزار) و بالاخره در بهداشت و مددکاری اجتماعی (۱۱۹ هزار).

نفس این که سازمان مدیریت و برنامه کاهش نسبت زنان شاغل را به عنوان مسأله یاد کرده و به عکس با خوشوقتی اعلام می‌دارد که نسبت کرسی زنان در مجلس شورای ۲٪ در پارلمان سوم (۱۹۹۱-۱۹۸۸) به ۵٪ در پارلمان پنجم (۲۰۰۳-۲۰۰۰) افزایش یافته، دلالت بر آن دارد که جاذبه تمدن غرب و شناسایی حقوق بشر، از جمله زنان، از ذهن و دل اولیاء امور در ایران به دور نیست.

نمونه دیگر این سرگردانی را در قضیه طلاق می‌توان دید که از طرفی طبق قوانین اسلام بر تصمیم یک جانبه مرد متکی است و از طرف دیگر در دنیای امروز که زنان به تحصیلات عالی دست یافته و به حقوق حقه انسانی خود وقوف یافته‌اند، آن روش مستبدانه قدیم موجه به نظر نمی‌رسد. فشار زنان بر تصمیم گیرندگان امور موجب شد که در ۱۹۸۲ مقاله‌های جدید ازدواج تنظیم گردید که در آن مرد متعهد به پرداخت نصف ثروتی که بعد از ازدواج به دست آورده به همسر خود در صورت طلاق می‌شد و ثانیاً زن می‌توانست با توجیه و تصویب حاکم شرع مطالبه طلاق کند. در سال ۱۹۹۲ توسل به حکمیت در قضیه طلاق الزامی شد و در صورت عدم توفیق در سازش زوجین است که محکمه می‌تواند حکم طلاق را صادر کند و این امر هم باید بعد از تادیبه همه دیون شوهر به زن خود بابت بقیه مهر او باشد.

در جامعه مترقی، کودکان مقام و منزلتی

دارند و اعلامیه جامعه اتفاق ملل در سال ۱۹۲۴ و اعلامیه جامع تر سازمان ملل متحد در ۱۹۵۹ و میثاق نامه بین‌المللی حقوق کودک

که در سال ۱۹۸۹ به تصویب مجمع عمومی ملل متحد رسید، بر این امر شهادت می‌دهد. در جامعه اسلامی به گواهی آنچه از اقوال قدما از امام غزالی گرفته تا خواجه نصیر طوسی و سایرین در دست است، طفل ارج و پایگاه شایسته‌ای ندارد. هستند عده‌ای از علمای اسلام که سقط جنین را قبل از چند هفته بارداری مجاز می‌دانند و لابد علمای مذکور موافق بوده‌اند که گاه اطفال به صورت "کامیکاز" جان فدای تعصبات قومی- مذهبی کنند و علی‌رغم ماده‌ای از مواد اعلامیه اسلامی حقوق بشر که می‌گوید پیر مردان و زنان و کودکانی را که در کشمکش‌های مسلحانه مشارکت نداشته باشند نباید کشت، جمع کثیری از کودکان را رسماً به جبهه جنگ اعزام کردند چنان که در جنگ میان ایران و عراق تجربه شد. در زمینه اشتغال هم که قوانین بین‌المللی آن را قبل از سن بلوغ یا رشد ممنوع کرده‌اند، خاصه در کارهای سخت، آمارهای سال ۱۳۸۲ ایران حکایت از آن می‌کند که ۳۶۸ هزار کودک ۱۴-۱۰ ساله از نظر اقتصادی فعال و ۲۶۵ هزار تن از آنان شاغل بوده‌اند یعنی عملاً از رفتن به مدرسه ممنوع و محروم شده‌اند. از جهت دیگر ملاحظه می‌شود که مقامات جمهوری اسلامی تعمیم تعلیمات ابتدایی را به پسران و دختران در حد ۹۷٪ گروه‌های سنی ۶-۱۰ ساله یکی از موفقیتهای مهم حکومت به شمار می‌آورند-

که البته حرف حق است و باید منصفانه پذیرفت- و نیز کاهش مرگ و میرکودکان و نوزادان را هم در شمار



است که این خود نشانه تمرکز قدرت در دست یک فرد یا گروه اندک است که با ادعای دموکراسی در تناقض آشکار است.

هر متفکر منصفی با آگاهی بر این حقایق به

این نتیجه می‌رسد که وقت آن رسیده که اولیای امور و اندیشمندان بار دیگر در معنی و مفهوم تمدن غرب غور و بررسی کنند، نه آن تمدن را یک‌جا مردود شمرند و نه یک‌پارچه بپذیرند. در تمدن غرب بسیار ارزش‌های موجه هست که به هیچ قومی تعلق ندارد بلکه دست‌آورده کوشش‌های بشر طی قرون متمادی است و اخذ و اقتباس آنها نه از شأن جامعه‌ای می‌کاهد و نه او را اسیر چشم‌بسته تمدن غرب در جنبه‌های شدیداً مادی آن می‌کند. غرب هم از انسانیت و معنویت عاری نیست. عرفان، فلسفه، افکار مذهبی در غرب هم رشد و نمای قابل ملاحظه داشته و هیچیک از آنها انحصار به دنیای شرق ندارد.

سرگردانی کنونی و به هم آمیختن عناصر نامتجانس و ناهماهنگ به امید متری شدن یا تظاهر به ترقی، مشکلی را عمقاً نمی‌گشاید. ایران نیازمند تمدن تازه‌ای است که اگر هم عناصرش در تمدنات قدیم یافت می‌شود اما می‌تواند اصالت خود را داشته باشد و این توصیه‌ای است که حضرت عبدالبهاء حدود ۱۳۰ سال قبل در رساله منتهی کرده‌اند اما هنوز هم ایرانیان در پذیرفتن آن تأمل دارند. ■

پیروزی‌های نظام جدید قلمداد می‌کنند و می‌گویند میزان مرگ و میرکودکان کمتر از ۵ سال از ۶۸ در هزار تولد به سال ۱۹۹۰ به ۳۶ در هزار تولد به سال ۲۰۰۰ تقلیل یافته و مرگ و میر نوزادان در همین فاصله از ۵۲/۵ در هزار به ۲۸/۶ در هزار کاسته شده است، پیشرفت‌هایی که البته درخور تحسین است در عین حال با تعجب ملاحظه می‌شود که به موجب آمارهای منتشر شده، ده‌ها هزار طفل در کوچه و خیابان سرگردان هستند (اول کنفرانس ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران تعداد کودکان خیابانی طهران را ۲۰ هزار برآورد کرده، ۱۳۸۱) و به قول یکی از مآخذ، این امر خصوصاً در شهرهای زیارتی رواج دارد.

سرگردانی میان ارزش‌های غرب و سنن شرقی و اسلامی تنها در حیات خانواده منعکس نیست حتی حکومت ایران هم که یگانه تئوکراسی موجود بعد از حکومت واتیکان در دنیای معاصر است، اصول دموکراسی چون انتخاب رئیس جمهور و اعضای مجلس شورای را پذیرفته اما صلاحیت اعضای مجلس و حتی مصوبات مجلس را به تصویب شوراهای مختلف و نیز رهبر روحانی محول و معلق داشته

یادوی از جناب عنایت الله روشن

به مناسبت ۲۰ نوامبر روز جهانی کودک

ایرج پوستچی

نوجوانان و جوانان پایه‌ریزی شده موجد بروز خصائص ذاتی انسانیت چون بشر دوستی، محبت، انصاف، عدالت، شفقت، مهر، عطوفت، ترجم و سایر کمالاتی است که اتحاد و اتفاق و یگانگی و برابری و مساوات را در هر جامعه‌ای بوجود می‌آورد.

تردیدی نیست که تعلیم و تربیت معنوی و روحانی اطفال از خانواده شروع می‌گردد. این امر مبرم حیاتی باید همیشه سرلوحه فعالیت‌های روزمره والدین در منزل و کاشانه باشد. بر اساس نصوص الهی اجر والدین در اجرای این امر خطیر بسیار عظیم است چون تعلیم و تربیت روحانی بنیان مستحکم تمدن واقعی و الهی است که آن نیز به نوبه خود اساس ایجاد صلح و صفا و یگانگی و دوستی و خدمت به جامعه بشری است.

نویسنده شاهد پرورش و توسعه این کمالات انسانی برای سال‌های متممادی در گوشه‌ای از خطه ایران یعنی شهر شیراز به همت فردی مخلص و جانفشان بوده است. جناب عنایت‌الله روشن که بیش از ۵۰ سال در پیشبرد تربیت روحانی نوباوگان و نوجوانان و جوانان شهر شیراز بین

در جهان امروز که اکثر ملل با قدرت تمام در توسعه علم و دانش اهتمام می‌ورزند تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان و جوانان از اهمیت خاصی برخوردار است. تدریس علوم و فنون و هنر در سطوح سنین مختلف نوباوگان و نوجوانان و جوانان پایه و اساس تعلیم و تربیت در دنیای امروز است.

گرچه آموزش فنون و علوم و هنر از ارکان مهم پیشرفت هر جامعه زنده در جهان است ولی تجارب حاصله در بیش از یک قرن نشان می‌دهد که تعلیم و تربیت که فقط بر اساس تفوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی باشد جز نابسامانی فکری و فلاکت روحی چیزی دیگر در بر ندارد زیرا پایه و اساس این نوع آموزش و پرورش دستیابی به اقتصادی شکوفاتر، منابع طبیعی ارزان‌تر و برتری سیاسی و اجتماعی قوی‌تر قرار گرفته است.

یکی از دلائل اصلی و پایه‌ای این سردرگمی و نابسامانی روحی، جسمی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را باید در محرومیت از تعلیم و تربیت روحانی و معنوی دانست. این نوع تعلیم که بر اساس آموزش کمالات معنوی به کودکان و

سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۵۸ (۱۹۲۹-۱۹۷۹ میلادی) کوشا بود و بیش از ۵ نسل از شاگردان دروس اخلاق شیراز را در مسیر تعلیم و تربیت روحانی راهنمایی نمود.

جناب عنایت‌الله روشن در سال ۱۲۹۲ شمسی (۱۹۱۲ میلادی) در شهرستان آباء فارس پا به عرصه وجود گذاشت. پدر ایشان معروف به استاد لطفی هنرمند و استاد مثبت کاری و مشبک کاری بود. ایشان دوران طفولیت را در مدرسه تربیت آباء گذراند و چندی بعد راهی شیراز شد. در شیراز با کمک و مساعدت جناب درآگاهی در اداره پست مشغول به کار شد و در ضمن برای اولین بار معلمی کلاس‌های درس اخلاق را عهده‌دار گردید و چندی بعد جناب میرزا فضل‌الله خان بنان که رئیس اداره تلفن بودند ایشان را به اداره تلفن شیراز منتقل کردند. جدیت و کاردانی جناب روشن در این سمت باعث شد که در مدت کوتاهی ایشان به سمت ریاست اداره تلفن آباء منصوب شد.

در سن ۲۱ سالگی با سرکار ذکریه خانم نورانی نوه جناب میرزا اشرف شهید که دختر خاله ایشان می‌شد ازدواج نمود. به مدت سه سال در سمت رئیس اداره تلفن آباء کار کرد و نیز خدمات ارزنده‌ای به جامعه بهائی آن شهرستان نمود که برای نمونه تعلیم و مشق ویولون به دوشیزگان بهائی در آباء بود، اجرای برنامه موسیقی به وسیله این دوشیزگان در جشن کشف حجاب آباء مورد توجه خاص مدعوین بهائی و غیر بهائی گردید.

بعد از سه سال خدمت در اداره تلفن آباء دوباره به شیراز مراجعت نموده و بزودی از طرف محفل مقدس روحانی شیراز به عضویت لجنة تربیت امری منصوب شد ضمناً معلمی کلاس‌های اول و دوم اخلاق را به عهده گرفت.

علاوه بر خدمات مداوم در لجنة تربیت امری و کلاس‌های دروس اخلاق جناب روشن اجرای

برنامه‌های موسیقی و هنری که شامل سرودها و تصنیفات امری می‌شدند را با کمک سایر دوستان که هر کدام هنری در نواختن آلات مختلف موسیقی داشتند ترتیب می‌دادند و نیز این سرودهای مهیج امری و آهنگ‌های بسیار دلپذیر را محصلین کلاس‌های درس اخلاق اجرا می‌نمودند.

گذشته از ترتیب گروه موسیقی و تصنیف آهنگ‌ها و سرودهای امری، جناب روشن با چند نفر از هنرمندان بهائی و غیر بهائی نمایشنامه‌ها را در تئاترهای عمومی شیراز اجرا می‌کردند که مورد تشویق و ترغیب اولیای امور اداره معارف (فرهنگ) آن ایام شدند و نیز نمایشنامه‌های امری را با کمک چند نفر از هنرمندان بهائی ترتیب داده و از وجود جوانان بهائی در اجرای آن برنامه‌ها استفاده می‌نمودند.

خدمات ایشان در لجنة تربیت اطفال و تشکیل کلاس‌های درس اخلاق همواره مورد تقدیر محفل مقدس روحانی شیراز و تمجید احباء بود لذا محفل روحانی شیراز به پاس پنجاه سال خدمت جناب عنایت‌الله روشن تقدیرنامه‌ای مشروح و مفصل به ضمیمه هدیه‌ای بسیار عزیز و گرانبها- شمایل حضرت عبداله‌اء- به ایشان هدیه نمود.

چه خصوصیات فردی و شخصی جناب روشن را ممتاز و برجسته نمود؟ جواب این سؤال را باید در رفتار و سکنات این فرد عزیز جستجو کرد. ایشان فردی حلیم، آرام، خوش خلق و دلسوز و بی‌قرار برای انجام هرگونه خدمتی بود که باعث پیشرفت و ترقی کودکان و نوجوانان و بهبود جامعه می‌شد. تبسمی ملیح که هیچوقت از لب‌های ایشان دور نمی‌شد به هر فردی در اولین برخورد پیام دوستی و محبت می‌فرستاد.

این خصوصیات جاذبه‌ای قوی برای کودکان، نوجوانان و جوانان بود که از صمیم قلب ایشان را دوست داشتند. با تماس مداوم فردی و نزدیک که ایشان با صدها اطفال و خانواده آنها

داشتند و اطفال را به حضور در کلاس‌های اخلاق همیشه ترغیب می‌نمودند، این کلاس‌ها از رونق خاصی برخوردار بود. کمک والدین در اجرای این امر مبرم ایشان را در نظر اطفال و خانواده‌هایشان دوستی مورد اعتماد، صمیمی و دلسوز جلوه می‌داد.

یک نمونه از اقدامات مساعد و مداوم ایشان که بر اساس دستور لجنه تربیت امری اجرا می‌شد، دیدار از خانواده‌های بهائی بود که فرزند یا فرزندان‌شان به عللی بیش از دو جلسه از کلاس‌های درس اخلاق غیبت داشتند. جناب روشن بدون استثناء در هر موقع از شب و روز که فرصت بود از این خانواده‌ها دیدن کرده و علت غیبت را جستجو می‌شدند سپس در کمال مهر، محبت و احترام در رفع نواقص و مشکلات آنها کوشا بوده و اطمینان حاصل می‌کردند که فرزندان خانواده مورد بحث در اولین جلسه درس اخلاق حضور یابند.

نویسنده گاهی اوقات با ایشان در ساعت‌های دیر شب برخورد می‌کردم، موقعی که می‌پرسیدم: «جناب روشن این وقت شب کجا؟» ایشان با خنده‌های بلند می‌گفتند که از دیدار خانواده‌های بهائی و اطفال آنها برمی‌گردند. آن وقت چهره ایشان کاملاً باز می‌شد و با شوقی فراوان می‌گفتند که همگی قول داده‌اند این جمعه در کلاس‌های درس اخلاق حاضر شوند. اینگونه دلسوزی و از خود گذشتگی بود که ایشان را نمونه خادم اطفال بهائیان شیراز نموده بود.

بین سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۸ که جامعه بهائیان شیراز به علت توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور و استان فارس و وجود دانشگاه و بیمارستان‌های مختلف و مؤسسات جدید ملی و خصوصی از رشد قابل توجهی برخوردار گردید، تعداد خانواده‌های بهائی با اطفال و نوجوانان و جوانانی بین ۵ تا ۱۷ سالگی کثرت قابل توجهی پیدا کرد و در نتیجه کار لجنه تربیت امری شیراز در ایجاد کلاس‌های درس اخلاق، تهیه محل

تدریس و تأمین معلمین مجرب با چالشی جدید روبرو شد. این وضع با سرعتی قابل توجه ادامه پیدا کرد به طوری که در اوائل سال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱ میلادی) تعداد کلاس‌های درس اخلاق در شیراز بین ۳۵ تا ۴۰ بود ولی در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) که آخرین آمار موجود بود این رقم به بین ۱۲۰ تا ۱۲۵ کلاس افزایش یافت.

یکی دیگر از خدمات جالب جناب روشن رهبری جشن‌های سالیانه خاتمه کلاس‌های درس اخلاق بود. اختتام کلاس‌های درس اخلاق مقارن با خاتمه سال تحصیلی مدارس شیراز بود. هر سال لجنه تربیت امری جشن اختتام کلاس‌های دروس اخلاق را از کلاس اول تا دوازدهم ترتیب می‌دادند.

جناب روشن کوشش می‌نمودند که این جشن‌های سالیانه با یک برنامه هنری شروع شده و با برنامه دیگر هنری ختم گردد، صدها کودکان و نوجوانان و جوانان از سنین ۶ تا ۱۸ سالگی در سالن یا محوطه حظیره القدس شیراز جمع شده و بزودی برنامه‌های هنری که شامل خواندن سرودهای امری بود شروع می‌شد. بعد از خاتمه برنامه هنری وقت دادن جوایز به اطفال دروس اخلاق فرا می‌رسید، بدون استثناء هر طفل، هر نوجوان و هر جوان که در کلاس‌های دروس اخلاق شرکت کرده بودند جایزه می‌گرفتند.

در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) شبی در جلسه لجنه تربیت امری جناب روشن دچار عارضه شدید گردید و فردای آن شب متأسفانه سکنه مغزی دست داد و ایشان به حالت اغماء فرورفتند، از طرف دست چپ بدن فلج گردیدند و سرانجام در سال ۱۳۶۳ (۱۹۸۴) به ملکوت ابهتی صعود نمودند.

در اینجا باید از همکاران فعال و خدوم و جانفشان ایشان در لجنه تربیت امری یاد کرد که با چه عشق و علاقه در برپا کردن و اداره امور کلاس‌های درس اخلاق سهیم و شریک جناب عنایت‌الله روشن بودند. ■

از گلخن فانی به گلشن باقی

فرصت ابلاغ کلمه به وسائل ارتباط جمعی و بزرگان شهر از هر دین و مذهب بود، و مراسم آن با کمال شکوه برگزار شد. ایشان صاحب طبع شعر نیز بودند.

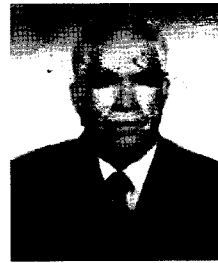
بیت العدل اعظم در پیامی از طریق دارالانشاء مورخ ۲۱ اکتبر ۲۰۰۵ از خدمات مخلصانه ایشان در تقدّم و پیشرفت امرالله در ترکیه تجلیل فرمودند و به همسر ایشان خانم بهجت ناطق تسلیت گفته به ادعیه در اعتاب مقدّسه خانواده را اطمینان دادند.



ملاحظت مقصودی (برنگ)

مادرم ملاحظت مقصودی در سال ۱۳۰۶ شمسی در میاندوآب در خانواده‌ای مؤمن به دنیا آمد. ایشان در ۱۸ سالگی با جناب "احمد برنگ" که بنفسه به امر مبارک اقبال نموده بود ازدواج کرد. حاصل این ازدواج پنج دختر و یک پسر است که به فضل حق همگی در ظلّ امر الهی می‌باشند.

ایشان زنی مؤمن، شجاع، فداکار، خادم و با همّت و عزمی شدید بود. در سال ۱۳۴۷



غلامحسین مخلص

آقای غلامحسین مخلص در حوالی بهبهان شیراز در ۱۲۹۹ شمسی به دنیا آمد، و بعد از تصدیق پدرش در حالیکه ایشان یک سال بیشتر نداشت خانواده بر اثر اذیت معاندین آواره شدند و به شهر اهواز آمدند و از آنجا بعداً عازم آبادان شدند. در سن ۱۵ سالگی از طرف دولت به برای ادامه تحصیل به انگلستان فرستاده شد و پس از ۵ سال در موقع جنگ دوّم جهانی به ایران آمد و با پُست عالی در شرکت نفت کار می‌کرد. بسیار مشتاق تبلیغ بود و علاقمند به خدمت و دستگیری از ضعفاً. ایشان در سال ۱۳۲۷ ش ازدواج کرد و بعد از زیارت ارض اقدس یک سال قبل از صعود هیکل مبارک، وی و همسرش تصمیم به مهاجرت گرفتند و در سال ۱۹۶۶ م. به ترکیه آمدند و در شهر آدانا اقامت گزیدند. در آن شهر پیوسته در کار خدمت و تبلیغ بودند و متجاوز از ۴۰ نفر ترک و امریکایی مقیم آن شهر توسط ایشان تصدیق کردند. صعود ایشان در تاریخ ۲۰/۱۰/۲۰۰۵ اتفاق افتاد، و این واقعه تأثرانگیز

همسرشان به دیار بقا شتافت و بار زندگی را به دوش ایشان گذاشت. پس از این واقعه سخت ایشان به همراه دختر و دامادشان به پیرانشهر مهاجرت نمودند. سالیان متمادی در آن شهر مشغول خدمات و تبلیغ بودند و همچنین افتخار عضویت در محفل روحانی محل را داشتند. ایشان مصائب و مشکلات فراوانی را چه در راه امر مبارک و چه در زندگی شخصی متحمل شد و هیچگاه امید و اتکال خود را از دست نداد. حتی در زمان انقلاب اسلامی که بیشتر اموال خود را در پیرانشهر از دست داد و مجبور به ترک محل مهاجرتی خود شد، همیشه شاکر و سپاسگزار بود، درب خانه اش همیشه به روی یار و اغیار باز بود و همواره محل تشکیل جلسات امری. در زمان گرفتاری جمع کثیری از اعضای محفل روحانی و احبای دیگر در سجن، در شهر باقی ماند و به دیدار و دلجویی از خانواده های آنان پرداخت و مرتباً به ملاقات آنان در زندان می رفت. ایشان در سن ۷۶ سالگی با حسن خاتمه در سال ۱۳۸۲ پس از یک سال کسالت در شهرستان ارومیه به جوار حق شتافتند. از ایشان ۶ فرزند ۱۶ نوه و ۵ نتیجه به یادگار مانده است که همگی در ظل امر و در اکناف عالم قائم به خدمات امر الهی هستند.



فرید پرویزی

آقای فرید پرویزی در اسفند ماه ۱۳۴۲ (۱۹۶۴) در میاندوآب از پدر و مادری مؤمن (توحید پرویزی) و (عطائیه برنگ) به دنیا آمد. سه سال بعد خانواده اش به قصد انتشار امر الهی به شهر مرزی پیرانشهر مهاجرت نمودند. فرید دهساله

بود که پدر عزیزش را در اثر سانحه اتومبیل از دست داد. وی در ظل مهد محبت مادری خدوم، مؤمن، صبور و لایق با خواهر و برادر کوچکترش رشد و نمو یافت، که به ناچار در اثر انقلاب اسلامی محل مهاجرتی را به قصد ارومیه ترک نمودند.

فرید از همان ایام نوجوانی جوایز حقیقت بود و غرقه در آثار و الواح الهی. هوشی سرشار و فکری جستجوگر و ذهنی پر از ایده های جدید داشت و سرشار از اخلاص و فروتنی. پس از تشکیل مؤسسه معارف عالی امر و دانشگاه علمی بهائی، فرید در حین تحصیل در رشته روانشناسی به تدریس دروس امری و فلسفه و منطق مشغول بود. او ناطقی پرشور نیز بود. زندگی دنیویش در خدمت حضرت بهاء الله و خلق او بود. تمام دوران زندگی کوتاه و پربارش عاشقانه در خدمت جوانان جامعه بود.

زندگی مشترک را با دوشیزه ژیل لطفی در سال ۱۳۷۳ آغاز نمود. یادگار این ازدواج سریر دختری ۸ ساله و رفیع پسری ۴ ساله می باشد. در سال های اخیر حیاتش مبلغی پر شور بود که در جلسه تذکرش مبتدیان و مصدقین جدید به امر به توسط او حضور داشتند.

فرید عزیز در دیماه ۱۳۸۳ (ژانویه ۲۰۰۴) در اثر تصادف اتومبیل به همراه جوانی دیگر شاهین بشیریان به دیار ملکوت ابهی راه یافت و جامعه ای را در غم فقدان ناطقی پرشور و مبلغی راستین به سوگ نشاند.



اختر امیدفر (شاه آبادی فراهانی)

خانم اختر امیدفر در سال ۱۳۳۰ شمسی (۱۹۵۱ میلادی) در یکی از توابع شهری در

پیام بهائی

نشریه ماهانه محفل روحانی ملی
فرانسه برای بهائیان

*

سال بیست و هشتم، شماره یازدهم
شماره پیاپی ۳۲۴
شهرالعلم - شهرالقدرة - شهرالقول ۱۶۳
آبان - آذر ۱۳۸۵

*

نشانی هیأت تحریریه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511
1211 Genève 12, Switzerland

*

نشانی برای ارسال حق اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی

Payám-i-Bahá'í

B. P. 9

06240 Beausoleil, France

Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپایی ۵۰
یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل
آن به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:

۱- توسط نمایندگان ما ۲- یا حواله پستی ۳- چک
بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در
وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک
دلاری به دفتر امور ایرانیان در شیکاگو ۵- یا کارت
اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسط بانک
خودتان به شماره حساب زیر با ارسال رسید و نام
خود به نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í

IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30

Bank Société Générale

8 Ave. J. Medicin

06000 Nice, France

Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیه اشتراک‌ها در اول هر سال میلادی
تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í

Publié par l'Assemblée spirituelle

Nationale des Bahá'is de France

خانواده‌ای بهائی و مؤمن دیده به جهان گشود و
دوران طفولیت را در آنجا سپری نمود. تحصیلات
خویش را در رشته بهیاری به پایان رسانید و در
بیمارستانی در طهران مشغول به کار گردید.

در مرداد ماه ۱۳۵۴ شمسی مطابق جولای
۱۹۷۵ میلادی با آقای ضیاءالله امیدفر عقد اقتران
بستند، یکسال بعد تصمیم گرفتند به عهد خویش
که هنگام ازدواج بهم بسته بودند وفا کنند و به
مهاجرت بروند لذا در اکتبر ۱۹۷۶ میلادی با نظر
لجنة ملی مهاجرت به یکی از کشورهای ناحیه
خلیج فارس که جزء اهداف مهاجرتی آن لجنة
بود هجرت نمودند و مانند سایر مهاجرین آن
سامان مشکلات و نبودن کار را تحمل کردند تا
آنکه به اراده الهی سختی‌ها به رفاه تبدیل شد.

ایشان دارای ۳ فرزند پسر و یک نوه دختر
می‌باشد، دو فرزند بزرگتر در همان کشور مشغول
خدمت و فرزند سوم مشغول تحصیلات عالی در
یکی از کشورهای همسایه می‌باشد.

ایشان از بدایت عضویت در محفل روحانی
به مدت ۹ سال سمت منشی آن محفل را به
عهده داشتند و تا هنگام صعود نیز به عضویت
محفل قائم بود، همچنین عضویت در لجنات
ملیه تربیت امیری و اماءالرحمن و معلمی
کلاس‌های دروس اخلاق و نیز به عنوان مساعد
در هیات انتصابی خدمت نمود. سال‌ها در زمینه
خدمات اجتماعی در بیمارستان صحار و در مرکز
افراد عقب مانده و معلولین آن شهر عاشقانه و
خالصانه خدمت نمود. و مورد رضای مدیران و
مسئولین مربوطه بود و بارها تقدیرنامه دریافت
نمود، همیشه ذکر خدماتش را می‌نماید.

تا اینکه بالاخره حیات عنصریش در این عالم
به پایان رسید و در ساعت ۱۱ صبح چهارشنبه ۲
مارس ۲۰۰۵ میلادی در اولین روز از شهر مبارک
صیام روح پاکش از این عالم فانی به عالم باقی
پرواز نمود و در ملکوت اعلیٰ مستریح گردید.

خدمات ایشان در عنایتنامه مورخه ۳ مارس
۲۰۰۵ معهد اعلیٰ مورد تقدیر قرار گرفت. ■

انجمن ادب و هنر ایران - شعبه لندن از ۲۶ تا ۳۰ دسامبر ۲۰۰۶

دوره حیات و خدمات دو تن از درخشانترین چهره‌های تاریخ امر

جنابان اسم الله اصدق و ابن اصدق

سخنرانان به ترتیب سخنرانی: دکتر وحید رأفتی حیات و خدمات جناب اسم الله اصدق، الواح نازله به اعزاز ایشان و آثار قلمی. مینو معارفی (خدا دوست) حیات و خدمات جناب ابن اصدق. شفیقه فتح اعظم خاطراتی از تشرف خانواده ابن اصدق به حضور حضرت عبدالبهاء و حضرت ورقه علیا. دکتر مینو فوادى تاریخ دیانت بهائی در خراسان. دکتر فرح دوستدار نقش دین از نظر متفکران زمان حاضر. هوشمند فتح اعظم در ستایش زبان فارسی و سخن و گفتگوی آزاد. دکتر رضا قاسمی تمثیل در مثنوی مولوی. دکتر شاپور راسخ پدیده جهانی شدن از دیدگاه آیین بهائی. دکتر مظفر یوسفیان مروری بر مقررات مدنی و جزائی کتاب اقدس. مهندس بهروز جباری تنهایی شاعر عارف. خانم شیرین رضویان تاثیر نیایش بر روان انسان.

کلاس‌های آموزش فارسی به نونهالان: زیر نظر خانم فردوس روشنگه (ثابت ایمانی)

موسیقی: هنرمندان رحمت الله بدیعی، پریسا بدیعی، مهسا و مرجان وحدت، حمید راستی

محل برگزاری کنفرانس: Hilton Watford- Elton Way Watford WD25 8HA:

هزینه‌ها: نام نویسی (فقط برای تمام دوره) ۴۰ پاوند - ۹ وعده غذای ایرانی ۷۰ پاوند - هتل با صبحانه برای اطاق یک تخته شبی ۵۵ پاوند، دو تخته شبی ۶۵ پاوند.

ترتیب ثبت نام: ۱) لطفا اطلاعات زیر را با نامه یا تلفن و فکس یا ئی میل به نشانی‌هایی که در زیر آمده است ارسال دارید. نام و نام خانواده متقاضی و همراهان - نشانی دقیق محل اقامت همراه با تلفن فکس و یا ئی میل خودتان - تاریخ ورود و خروج از هتل. پس از دریافت این اطلاعات نشانی کامل هتل هیلتون واتفورد و اطلاعات ضروری دیگر برای شما فرستاده می‌شود. ۲) نحوه پرداخت مخارج: دوستانی که با کارت اعتباری می‌پردازند همراه با تقاضای ثبت نام لطفا نام کارت، نام صاحب کارت مطابق آنچه در کارت آمده، شماره کارت و تاریخ انقضاء را حتما مرقوم دارند. پرداخت با چک: فقط با چک بانک‌های انگلیس در وجه Baha'i Society for Persian Arts and Letters مرقوم و به همراه اطلاعات دیگر به نشانی زیر ارسال گردد. پرداخت نقدی: روز ثبت نام در محل کنفرانس.

Baha'i Society for Persian Arts and Letters

Tel/Fax +44208950 9027 e-mail: farahmand@onetel.com

نشانی برای ارسال تقاضای ثبت نام:

18 Elstree Road, Bushey health, Herts, WD23 4GG UK